

فهرست

صفحه	عنوان
۱۵	مقدمه
۱۸	حال، منظور است نه قال!
۱۹	دعا از نظر «فطرت»
۲۰	دعا از نظر «عقل»
۲۲	دعا از دیدگاه «قرآن»
۲۴	دعا از دیدگاه «روایات»
۲۵	ضروری ترین دعا
۲۶	اهمیت ادعیه مؤثره از اهل بیت (علیهم السلام)
۲۷	صحیفه سجّادیه
۲۸	ضروری ترین دعا از مبارک ترین صحف
۳۷	متن دعای سی و یکم از صحیفه سجّادیه
۳۹	۱ «اللَّهُمَّ يَا مَنْ لَا يَصْفُهُ نَعْتُ الْوَاصِفِينَ»
۳۹	انسان از شناخت کنه ذات حق تعالی عاجز است
۴۱	بیانی لطیف از امام باقر (علیه السلام)
۴۳	۲ «وَيَا مَنْ لَا يُجَاوِزُهُ رَجَاءُ الرَّاجِينَ»
۴۳	دست نیاز انسان از دامن حق قطع نمی شود

- ۳ «وَايَا مَنْ لَا يَضِيعُ لَدَيْهِ أَجْرُ الْمُحْسِنِينَ» ۴۵
- کرم بین و لطف خداوندگار ۴۵
- ۴ «وَايَا مَنْ هُوَ مُنْتَهَى خَوْفِ الْعَابِدِينَ» ۴۸
- شدیدترین عذاب‌ها، عذاب فراق است ۴۸
- ۵ «وَايَا مَنْ هُوَ غَايَةُ خَشْيَةِ الْمُتَّقِينَ» ۵۰
- خشیت، لازمه‌ی درک عالی انسان است ۵۰
- حقیقت خوف و رجا ۵۵
- در این حدیث بیندیشیم و از ادعای غرورآمیز بهره‌یزیم ۵۶
- فرق بین «حال» و «مقام»، در مسائل روحی ۵۸
- «رجا» غیر از «آرزو» است ۵۹
- تمثیل و تشبیهی زیبا در باب «رجا» ۶۰
- گفتگویی از بوعلی سینا با ابوسعید ابوالخیر ۶۱
- معنای واقعی «رجا» این است ۶۱
- شرایط تحقق حقیقت «رجا» ۶۲
- ۶ «هَذَا مَقَامٌ مَنْ تَدَاوَلَتْهُ أَيْدِي الذُّنُوبِ وَقَادَتْهُ أَزِمَّةُ الْخَطَايَا» ۶۴
- تجسمی از انسان اسیر دام هوس ۶۴
- آزادی «شهوت» به بهای اسارت «عقل» ۶۵
- ۷ «وَاسْتَحْوَذَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ فَقَصَرَ عَمَّا...» ۶۸
- موقعیت عقل در وجود انسان ۶۸
- چگونه مشعل فروزان «عقل» از جانب ابلیس تهدید می‌شود؟ ۶۹
- این حدیث از «خذلان» حق، ما را هشدار می‌دهد ۷۰
- راه پیشگیری از تسلط شیطان بر دل ۷۱

- حدود چیرگی شیطان بر دل انسان ۷۵
- ۸ «حَتَّىٰ إِذَا انْفَتَحَ لَهُ بُصْرُ الْهُدَىٰ وَ تَقَشَّعَتْ عَنْهُ...» ۷۹
- دیده‌ی دل نیز کور می‌شود ۷۹
- کوردلان این جهان، نابینایان آن جهانند ۸۱
- هان! ای یاران عزیز توجه! ۸۲
- ۹ «فَمَثَلٌ بَيْنَ يَدَيْكَ مُتَضَرِّعًا وَ عَمَضَ بَصْرُهُ إِلَى الْأَرْضِ...» ۸۸
- حال دعا را آدابی است که رعایت آن لازم است ۸۲
- ۱- تَضَرَّع ۸۸
- ۲- گریستن ۹۰
- «گریه» از نظر قرآن کریم و اولیای دین علیهم‌السلام ۹۱
- ۳- صدا را آهسته کردن ۹۵
- ۴- به زبان آوردن و نام بردن حاجت ۹۸
- ۵- برشمردن گناهان و اعتراف به آنها ۹۸
- این هشدار امام علیه‌السلام چه توفان‌انگیز است! ۱۰۰
- بیداردلان از عواقب شوم گناهان نگراند ۱۰۱
- سوز دل لازم است که از شنیدن و فهمیدن تنها، طرفی نتوان بست! ۱۰۳
- ۱۰ «لَا يَنْكُرُ يَا إِلَهِي عَذْلَكَ إِنَّ عَاقِبَتَهُ وَلَا يَسْتَغْطِمْ...» ۱۰۸
- کیفر مجرم، مقتضای «عدل» الهی است ۱۰۸
- مجازات اخروی، تجسم اعمال دنیوی است ۱۰۹
- عفو مجرم مقتضای کرم و فضل خداوندی است ۱۱۱
- معنای «کریم العفو»! ۱۱۲
- اتکال به فضل و رحمت حق باید داشت ۱۱۳

- اعتراف به معصیت در لسان معصومین علیهم السلام چه توجیهی دارد؟ ۱۱۴
- ۱۱ «اللَّهُمَّ فَهَذَا قَدْ جِئْتُكَ مُطِيعاً لِأَمْرِكَ...» ۱۱۹
- دعا از افضل عبادات است ۱۱۹
- الحاح و اصرار در دعا پسندیده است ۱۲۱
- با اطمینان به اجابت، خدا را بخوانید ۱۲۱
- از تأخیر اجابت، دلگیر و ملول نشوید ۱۲۲
- حال دعا، خود گرانقدرترین اهداف و عزیزترین حاجات است ۱۲۳
- نیاز به «آب» و «نان»، راه وصول به «خالق مَنان» است ۱۲۶
- ۱۲ «اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَالْقَنِي بِمَغْفِرَتِكَ...» ۱۳۱
- چرا دعا را با «صلوات» افتتاح می‌کنیم؟ ۱۳۱
- سرّ این مطلب چیست؟ ۱۳۴
- به این روایت توجه فرمایید ۱۳۵
- آیا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و آل اطهارش علیهم السلام از صلوات ما نفعی عایدشان می‌شود؟ ۱۳۶
- انتقام خدا، همان عقوبت مجرم است ۱۴۳
- ۱۳ «اللَّهُمَّ وَثِّبْ فِي طَاعَتِكَ نِيَّتِي وَأَحْكَمْ فِي عِبَادَتِكَ...» ۱۴۵
- نیت، روح عمل است ۱۴۵
- سرّ اهمّیت نیت ۱۴۷
- حکایتی در دشواری اخلاص ۱۴۸
- سرّ خلود در بهشت و جهنّم، همیشگی بودن نیت است ۱۴۹
- دل، بر اثر گناه آلوده و چرکین می‌شود ۱۵۱
- شستشوی دل از چرک سیئات احتیاج به انجام حسنات دارد ۱۵۳
- تذکر لازم ۱۵۶

- ۱۵۹..... بکوشیم که مسلمان بمیریم
- ۱۶۱..... مقایسه‌ای بین مشاهدات عالم خواب و عالم مرگ
- ۱۶۲..... سزاین همه دستورات عبادی از نماز و ذکر و دعا چیست؟
- ۱۶۳..... دو حکایت در سوء خاتمه
- ۱۶۵..... «اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ فِي مَقَامِي هَذَا مِنْ كَبَائِرِ دُنُوبِي...»
- ۱۶۵..... معنای توبه و حقیقت آن
- ۱۶۸..... شرایط توبه از بیان امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- ۱۷۰..... گناه و مضرات آن
- ۱۷۳..... چگونگی تأثر قلب از عمل
- ۱۷۴..... یک مثال ساده
- ۱۷۵..... شمه‌ای از عقوبت‌های تبهکاران در جهان پس از مرگ
- ۱۷۶..... سبکترین عذاب روز قیامت
- ۱۷۷..... حال این ندای دلسوزانه‌ی امام علی (علیه السلام) را هم بشنویم
- ۱۷۸..... هان! تا دیر نشده توبه کنیم که وقت تنگ است
- ۱۷۹..... غفلت از مرگ از فطانت انسانی به دور است
- ۱۷۹..... چه لحظه‌ی تلخ تأسف باری
- ۱۸۰..... زیرکترین مردم!
- ۱۸۱..... تو چه دانی که لحظه‌ی مرگ، کی خواهد بود؟
- ۱۸۱..... آنچه الان مانع توبه است، چیست؟
- ۱۸۴..... وجوب فوری توبه از دیدگاه عقل
- ۱۸۶..... وجوب توبه از نظر قرآن
- ۱۸۹..... پس تا مهلت دارید کار کنید

- هان ای یاران به هوش آیید! ۱۹۰
- چگونه باید توبه کرد؟ ۱۹۲
- باز هم گوشه‌ای از عقوبات روز جزا ۱۹۹
- توبه‌ی صحیح حتماً مقبول است ۲۰۱
- هشدار از وسوسه‌های یأس آور شیطان ۲۰۴
- گناهان کوچک و گناهان بزرگ ۲۰۹
- میزان تشخیص معاصی کبیره از صغیره ۲۱۱
- کبائر عدد محصورى ندارند ۲۱۳
- روایت در معرفت کبائر ۲۱۴
- گناهان باطن و گناهان ظاهر ۲۲۲
- سوالف و حوادث، گناهان دیرینه و گناهان نو ۲۲۳
- توبه‌ی کامل ۲۲۴
- ۱۵ «وَقَدْ قُلْتُ يَا إِلَهِي فِي مُحْكَمِ كِتَابِكَ إِنَّكَ تَقْبَلُ...» ۲۲۵
- شرح و توضیح ۲۲۵
- ۱۶ «وَلَكَ يَا رَبِّ شَرْطِي إِلَّا أَعُوذُ فِي مَكْرُوهِكَ...» ۲۲۹
- شرط وفاداری بر توبه ۲۲۹
- لقمه‌ی هر مرغی انجیر نیست ۲۳۰
- ۱۷ «اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِمَا عَمِلْتُ فَأَعْفِرْ لِي مَا عَلِمْتَ...» ۲۳۲
- انحطاط نهانی روح ۲۳۲
- ۱۸ «اللَّهُمَّ وَعَلَى تَبِعَاتٍ قَدْ حَفِظْتُهُنَّ وَتَبِعَاتٍ قَدْ...» ۲۳۳
- فراموش کردن گناهان از شقاوت انسان است ۲۳۳
- راه تخلص از تبعات «حقوق الناس» ۲۳۴

- دعا در کجای راه نجات است؟! ۲۳۵
- شمه‌ای از گرفتاری‌های روز حشر راجع به «حقوق الناس» ۲۳۸
- «مُفْلِس» از نظر رسول خدا ﷺ چه کسی است؟ ۲۴۲
- ۱۹ «اللَّهُمَّ وَإِنَّهُ لَا وَفَاءَ لِي بِالتَّوْبَةِ إِلَّا بِعِصْمَتِكَ...» ۲۴۵
- در وفای به توبه، امداد غیبی حق لازم است ۲۴۵
- چه اعتراف صریح و زیبایی! ۲۴۷
- ۲۰ «اللَّهُمَّ إِنَّمَا عَبْدٌ تَابَ إِلَيْكَ وَهُوَ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ...» ۲۵۰
- توبه کاران دارای درجات مختلف می‌باشند ۲۵۰
- ۲۱ «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِنْ جَهْلِي وَأَسْتَوْهِبُكَ...» ۲۵۳
- هر انسان گنهکاری جاهل است هر چند دارای علم باشد ۲۵۳
- نعمت «عافیت» از نعمت‌های بزرگ خداست ۲۵۶
- «عافیت»، پرده‌ای بر چهره‌ی اعمال زشت انسان! ۲۵۸
- ۲۲ «اللَّهُمَّ وَأَنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ مِنْ كُلِّ مَا خَالَفَ إِرَادَتَكَ...» ۲۶۰
- الهام و وسواس ۲۶۱
- قلب، گناهان مخصوص به خود دارد ۲۶۲
- حدیث نفس، مؤاخذه ندارد ۲۶۳
- ۲۳ «اللَّهُمَّ فَارْزُقْهُم وَخَدِّتِي بَيْنَ يَدَيْكَ وَوَجِبِ قَلْبِي...» ۲۶۶
- توبه‌ی کامل با خشیت قلب و ارتعاش بدن همراه است ۲۶۶
- آیا انصافاً ما دارای چنین حالی هستیم؟ ۲۶۷
- ۲۴ «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَشَفِّعْ فِي خَطَايَا كَرَمَكَ...» ۲۷۰
- فضل حق اگر شامل حال نگردد ۲۷۰
- بشارت در ضمن یک حکایت ۲۷۲

- سخنی پرمغز از یک فرد بیابانی!..... ۲۷۲
- ۲۵ «اللَّهُمَّ لَا خَفِيرَ لِي مِنْكَ فَلْيَخْفُزْنِي عِزُّكَ...» ۲۷۴
- حصر شفاعت در خدا منافی ثبوت شفاعت درباره‌ی اولیای خدا نیست ۲۷۴
- ۲۶ «فَمَا كُلُّ مَا نَطَقْتُ بِهِ عَنْ جَهْلٍ مِثِّي بِسُوءِ أَثَرِي...» ۲۷۸
- عذرخواهی از این همه گستاخی در سخن! ۲۷۸
- آسمان و زمین و کلّ موجودات، دارای درک و شعورند ۲۷۹
- ۲۷ «اللَّهُمَّ إِنْ يَكُنِ اللَّذْمُ تَوْبَةً إِلَيْكَ فَأَنَا أَنْدُمُ...» ۲۸۲
- توبه با تجلیات گوناگونش ۲۸۲
- ۲۸ «اللَّهُمَّ فَكَمَا أَمَرْتَ بِالتَّوْبَةِ وَصِمْنْتَ الْقَبُولَ...» ۲۸۴
- صفت توّاب از جمله صفات الهیه است ۲۸۴
- توبه‌ی انسان محفوف به دو توبه از خداست ۲۸۵
- توبه‌پذیری از سوی خدا تفضّل است ۲۸۷
- ۲۹ «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَمَا هَدَيْتَنَا بِهِ...» ۲۹۰
- وظیفه‌ی امت، عرض ادب به آستان رسول خدا ﷺ و آل اطهار علیهم السلام ۲۹۰
- ختم کتاب و نیایش به درگاه خدا ۲۹۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَحْمَدُ لِلَّهِ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ وَالصَّلَاةُ
عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَمُنْفِذِ الْأَمَّةِ
مِنَ الْهَلَاكَةِ وَعَلَى آلِهِ الدُّعَاؤُ إِلَى طَرِيقِ السَّلَامِ
وَالْقَادَةُ إِلَى سَبِيلِ الْجَنَّةِ وَالرِّضْوَانِ وَاللَّعْنَةُ
الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ مَعَادِنِ الْكُفْرِ وَالْفُسُوقِ
وَالْعَصْيَانِ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دعا

حالِ دعا که حالِ اهتزاز و جنبش روح انسان به سوی عالم بالا و ارتباط
مجدوبانه و عاشقانه‌ی قلب با خداست، اشرف و اعزّ حالات آدمی است و هدف
و مقصد اصلی از تمام عبادات، تحصیل همان حالت است. چنان که فرموده‌اند:

الْدُّعَاءُ مُمُّ الْعِبَادَةِ؛ دعا، بُت و مغز عبادت است.

چه آنکه حقیقت عبادت، تذلل و عرض نیاز مخلوق به آستان خالق است و
این به گونه‌ای بسیار روشن در دعا ظاهر می‌شود و به همین جهت در آیه‌ی کریمه:

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ
عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ^۱

پروردگار شما گفت: مرا بخوانید تا شمارا اجابت کنم. آنان که از عبادت

من کبر می‌ورزند، به زودی باذلّت و خواری داخل دوزخ می‌شوند.

عبادت تفسیر به «دعا» شده است. زراره در مورد این آیه، از امام باقر علیه السلام نقل

کرده که فرمود:

۱- المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۸۲، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم.

۲- سوره‌ی مؤمن، آیه‌ی ۶۰.

هُوَ الدُّعَاءُ وَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الدُّعَاءُ^۱

[مقصود از عبادت در اینجا] دعاست و برترین عبادت، دعاست.

و همچنین امام سجاد علیه السلام به تناسب همین آیه‌ی شریفه به حضور خدا عرضه می‌دارد:

فَسَمَّيْتُ دُعَاءَكَ عِبَادَةً، وَ تَرَكُهُ اسْتِكْبَاراً، وَ تَوَعَّدْتَ عَلَيَّ تَرْكِهِ
دُخُولَ جَهَنَّمَ ذَاخِرِينَ^۲

پس دعای خود را عبادت و ترک آن را تکبر نامیده‌ای و بر ترک دعا به دخول جهنم با خواری و ذلت تهدید فرموده‌ای.

از امام صادق علیه السلام منقول است:

عَلَيْكُمْ بِالْدُّعَاءِ فَإِنَّكُمْ لَا تُقَرَّبُونَ بِمِثْلِهِ...^۳

دعا را از دست مدهید که وسیله‌ی تقریبی همانند آن ندارید...

آری؛ در آن هنگام که انسان نیاز و فقر وجودی خود را - که همانا واقعیت مخلوق است - درک کرده، دست استغاثه و استمداد به سوی آفریننده‌ی وجود و حیات دراز می‌کند، در واقع از زمین به آسمان عروج کرده، از ظلمتکده و تنگنای عالم ماده به عالمی سراسر نور و بهجت و عزت، تحوّل می‌یابد و در اوج این حال، آنچنان با محبوبِ اصیل و جمیل علی‌الاطلاق انس گرفته و با وی نرد عشق و دلال^۴ می‌بازد که دست از جمیع آنچه تاکنون آن را حاجت می‌پنداشت و برای نیل به آن دست به دعا بر می‌داشت، می‌شوید که:

۱- تفسیر مجمع البیان و نورالثقلین، ذیل آیه‌ی ۶۰ سوره‌ی مؤمن و کافی، ج ۲، ص ۴۶۶.

۲- دعای ۴۵ از صحیفه‌ی سجاده، ص ۲۵۵، سطر ۵.

۳- المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۸۳، نقل از کافی، ج ۲، ص ۴۶۷.

۴- دلال: ناز کردن.

إِلَهِي، هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ؛^۱

خدای من، کمال بریدگی از ماسوا و پیوستگی به خودت را به من عطا فرما.

فَأَنْتَ لَا غَيْرَكَ مُرَادِي... وَلِقَاؤُكَ قُرَّةُ عَيْنِي وَوَصْلُكَ مَنِي
نَفْسِي وَإِلَيْكَ شَوْقِي وَفِي مَحَبَّتِكَ وَلَهِي... وَفِي مُنَاجَاتِكَ
رَوْحِي وَرَاحَتِي وَعِنْدَكَ دَوَاءُ عِلَّتِي وَشِفَاءُ غُلَّتِي وَبَرْدُ
لَوْعَتِي؛^۲

تنها تویی - نه غیر تو- [ای خدا] مراد و مقصد من... دیدار تو
روشنایی چشم من است و وصال تو آرزوی جان و قلب من. به سوی
تو اشتیاق من است و در محبت تو شدت شور و شوق من... در
مناجات توست خوشحالی و آسایش من و در نزد توست داروی
بیماری من و علاج تشنگی قلب و تسکین سوزش جان من.

رفت موسی کاتشی آرد به دست آتشی دید او که از آتش پرست
بهر نان شخصی سوی نانوا دوید داد جان چون حُسن نانوا را بدید
و لذا حال دعا برای ارباب قلوب، پیش از آن که «طلب» باشد، «مطلوب»
است و به جای این که «مقدمه» باشد، «نتیجه» است و غایت است و «محصول»
است. درد و رنج و نیاز از برای آنان مقدمه‌ای است برای قَرع باب^۳ محبوب و
رازگویی با حضرت معبود که:

۱- جمله‌ای از مناجات شعبانیه است.

۲- جملاتی از مناجات المریدین از مناجات خمس عشره.

۳- قَرع باب: کوبیدن در.

يَا مُنَى قُلُوبِ الْمُشْتَاقِينَ يَا غَايَةَ آمَالِ الْمُحِبِّينَ^۱

ای مطلوب دل مشتاقان و ای منتهای آرزوی دوستداران.

آن را که به دست آوردند، دیگر به چیزی نمی اندیشند و چیزی دیگری نمی جویند.

ای اخی دست از دعا کردن مدار با اجابت یارِ دِ اویت چکار
گر اجابت کرد آن را بس نکوست ور کند موقوف آن هم لطفِ اوست
حال، منظور است نه قال!

آنچه توجّه به آن لازم است این است که این همه شرف و شکوه و جلال، از آن حال دعاست نه صرف لَفْلَقِهی لسان و فقط تَلَفُّظ به زبان که نه عشق و شوری در دل پدید آورد و نه اهتزاز و جنبشی در جان بیفکند. رسول الله ﷺ می فرماید:
...وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ مَنْ قَلْبٍ غَافِلٍ...^۲
...بدانید که خداوند دعایی را که از دل غافل برخیزد، مستجاب نمی سازد...

و از امام صادق (ع) منقول است:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ بَظْهَرِ قَلْبٍ سَاهٍ. فَإِذَا دَعَوْتَ فَأَقْبِلْ
بِقَلْبِكَ ثُمَّ اسْتَيْقِنْ بِالْإِجَابَةِ^۳

خداوند، دعایی را که از قلب عاری از توجّه برخیزد، مستجاب نمی گرداند. پس هرگاه دعا کردی، نخست دل را به پیش انداز؛ آنگاه اطمینان به اجابت داشته باش.

۱- جمله ای از مناجات المحبتین از مناجات خمس عشره.

۲- المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۹۴.

۳- همان، نقل از کافی، ج ۲، ص ۴۷۳.

آب کم جو تشنگی آور به دست	تا بجوشد آبت از بالا و پست
هر که جويا شد بيابد عاقبت	مايه اش درد است و اصل مرحمت
رحمتم موقوف آن خوش گريه هاست	چون گرسنه از بحر رحمت موج خاست
تا نگريد طفلک نازک گلو	کی روان گردد ز پستان شیر او
هر که او بيدارتر پر درد تر	هر که او آگاهتر رخ زرد تر
پيش حق يک ناله از روی نیاز	به که عمری بی نیاز اندر نماز
چون خدا خواهد که مان یاری کند	ميل ما را جانب زاری کند
ای خدا زاری ز تو مرهم ز تو	هم دعا از تو، اجابت هم ز تو

دعا از نظر «فطرت»

چون واقعیت مخلوق چیزی جز فقر و نیاز به خالق نیست و تعلق و
 آویختگی به خالق، عین تحقق ذات مخلوق می باشد، لذا چنین وجودی هرگز
 نمی تواند در ذات خویش از دعا و تضرع و ابتهال^۱ انفکاک پیدا کند. چه آن که
 وی در اصل و اساس خلقتش به حال «دعا» و دست به دامن خداست؛ هر چند بر
 اثر تربیت های ناصحیح، حجاب هایی از جهالت و قسوت، چهره ی فطرتش را
 پوشانده و او را از فقر و نیاز ذاتی اش به خدا غافل کرده و به بیراهه برده باشد و لذا
 همین آدم غافل ناآگاه، آنگاه که در تنگنای مصائب به فشار افتاد و علل و اسباب
 به کلی از او منقطع گشت، آن پرده ها و حجاب ها یک جا به کنار رفته و
 آویختگی فطری اش به خدا که همان اصل وجود اوست، بر او روشن می شود. در
 این موقع است که اضطراراً دست به دعا بر می دارد و التجا به خدا می برد و فریاد
 «یا ربّاه» از عمق جان سر می دهد.

۱- ابتهال: تقاضا و درخواست.

...وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ...^۱

...امواج [دریا] از هر سو به سراغ آنها می آید و مطمئن می شوند که هلاک خواهند شد، در این موقع خدا را از روی اخلاص عقیده می خوانند.

دعا از نظر «عقل»

در این تردیدی نیست که دفع ضرر (اعم از مقطوع و مظنون و محتمل) به شرط تمکّن و قدرت، واجب عقلی است و از سوی دیگر باز شکی نیست در این که دنیا، دار حوادث و محلّ آفات و بلیّات است و انسان نیز طبعاً در معرض بسیاری از آن حوادث و آفات قرار گرفته و هیچگونه ایمنی از برخورد با ناملایمات و انواع بلیّات ندارد؛ در هر لحظه ای خوف این هست که حادثه ای ناگوار از داخل و یا از خارج وجودش پیش آید و مستأصلش^۲ سازد. این جمله از افلاطون حکیم نقل شده است:

الْعَالَمُ كَرَّةٌ وَالْأَفْلَاكُ قِسِيٌّ وَالْحَوَادِثُ سِهَامٌ وَالْإِنْسَانُ هَدَفٌ
وَالرَّامِي هُوَ اللَّهُ تَعَالَى. فَأَيْنَ الْمَقَرُّ؟^۳

یعنی عالم مانند یک جسم کروی شکل است که تمام نقاط آن مشهود است و هیچ زاویه ای که محلّ اختفا باشد ندارد و افلاک، همچون کمان ها و حوادث بسان تیرها و انسان هدف است و تیرانداز هم خدا. بنابراین به کجا می شود

۱- سوره ی یونس، آیه ۲۲.

۲- مستأصل: بیچاره ای از همه جا مأیوس.

۳- مقدمه ی ترجمه ی عذّة الذّاعی، ص کو.

گریخت تا از تیررس خدا و حوادث عالم مصونیت داشت؟

آری؛ انسان، یا بالفعل و در حال حاضر گرفتار انواع بلیات است و یا بالقوه و در آینده‌ی زمان در معرض برخورد با آفات و حوادث گوناگون است و لذا تنها راه رفع بلای موجود و دفع بلای متوقع، استغاثه^۱ به درگاه خدا رَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ مَدَبِّ الْخَلْقِ وَ الْأَمْرِ است که بی‌خواست او هیچ سببی سببیت ندارد و بی‌اذن او هیچ عامل مؤثری اثرگذار نمی‌باشد. تنها مشیت اوست که مسیر هر بلایی را تغییر می‌دهد و هر نعمت موجودی را ابقا کرده و هر مطلوب نیامده‌ای را به انسان می‌رساند و لذا در جواب «أَيُّ الْمَفْرُؤِ» افلاطون حکیم با الهام گرفتن از قرآن کریم می‌گوییم:

فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ؛ به سوی خدا بگریزید.

از خدا به خدا ملتجی شوید که:

... لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ...^۳

... پناهگاهی از خدا جز به سوی خدا نیست...

مِنْكَ وَ بِكَ وَ لَكَ وَ إِلَيْكَ. لَا مَلْجَأَ وَ لَا مَنْجَا وَ لَا مَفْرَ مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ؛^۴

پس به حکم عقل واقع‌بین، انسان گرفتار در دَاژِ بِالْبَلَاءِ مَحْضُوقَةً^۵ موظف است دائماً در حال دعا و التَّجَاً به خدا باشد، هر چند در حال حاضر خود را غرق در نعمت و فارغ از هرگونه بلا ببیند. چه آن که جهان، جهان تغیر است و ممکن

۱- استغاثه: پناهنگی.

۲- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۰.

۳- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۸.

۴- قسمتی از دعای بعد از تکبیر پنجم از تکبیرات افتتاحیه‌ی نماز، مفاتیح الجنان، حاشیه‌ی ص ۲۹.

۵- جمله‌ی اوّل از خطبه‌ی ۲۱۷ نهج البلاغه‌ی فیض الاسلام، یعنی: دنیا سرایی است که پیچیده‌ی به بلاست.

۶- التجا: پناه بردن.

است در یک طرفه العین، نعمت، تبدیل به بلا گردد و مسرت، مبدل به مصیبت شود که امام امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

مَا الْمُبْتَلَى الَّذِي قَدْ اشْتَدَّ بِهِ الْبَلَاءُ بِأَحْوَجِ إِلَى الدُّعَاءِ مِنَ
الْمُعَافَى الَّذِي لَا يَأْمَنُ الْبَلَاءُ؛^۱

انسان گرفتاری که سخت در ورطه‌ی^۲ بلا افتاده است نیازمندتر به دعا نیست از آدم بی‌بلائی که از [عروض^۳] بلا در امان نمی‌باشد.

یعنی مبتلا و غیر مبتلا هر دو به دعا محتاجند؛ او برای تحصیل عافیت و این برای ابقای عافیت؛ او برای رفع بلا و این برای دفع بلا.

دعا از دیدگاه «قرآن»

همانگونه که در ابتدای همین مقدمه اشاره شد، دعا در منطق قرآن کریم، «عبادت» است و شخص مُعرض^۴ از دعا، مستکبر از عبادت خدا محسوب می‌گردد و محکوم به عذاب ذلت‌بار جهنم می‌باشد. چنان که فرموده است:

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ
عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ؛^۵

پروردگار شما گفت: مرا بخوانید تا شمارا اجابت کنم. آنان که از عبادت من کبر می‌ورزند، به زودی با خواری و ذلت داخل جهنم می‌گردند.

و همچنین در آیات آخر سوره‌ی فرقان، پس از ذکر صفات عالی‌ه‌ی

۱- شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت ۲۹۴.

۲- ورطه: گرداب.

۳- عروض: پیدایش.

۴- معرض: رویگردان.

۵- سوره‌ی مؤمن، آیه‌ی ۶۰.

«عبدالرحمن» اشاره به رمز اساسی آن فضایل انسانی فرموده است که:

قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ...^۱

[ای پیامبر به مردم] بگو: تا دعای شما نباشد. توجه و بذل عنایتی از خدای من به شما نمی شود [ارزش و قدر و منزلت شما در پیشگاه خدا در گرو دعای شماست].

و ایضاً می فرماید:

أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ^۲

پروردگار خود را از روی تضرع و در پنهانی بخوانید [استنکاف از دعا که تجاوز از مرز عبودیت و بندگی است، ننمایید] که او متجاوزان [از مرز بندگی] را دوست نمی دارد.

و نیز می فرماید:

وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ^۳

هنگامی که بندگان من، از تو [ای پیامبر] درباره ی من سؤال کنند [بگو: من نزدیکم؛ دعای دعا کننده را به هنگامی که مرا می خواند اجابت می کنم. حال، آنها دعوت مرا بپذیرند] و مرا بخوانند [و به من ایمان بیاورند] مرا به صفت اجابت کننده ی دعای بندگان بشناسند [باشد که به رشد و صلاح خود نایل شوند].

۱-سوره ی فرقان، آیه ی آخر.

۲-سوره ی اعراف، آیه ی ۵۵.

۳-احتمال این نیز می رود که مراد از «اعتداء» بلند کردن صدا به هنگام دعا بیش از حد متعارف باشد.

۴-سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۶.

دعا، از دیدگاه «روایات»

از پیامبر اکرم ﷺ مأثور است:

إِفْرَعُوا إِلَى اللَّهِ فِي حَوَائِجِكُمْ وَالْجُؤُوا إِلَيْهِ فِي مُلِمَاتِكُمْ وَتَضَرَّعُوا إِلَيْهِ وَادْعُوهُ. فَإِنَّ الدُّعَاءَ مُخُّ الْعِبَادَةِ وَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَدْعُو اللَّهَ إِلَّا اسْتَجَابَ. فَمَا مَّا أَنْ يُعَجِّلَهُ لَهُ فِي الدُّنْيَا، أَوْ يُؤَجِّلَ لَهُ فِي الْآخِرَةِ وَ إِمَّا أَنْ يُكَفِّرَ عَنْهُ مِنْ ذُنُوبِهِ بِقَدَرِ مَا دَعَا، مَا لَمْ يَدْعُ بِمَأْتَمٍ؛^۱

در حوائج خویش از خدا استغاثه نمایید. در شدايد زندگي به پناه خدا برويد. به درگاه او تضرع کنيد و او را بخوانيد. چه آن که دعا، مغز عبادت است و هيچ فرد باایمانی نیست که خدا را بخواند مگر این که خدا دعای او را مستجاب گرداند. منتها یا در همین دنیا خواسته اش را می دهد و یا به آخرت تأخیر انداخته و آنجا عنایت می فرماید و یا به قدر آنچه دعا کرده از گناهانش می آمرزد؛ مادام که کار نامشروعی را از خدا طلب نکند.

از امام صادق علیه السلام منقول است که فرمود:

يَا مُيسِّرُ أَدْعُ وَلَا تُثْقِلْ إِنَّ الْأَمْرَ قَدْ فُرِغَ مِنْهُ إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْزِلَةً لَا تَنَالُ إِلَّا بِمَسْأَلَةٍ وَلَوْ أَنَّ عَبْدًا سَدَّ فَاهُ وَلَمْ يَسْأَلْ لَمْ يُعْطَ شَيْئًا فَسَلْ تُعْطَ يَا مُيسِّرُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ بَابٍ يُفْرَعُ إِلَّا يُوشِكُ أَنْ يُفْتَحَ لِصَاحِبِهِ؛^۲

ای میسر [اسم راوی است] دعا کن و مگو که کار تمام شده

۱- بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۰۲، نقل از عذّة الدّاعی.

۲- کافی، ج ۲، ص ۴۶۶، حدیث ۳.

است [همه چیز از تقدیر خدا گذشته و دیگر دعا فایده‌ای ندارد] چه آن که نزد خداوند [عَزَّوَجَلَّ] منزلتی هست که به آن نمی‌شود دست یافت مگر از طریق دعا و تقاضای از خدا و اگر بنده‌ای دهان خود را ببندد و از خدا نخواهد، چیزی به او داده نمی‌شود. پس بخواه تا به تو بدهند. ای میسر، حقیقت آن که هیچ دری نیست که کوبیده شود مگر آن که به زودی به روی کوبنده‌اش گشوده گردد.

ضروری‌ترین دعا

البته نیازمندی‌های انسان که موجب دعا و درخواست از خدا می‌گردد در صحنه‌ی زندگی اعم از جنبه‌های مادی و معنوی بسیار فراوان است؛ ولی در میان این همه آنچه ضروری تر و فوری تر از همه در تأمین سعادت انسان به نظر می‌رسد، موضوع «تطهیر قلب» از آلودگی به گناهان و به دست آوردن حال «توبه» و بازگشت به سوی خدا و برقرار ساختن ارتباط حسن بین خود و خداست. چه آن که روح آلوده‌ی به لوث معاصی، بالطبع از خدا به دور است و از راهیابی به درگاه خدا محروم. کَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ❀ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّخُجُونَ^۱

اعمالشان بر دل‌هایشان چرک و زنگ نشانده است. آنان از پروردگارشان در حجابند.

در دعای کامل این جمله آمده است:

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَخْبُسُ الدُّعَاءَ؛

خدایا بیامرز از من گناهی را که موجب حبس دعا می‌شوند.

نشان می‌دهد که گناهان آنچنان در به روی انسان می‌بندند و رابطه‌اش را با خدا قطع می‌کنند که اصلاً حال دعا در وی به وجود نمی‌آید و زبان قلبش به دعا و درخواست از خدا باز نمی‌شود و طبیعی است که چنین مسکین بدبختی، از جمیع سعادت‌ها محروم می‌ماند و هیچ راهی برای نیل به هیچ خواسته‌ای نمی‌یابد و لذا ضروری‌ترین و فوری‌ترین دعا برای انسان که مفتاح‌الابواب سعادت‌هاست، دعای «توبه» و «استغفار» و طلب آمرزش گناهان است.

اهمیت ادعیه‌ی مأثوره از اهل بیت علیهم‌السلام

دعا و تذلل به درگاه خدا و درخواست حوایج از خدا محصور به الفاظی مخصوص که از لسان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام صادر شده است نمی‌باشد، بلکه انسان در مقام دعا آزاد است و در هر حال و در هر جا که هست، به هر لغت و زبانی که برایش ممکن است می‌تواند اظهار نیاز به درگاه خداوند بی‌نیاز نموده، آنچه را در دل دارد به زبان آورد و با حضرت ربّ کریم به میان بگذارد و از او رفع نیازمندی‌های خود را بخواهد. ولی با این همه، انسان عادی ممکن است:

اولاً: به بسیاری از ارزش‌های والای خویش پی نبرده، آنچه را در تأمین سعادت انسانی وی اصالت دارد، درک نکند و تمام توجهش صرف یک سلسله مطالب بسیار کوچک و کم‌ارزش گردیده، آنها را به عنوان حوایج اصیل و مهم از خدا بخواهد.

ثانیاً: به هنگام دعا و عرض نیاز به درگاه خدا، امکان این هست که نتواند آنگونه که شایسته‌ی مقام خداوندی بوده و در جلب رأفت و رحمت او - جلّ و علا - مؤثر است، از چگونگی تعبیرات سخن و نحوه‌ی اظهار طلب با خضوع بندگی در

حدّ کمال ادب به آداب دعا پردازد و خلاصه، نداند که چه باید بخواهد و چگونه باید بخواهد و لهذا چه بهتر که در این مرحله نیز سر به آستان مقرّبان درگاه و عارفان به شئون بندگی، یعنی خاندان عصمت و اهل بیت رسالت علیهم السلام بگذارد و از لسان آن بزرگواران به دعا و مناجات با خدا بپردازد. چه آن که تنها آنان خدا را تا آنجا که می شود شناخت، شناخته اند و هم به راه و رسم بندگی و عرض نیاز آن چنان که شایسته است پی برده اند. هم می دانند از خدا چه باید خواست و هم می دانند آن را چگونه باید خواست و بحمدالله تعالی در این باب از آن منابع فیض و معادن حکم علیهم السلام مضامینی بس بلند در معارف توحیدی و خواسته های ارزشمند انسانی آن قدر رسیده است که هر صاحب دل حسّاسی در هر حال و در هر نوع گرفتاری یا حاجت خاصّی که احساس نیاز به راز دل گویی با خدا در خود بنماید، می تواند به پناه یکی از دعاها و مناجات های مأثورّه از اهل بیت عصمت علیهم السلام برود و در پرتو انوار آن بیانات نورانی، غم دل بزدايد و عقده ی قلب بگشاید.

صحیفه ی سجّادیّه

صحیفه ی مبارکه ی امام سیّد الشّاجدین زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام که معروف به «صحیفه ی سجّادیّه» است، در این میان از نظر اتقان^۱ سند و جامعیت محتوا و دیگر خصوصیات، دارای ویژگی خاصّی می باشد و حقّاً در ایجاد حال دعا و ربط انسان به خدا اثری اعجاب انگیز دارد. آن چنان که جدّاً نغمه های آن نوا انگیز الهی به عمق ضمیر انسان، راه می یابد و با یک نوع همزبانی با دل، به گونه ای مرموز، آدمی را از جا کنده، با شور و نوایی خاصّ، رو به عالم قدس و مقام قرب و انس با خدا به پرواز در می آورد و از هر چه ماسوای خداست

۱- اتقان: محکم بودن.

منقطعش می‌سازد.

از این جوی که از دانشمندان اهل تسنّن است در این باب سخنی نقل شده که حاصلش اینک: امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام نسبت به امت اسلامی در باب دعا و کیفیت انشای سخن و گفتگوی با خدا و عرض حوایج به پیشگاه او، حقّ تعلیم دارد. چه آنکه اگر آن امام بزرگوار و تعلیماتش نبود، مسلمانان نمی‌دانستند که چگونه باید با خدا سخن بگویند و با چه بیان اظهار نیاز به درگاهش بنمایند. این امام علیه السلام به آنان آموخت در مقام استغفار این چنین بگویید؛ در مقام استسقا آنچنان، به هنگام ترس از دشمن چنین و...^۱

ضروری‌ترین دعا از مبارک‌ترین صحف

با توجّه به نکات سابق الذّکر، این نگارنده‌ی بی‌بضاعت، در مقام برآمد که «دعای سی و یکم» از دعا‌های صحیفه‌ی سجّادیه - **عَلَى مُنْشِهَا آلَافُ الثَّنَاءِ وَ التَّحِيَّه** - را که در زمینه‌ی «توبه و استغفار» انشا شده است با توسّل به ذیل ولایت صاحب آن، **امام سید السّاجدین علیه السلام** و استمداد از عنایات آن حضرت مورد شرح و توضیح قرار دهد. باشد که از خلال آن کلمات نورانی، نفّحه‌ای^۲ از نفحات رحمانی بر دل‌ها رسد، خفتگان را بیدار و آلودگان را به خود آورد تا به پایان کار و راه خویش بیندیشند و از عواقب شوم گناه و عصیان بر خدا بهراسند و تا دیر نشده و زمام کار از دست رها نگشته و در به رویشان بسته نشده است تکانی بخورند و به حول و قوّه‌ی حق، خود را از لجنزار بهیمیّت و از خدا به دور بودن بیرون کشیده، در آسمان عزّ «توبه و استغفار» و تقرب به خدا اوج گیرند و سرانجام به «حیة طیّبه» در

۱- مقدّمه‌ی صحیفه‌ی سجّادیه، به قلم آیت الله سید شهاب الدّین مرعشی نجفی (قدس سره).

۲- نفّحه: نسیم.

این جهان و «جَنَّةُ الْخُلْدِ» در آن جهان نایل شوند. إِنْ شَاءَ اللَّهُ

اَللّٰهُمَّ رَبَّنَا تَفَضَّلْ عَلَيْنَا بِتَوْفِيقِ التَّوْبَةِ وَ الْإِنَابَةِ إِلَيْكَ وَ اجْعَلْنَا
مِنْ أَهْلِ جَنَّتِكَ وَ رِضْوَانِكَ. إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ وَ
ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.

يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيُسِيرَ وَ يَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ، اقْبَلْ مِنِّي الْيُسِيرَ وَاعْفُ
عَنِّي الْكَثِيرَ. إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.

سید محمد ضیاء آبادی

آبان ۱۳۶۲

متن دعا

وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذِكْرِ التَّوْبَةِ وَطَلِبِهَا:

(١) اللَّهُمَّ يَا مَنْ لَا يَصِفُهُ نَعْتُ الْوَاصِفِينَ:

(٢) وَيَا مَنْ لَا يَجَاوِزُهُ رَجَاءُ الرَّاجِينَ:

(٣) وَيَا مَنْ لَا يَضِيعُ لَدَيْهِ أَجْرُ الْمُحْسِنِينَ:

(٤) وَيَا مَنْ هُوَ مُنْتَهَى خَوْفِ الْعَالَمِينَ:

(٥) وَيَا مَنْ هُوَ غَايَةُ خَشْيَةِ الْمُتَّقِينَ:

(٦) هَذَا مَقَامُ مَنْ تَدَاوَلَتْ أَيْدِي الذُّنُوبِ، وَفَادَتْهُ أَرْزَقَةُ الْخَطَايَا.

(٧) وَاسْتَحْوَذَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ، فَخَصَّرَ عَمَّا أَمَرَتْ بِهِ تَقَرُّبًا، وَتَعَاطَى مَا نَهَتْ

عَنْهُ تَقَرُّبًا. كَلَّا يَا هَلْ يَقْدَرُ نِكَ عَلَيْهِ. أَوْ كَلَّا نِكَ فَضْلَ إِحْسَانِكَ إِلَيْهِ.

(٨) حَتَّى إِذَا انْفَضَّ لَهُ بَصَرُ الْهَدْيِ، وَتَقَطَّعَتْ عَنْهُ سُبُلُ الْعُسَى، أَحْصَى مَا ظَلَمَ بِهِ نَفْسَهُ.

وَذَكَرَ فِيهَا خَالَفَ بِهِ رَبَّهُ، فَوَازَى كِبَى عَصِيَانِهِ كِبَى أَوْ جَلِيلَ مُخَالَفَتِهِ جَلِيلًا.

فَاقْبَلْ حُجُوكَ مُؤْمِلًا لَكَ مُسْتَجِيًّا إِنَّكَ وَوَجْهَ رَغْبَتِهِ إِلَيْكَ يَقَعُ بِكَ فَأَمَّاكَ
بِطَبْعِهِ يَفْقِينَا، وَصَدَقَ بِخَوْفِهِ إِخْلَاصًا. فَدَحَلَا طَمَعُهُ مِنْ كُلِّ مَصْطَوِعٍ
فِيهِ غَيْرُكَ وَأَفْرَحَ رَوْعُهُ مِنْ كُلِّ مَخْذُومٍ مِنْهُ سِوَاكَ.

(۹) قَبِلَ بَيْنَ يَدَيْكَ مُتَضَرِّعًا، وَغَضَّ بَصَرَهُ إِلَى الْأَرْضِ مُتَضَنِّعًا. وَطَاطَأَ رَأْسَهُ لِعِزَّتِكَ
مُسْتَذِلًّا، وَأَبْثَلَكَ مِنْ بَرِّهِ مَا أَنْتَ أَغْلَمُ بِهِ مِنْهُ خُضُوعًا، وَعَدَدَ مِنْ ذُنُوبِهِ مَا
أَنْتَ أَخْصَى لَهَا خُشُوعًا، وَأَسْتَغَاكَ بِكَ مِنْ عَظِيمِ مَا وَقَعَ بِهِ فِي عِلْمِكَ وَفَقِيعِ
مَا فَضَحَهُ فِي حُكْمِكَ، مِنْ ذُنُوبٍ أَذْبَرْتَ لَهَا نَهَا فَذَهَبَتْ، وَأَقَامَتْ
نَبِيعَاتُهَا فَلَزِمَتْ.

(۱۰) لَا يَنْفَكُ بِكَ يَا إِلَهِي عَدْلُكَ إِنْ عَاقَبْتَهُ، وَلَا يَسْتَعْظِمُ عُفُوكَ إِنْ عَفَوْتَ
عَنْهُ وَرَحِمْتَهُ، لِأَنَّكَ الرَّبُّ الْكَرِيمُ الَّذِي لَا يَنْعَاظُمُهُ عُفْرَانُ الذَّنْبِ الْعَظِيمِ.

(۱۱) اللَّهُمَّ هَذَا إِذَا قَدْ جِئْتُكَ مُطِيعًا لِأَمْرِكَ فِيمَا أَمَرْتَ بِهِ مِنَ الدُّعَاءِ، مُسْتَخِيرًا
وَعَدْلَكَ فِيمَا وَعَدْتَ بِهِ مِنَ الْجَافِيَةِ، أَذْغُولُ: اذْغُولِي أَسْخِبْ لَكُمْ

(۱۲) اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَآلِهِ، وَالْفَقْرَ وَفَقْرَتِكَ كَمَا لَقَيْتَ بِإِقْرَارِي

وَارْتَفَعُ عَنْ مَصَارِعِ الذُّنُوبِ كَمَا وَضَعْتَ لَكَ نَفْسِي وَاسْتَرْفِ بِرَبِّكَ
كَمَا أَنَا تَائِبٌ عَنِ الْإِنْتِقَامِ مِنِّي.

(۱۳) اللَّهُمَّ وَثِّقْ فِي طَاعَتِكَ نَبِيَّيَ وَأَحْكِمْ فِي عِبَادَتِكَ بَصِيرَتِي وَوَفِّقْنِي
مِنْ الْأَعْمَالِ لِمَا تَقْبَلُ بِهِ دَرَسَ الْخَطَايَا عَنِّي وَوَفِّقْنِي عَلَى مِلَّةِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا تَوَفَّيَنِي.

(۱۴) اللَّهُمَّ إِنِّي تَوْبُ إِلَيْكَ فِي مَقَامِي هَذَا مِنْ كَبَائِرِ ذُنُوبِي وَصَغَائِرِهَا.
وَبِوَالِدِي سَيِّئَاتِي وَظَوَاهِرِهَا، وَسَوَالِفِ زَلَّاتِي وَخَوَائِدِهَا، تَوْبَةً مِنْ لَدُنْكَ
(۱۵) وَقَدْ فَلَكَ يَا إِلَهِي فِي مُحْكَمِ كِتَابِكَ إِنَّكَ تَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِكَ، وَتَعْفُو عَنْ
السَّيِّئَاتِ وَتُحِبُّ التَّوَّابِينَ، فَأَقْبَلْ تَوْبَتِي كَمَا وَعَدْتَ، وَاعْفُ عَنْ سَيِّئَاتِي
كَمَا صَدَقْتَ، وَأَوْجِبْ لِي مَحَبَّتَكَ كَمَا سَرَّطْتَ.

(۱۶) وَأَلْكَ يَا رَبِّ سَهْلِي أَلَا أَعُوذُ فِي مَكْرُوهِكَ وَصَلْبَانِي أَنْ لَا أَرْجِعَ فِي مَذْمُومِكَ
وَتَعَهَّدَ أَنْ أَهْجُرَ جَمِيعَ مَعَاصِيكَ.

(۱۷) اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِمَا عَلِمْتُ، فَاعْفِرْ لِي مَا عَلِمْتُ وَأَصْرِفْنِي بِقُدْرَتِكَ

إِلَى مَا كُنْتُمْ بِتِ .

(۱۸) اللَّهُمَّ وَعَلَى بَعَابٍ فَدَحْضَاهُنَّ، وَبِعَابٍ قَدْ كَسَبْنَهُنَّ وَكُلُّهُنَّ بِعَيْنِكَ
الْبَقِ لَا شَأْنًا، وَعَلَيْكَ الَّذِي لَا يَنْشَى، فَعَوِضْ مِنْهَا أَهْلَهَا، وَاحْطُطْ عَنِّي وَزُرْهَا،
وَحَقِّقْ عَنِّي ثَقْلَهَا، وَأَعْصِمْنِي مِنْ أَنْ أَتَارَفَ مِنْهَا.

(۱۹) اللَّهُمَّ وَإِنَّهُ لَا وَفَاءَ لِي بِالتَّوْبَةِ إِلَّا بِعِصْمَتِكَ وَلَا اسْتِمْسَالَ لِي مِنَ الْخَطَايَا
إِلَّا عَنْ قُوَّتِكَ، فَقَوِّنِي بِقُوَّتِكَ إِيَّاهُ، وَكُلِّبِي بِعِصْمَتِهِ مَا نَفَعَنِي.

(۲۰) اللَّهُمَّ أَفْكَاعِدْ ثَابِتِيكَ وَهُوَ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ فَاصْحِ لِقَوْلِيهِ، وَعَاقِدْ فِي
ذَنْبِهِ وَخَطِيئَتِهِ، فَإِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَكُونَ كَذَلِكَ، فَاجْعَلْ تَوْبَتِي هَذِهِ تَوْبَةً
لَا أحتاجُ بَعْدَ هَآلِهِ تَوْبَةً، تَوْبَةً مُوجِبَةً لِحُجُومِ مَا سَلَفَ، وَالْإِسْلَامَةِ فِي مَا بَقِيَ.

(۲۱) اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِنْ جَهْلِي، وَأَسْتَغْفِرُكَ سَوْءَ فِعْلِي، فَاصْصِمْنِي
إِلَى كَفِّ رَحْمَتِكَ أَطْوَلًا، وَأَسْتُرْنِي بِسِتْرِ غَافِيَتِكَ تَفَضُّلاً.

(۲۲) اللَّهُمَّ وَإِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ مِنْ كُلِّ مَا خَالَفَ إِذَا دُنْتُكَ أَوَّلًا عَنْ حُبِّكَ
مِنْ حَظِّهِ قَلْبِي، وَخَطَابِ عَيْنِي وَحِكَايَاتِ لِسَانِي، تَوْبَةً تَسْلُمُ بِهَا

كُلُّ جَارِحَةٍ عَلَى جِالِهَا مِنْ بَعَائِكَ، وَأَنَا مِنْ مُخَافَتِ الْمُتَعَدِّينَ مِنْ أَلِيمِ سَطَوَاتِكَ.
 (٢٣) اللَّهُمَّ قَارِحِمَ وَحَدَثِي بَيْنَ يَدَيْكَ، وَوَجِبَ قَلْبِي مِنْ خَشْيَتِكَ
 وَأَصْطَرِبَ أَرْكَائِي مِنْ هَيْبَتِكَ، فَقَدْ أَقَامَنِي بِأَرْبِ دُنُوبِي
 مَقَامَ الْخِزْيِ بِفَضَائِلِكَ، فَإِنْ سَكَتَ لَمْ يَنْطِقْ عَنِّي أَحَدٌ وَإِنْ شَفَعْتُ
 فَلَيْتُ بِأَهْلِ الشَّفَاعَةِ.

(٢٤) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَشَفِّعْ فِي خَطَايَايَ كَرَمَكَ وَعُدْ عَلَى
 سَيِّئَاتِي بِعَفْوِكَ، وَلَا تَجْزِنِي حُرَاكِي مِنْ عُقُوبَتِكَ، وَأَبْطِ عَلَى طَوْلِكَ، وَ
 جَلِّفْ لِي سِرِّكَ، وَأَفْعَلْ لِي فِعْلَ عَزِيدِ تَضَرَّعَ إِلَيْهِ عَبْدٌ ذَلِيلٌ فَحَسْبُهُ،
 أَوْغْنِي نَعْرَضَ لَدَيْ عَبْدِ قَبْرٍ وَقَعَّه.

(٢٥) اللَّهُمَّ لَا خَصْبَ لِي مِنْكَ فَلْتَقْضِ لِي عَزِّيكَ، وَلَا تَشْفِعْ لِي إِلَيْكَ فَلْتَشْفِعْ لِي
 فَضْلَكَ، وَقَدْ أَوْجَلْتَنِي خَطَايَايَ قَلْبُومِي عَفْوِكَ.

(٢٦) فَأَاكُلْ مَا نَطَقْتُ بِهِ عَنْ جَهْلٍ مِمَّنْ يَكُونُ أَرَى، وَلَا تَنْسِيَانِ لِمَا سَبَقَ مِنْ ذَمِّهِمْ
 فَبَلِي، لَكِنْ لَتَسْمَعَ سَمَاؤُكَ وَمَنْ فِيهَا، وَأَرْضُكَ وَمَنْ عَلَيْهَا مَا أَظْهَرْتُ

لَكَ مِنَ النَّدَمِ وَجْهَاتُ إِلَيْكَ فِيهِ مِنَ التَّوْبَةِ، فَلَعَلَّ بَعْضَهُمْ يَرْجِيكَ
بِرَحْمَتِي لِمَوْ مَوْفِي. أَوْ تَذَرِكُهُ الرِّقَّةُ عَلَى لِقَائِهِ حَالِي قَبْلَ الْبَيِّنَةِ مِنْهُ بِدَعْوَةٍ
هِيَ أَسْمَعُ لَدَيْكَ مِنْ دُعَائِي أَوْ شَفَاعَةِ أَوْ كَدِّ عِنْدَكَ مِنْ شَفَاعَتِي تَكُونُ بِنَهَائِي مِنْ
غَضَبِكَ وَفَرَقِي بِرِضَاكَ.

(۲۷) اللَّهُمَّ إِنْ يَكُنِ النَّدَمُ تَوْبَةً إِلَيْكَ فَأَنَا أَنْدَمُ النَّاسِ مِنْهُ، وَإِنْ يَكُنِ التَّوْبَةُ لِعَصِيَّتِكَ
إِبَابَةً فَأَنَا أَوَّلُ الْمُسِيئِينَ وَإِنْ يَكُنِ الْإِسْتِغْفَارُ حِطَّةً لِلذُّنُوبِ فَأَنَا لَكَ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ.
(۲۸) اللَّهُمَّ فَكَمَا أَمَرْتَ بِالتَّوْبَةِ، وَصَيَّغْتَ الْقَبُولَ، وَحَثَّيْتَ عَلَى الدُّعَاءِ، وَوَعَدْتَ
الْإِجَابَةَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاقْبَلْ تَوْبَتِي وَلَا تَرْجِسْني مَرَجِ الْحَبِيبَةِ مِنْ
رَحْمَتِكَ، إِنَّكَ أَنْتَ الثَّوَابُ عَلَى الْمَذْنِبِينَ، وَالنَّجْمُ لِلْحَاطِئِينَ إِلَى الْبَيْتِ.

(۲۹) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَمَا هَدَيْتَنَاهُ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
كَمَا اسْتَفْدَيْنَاهُ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلَاةً تَنْفَعُ لَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَوْمَ
الْمُنَاقَاةِ إِلَيْكَ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَهُوَ عَلَيْكَ يَسِيرٌ.

شرح دعا

«دعای توبه»

وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذِكْرِ التَّوْبَةِ وَطَلَبِهَا؛
از دعاهاى آن حضرت [امام سید الشّاجدین علیه السلام] است
در بیان توبه و بازگشت [از معصیت به طاعت] و
درخواست [توفیق از خدای تعالی برای] آن.

(۱)

اَللّٰهُمَّ يَا مَنْ لَا يَصِفُهُ نَعْتُ الْوَاصِفِيْنَ

بارالها، ای کسی که وصف و صف کنندگان [آنچنان که هست]
توصیفش نمی کند.

شرح و توضیح:

انسان از شناخت کُنه ذات حق تعالی عاجز است.

این کلام شریف امام علیه السلام در عین این که ناتوانی افکار و عقول اندیشمندان بشری را از شناخت کُنه ذات اَمْنَع^۱ باری جلّ جلاله اثبات می نماید، در عین حال از وصف واصفان ذات اقدس او که لازمه ی اصل معرفت و شناسایی آفریننده ی جهان است، نهی و ردّعی^۲ نمی فرماید. یعنی امام علیه السلام نفرموده است: خدایا تو کسی هستی که واصفان نباید توصیف کنند. بلکه فرموده است: خدایا تو کسی هستی که واصفان نمی توانند آنچنان که هستی توصیف نمایند. چه آن که هر چند «توصیف» حق به گونه ای که منتهی به «تشبیه» خالق به مخلوق گردد، ممنوع است؛ ولی «تنزیه»^۳ وی نیز به صورتی که منجر به «تعطیل» حق از صفات و مستلزم ممنوعیت عقل از معرفت حق شود، مذموم است.

۱- امنع: برتر.

۲- ردع: بازداشتن.

۳- تنزیه: دور نگه داشتن.

امام الموحّدین علی علیه السلام می فرماید:

لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَ لَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ
مَعْرِفَتِهِ؛^۱

[خدا] عقل‌ها را مسلط بر این نکرده است که صفتش را تحدید کنند [و به درک نهایی آن برسند] ولی [در عین حال] آنها را از مقدار واجب معرفتش نیز ممنوع و محجوب نساخته است.

آری؛ آنچه مقتضای محدودیت فکر و درک آدمی است ناتوانی وی از شناخت کُنه ذات و صفات باری است که حتّی اَعْقَلِ افراد بشر، رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید:

لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ. أَنْتَ كَمَا أَتْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ؛^۲

من، ناتوان از اینم که ثنا و ستایش را به نهایت درجه اش برسانم [و] تو را چنان که باید و شاید توصیف کنم [تو چنانی که خود توصیف خود کرده و خود را ستوده‌ای.

در این جمله رسول اکرم صلی الله علیه و آله پروردگار را با همین اعتراف به عجز از احصاء ثنا، ثنا می گوید. چنان که فرزند گرامی اش امام سید السّاجدین نیز می گوید:

و لَمْ تَجْعَلْ لِلْخَلْقِ طَرِيقاً إِلَى مَعْرِفَتِكَ إِلَّا بِالْعَجْزِ عَنْ مَعْرِفَتِكَ؛^۳

[پروردگارا] تو برای خلق، راهی به سوی معرفتت جز عجز از معرفتت قرار نداده‌ای.

جَهَانَ مَتَّقِ بِرِ الْهَيْتِش فَرَوَ مَانَدَه دَر كُنَه ماهیتش

۱- شرح نهج البلاغه ی فیض الاسلام، خطبه ی ۴۹.

۲- مصباح الشریعه، الباب الخامس فی الذّکر.

۳- مناجات العارفین از مناجات خمس عشره.

نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم نه بر ذیل وصفش رسد دست فهم
در این ورطه کشتی فرو شد هزار که پیدا نشد تخته‌ای بر کنار
نه ادراک بر گنه ذاتش رسد نه فکرت به غور صفاتش رسد
توان در بلاغت به سحبان^۱ رسید نه بر گنه بی چون سُبْحان رسید
که خاصان در این ره فرس رانده‌اند به لأحصى از تک فرو مانده‌اند^۲

بیانی لطیف از امام باقر (علیه السلام)

چه بیان لطیفی از امام محمد باقر (علیه السلام) در این باب رسیده است که می‌فرماید:

كُلُّ مَا مَبْرُؤُهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ، مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ
مِثْلُكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ وَ لَعَلَّ التَّمَلُّ الصِّغَارَ تَتَوَهَّمُ أَنَّ لِلَّهِ رَبَانِيَّتَيْنِ
فَإِنَّ ذَلِكَ كَمَالُهَا وَ تَتَوَهَّمُ أَنَّ عَدَمَهُمَا نُقْصَانٌ لِمَنْ لَمْ يَنْصَفْ
بِهِمَا وَ هَكَذَا حَالُ الْعُقَلَاءِ فِيمَا يَصِفُونَ اللَّهَ تَعَالَى بِهِ؛^۳

شما اگر دقیق‌ترین معانی و باریک‌ترین مفاهیم را هم با عمیق‌ترین
تدقیقات فکری خود تشخیص و تمیز بدهید و آنگاه چنین پندارید
که آن، خداست [باید بدانید که] آن خدا نیست، بلکه آن هم مانند
خود شما مخلوق و مصنوعی است ساخته و پرداخته‌ی ذهن محدود
شما [و شایسته‌ی درک کوتاه شماست که بیش از آن نیروی پیشرفت
در تشخیص و درک کمال بی پایان نداشته‌اید] و شاید مورچه‌های
ریز هم چنین پندارند که خدا نیز مانند آنها دو شاخک دارد! چه آن
که شاخک داشتن برای آن مورچگان ناتوان کمال است و لذا

۱- سحبان وائل: خطیب و سخنور مشهور عرب که ضرب‌المثل در فصاحت است.

۲- بوستان سعدی، ص ۲.

۳- وافی، طبع اسلامی، ج ۱، ابواب معرفة الله، باب التَّهَيُّ عن الصِّفَةِ بِغَيْرِ مَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ تَعَالَى، ص ۸۹، ضمن بیان.

می‌پندارند که هر کس فاقد این دو شاخک است ناقص است. حال، از همین قبیل است توصیف خردمندان از ابنای بشر که خدا را به صفات کمال می‌ستایند [یعنی آنان نیز هر آنچه درباره‌ی خود به عنوان کمال می‌شناسند، همان را برای خدا صفت کمال دانسته و او را به همان صفت، توصیف می‌نمایند، در حالی که "مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ" ^۱ و "سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ" ^۲].

آنچه پیش تو غیر از آن ره نیست غایت فهم تو است الله نیست حاصل آنکه بشر در عین حال که به حکم عقل و شرع، در حدّ توانایی و امکانات خلقی‌اش، موظّف به تحصیل معرفت درباره‌ی خدا و صفات خدا می‌باشد، مع الوصف باید اعتراف به این حقیقت داشته باشد که شناخت کُنه ذات و صفات حضرت باری - تعالی شأنه العزیز - آن چنان که هست از عهده‌ی وی بیرون است، چنانکه حضرت امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرمایند:

الَّذِي لَا يَدْرِكُهُ بَعْدُ الْهَمَمُ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ؛ ^۳

طائرائِ دور پرواز همت‌ها [کُنه] او را در نمی‌یابند و غوّاصان

اقیانوس‌های هوش و فطانت، به [شناسایی] وی نایل نمی‌گردند.

عَنقاً ^۴ شکار کس نشود دام باز گیر کانجا همیشه باد به دست است دام را



۱- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۶۷، یعنی: خدا را چنان که شایسته‌ی ساحت اقدس اوست نشناخته‌اند.

۲- سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۵۹، یعنی: خدا منزّه است از آنچه توصیفش می‌کنند.

۳- خطبه‌ی اوّل نهج البلاغه.

۴- عنقا: نام مرغی افسانه‌ای.

(۲)

وَبِأَمِّنٍ لَّا يَجَاوِرُهُ رَجَاءُ الرَّاجِينَ

و ای کسی که امید امیدواران از او فراتر نمی رود.

شرح و توضیح:

دست نیاز انسان از دامن حق قطع نمی شود.

انسان نیازمند، از هر مقام کریمی که ناامید گردد، دل به مقام اکرم دیگری خوش کرده، دست نیاز به سوی وی دراز می کند، تا آنگاه که از همه جا مأیوس گشته، دل به خدا ببندد. در آن موقع است که دیگر ناامیدی از وی را درد بی درمان تشخیص داده و یأس از رحمت او را مایه ی بدبختی جاودان می شناسد و لذا به هیچ وجه دست از طلب بر نمی دارد و چشم امید از وی نمی پوشد. چه آن که مقامی اکرم از خدا سراغ ندارد و مَلِجَتِ^۱ برتر از خدا نمی شناسد و محتمل است معنای جمله ی مزبور این باشد که بندگان صالح پروردگار از نظر اختلاف در مراتب معرفت، دارای مراتب متفاوت از «رجا» می باشند: دسته ای به رجای رسیدن به «بهشت» اطاعت و بندگی می کنند و گروهی به رجای رهایی از «جهنم» به عبودیت خدا می پردازند و گروه سوّم که در مرتبه ی عالیّه ی از عرفان خدا هستند و در زمره ی

۱- ملجأ: پناهگاه.

مقرّبین حق قرار گرفته‌اند، آنها جز ذات اقدس «محبوب» به چیزی نمی‌اندیشند و رجایی جز رضای حضرت معبود در دل نمی‌گیرند^۱ و نتیجتاً مراتب رجای راجیان در این مرتبه‌ی از رجا متوقّف گردیده و از ذات اعلا و اقدس خدا در نمی‌گذرد. چه آنکه مطلوب و مرّجّوی^۲ برتر از خدا تصوّر نمی‌شود.



۱- چنانکه در حدیث مشهور، اشاره به این مطلب شده است: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ قَوْمٌ عَبْدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفًا فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ قَوْمٌ عَبْدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ وَ قَوْمٌ عَبْدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خُبَالًا فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْأَخْزَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ»، کافی، ج ۲، ص ۸۴، ح ۵.

یعنی: عبادت‌کنندگان سه دسته‌اند: دسته‌ای خدا را از ترس می‌پرستند، این عبادت، عبادت بردگان است و گروهی به انگیزه‌ی پاداش و ثواب به عبادت می‌پردازند این عبادت مزدوران است و گروهی خدا را از روی محبت می‌پرستند، این عبادت آزادگان است و آن برترین نوع عبادت است.

۲- مرّجّو: امید داشتن.

(۳)

وَبِأَمِّنٍ لَا يَضِيعُ لَدَيْهِ أَجْرُ الْمُحْسِنِينَ

وای کسی که اجر نیکوکاران نزد وی ضایع نمی شود.

شرح و توضیح:

تضییع اجر کسی، ممکن است به سبب جهل به استحقاق وی تحقق پذیرد و یا به خاطر عجز از ادای حق و یا ردیله‌ی بخل علّت آن باشد و چون هیچ‌یک از این سه عیب و نقص به ساحت قدس پروردگار علیم و قدیر و جواد راه نمی‌یابد، طبعاً ضایع شدن اجر نیکوکاران نزد او - جلّ شأنه العزیز - امکان‌پذیر نمی‌باشد؛ چنان که در قرآن کریم نیز آمده است:

...إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ؛^۱

...خدا، اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌سازد.

کرم بین و لطف خداوندگار

از مظاهر کرم و لطف بی حدّ خداوند متّان این که بنده‌ای را که خود ذاتِ اقدسش او را به توفیق و فضل خودش موفّق به انجام کار نیکی نموده است، به

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۲۰.

عنوان «مُحْسِن» (فرد نیکوکار) می‌ستاید و آنگاه او را مستحقّ اجر و طلبکار از خودش معرفی می‌کند بدانگونه که اگر در مقابل کاری که وی انجام داده است به او چیزی ندهد، آن را تضييع حق از ذی حَقّی به حساب آورده، ظلمی آشکار ارائه می‌فرماید و می‌گوید:

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ
لِّلْعَبِيدِ؛^۱

هر که کاری شایسته کند به نفع خودش کرده و هر که بد کند به زبان خودش کرده و خدای تو نسبت به بندگان، ستمکار نمی‌باشد. در صورتی که انسان، جز یک مخلوق ناتوانی که همه چیزش از وجود و تبعات وجودش ساخته‌ی دست قدرت حق و اعطایی حضرت وّهّاب است، چیز دیگری نیست. نه در حدّ ذات خود (بی‌امداد و توفیق از سوی خدا) توانای بر انجام کاری می‌باشد تا بالاستقلال، آدم نیکوکار و محسن نامیده شود و نه در انجام آن کار از خود، چیزی صرف کرده و مایه‌ای گذاشته است تا مستحقّ اجر و طلبکار از خدا باشد. زیرا تمام آنچه واجد است، از جسم و روح و اعضا و جوارح و ابزار و وسایل کار و تحرّک و سکونش، هر چه هست از آن خدا و کلاً ملک به حقّ خداست:

...لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ...^۲

...مطلق مُلک از آن خدا و حمد و ثنا نیز مطلقاً از آن خداست...

و لذا هر چه به عنوان پاداش عمل از جانب خالق انسان به انسان داده شود،

۱- سوره‌ی فضلت، آیه‌ی ۴۶.

۲- سوره‌ی تغابن، آیه‌ی ۱.

در واقع احسان تازه و فضل مجدّدی است که علاوه بر توفیق عمل به او عنایت گردیده است و گرنه، انسان مالک چیزی نیست تا به خدا داده و از خدا متقابلاً طلبکار چیزی باشد؛ بلکه هم کار انسان و هم آنچه به عنوان اجر عمل به انسان داده می‌شود، ملک خداست. آری؛ این نهایت درجه‌ی آقایی و بزرگواری است که انسان مسکین را مالک نیروی کاری که خودش به او داده است بشناسد و آنگاه از وی در مقابل آن عمل سپاسگزاری نموده، او را مستحقّ اجر و پاداش از جانب ذات اقدسش بداند و بگوید:

...إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا^۱

...ما، پاداش کسی را که کاری نیکو انجام داده است ضایع نمی‌کنیم.

...وَمَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ^۲

...و هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکویی آن می‌افزاییم، چه آن

که خداوند آمرزنده‌ای سپاسگزار است.^۳



۱- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۳۰.

۲- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳.

۳- شکر از جانب خدا، همان افزودن بر زیبایی و حُسن عمل است و سپس پاداش دادن مطابق بهترین شکل انجام عمل.

(۴)

وَبِأَمْنٍ هُوَ مُنْهَىٰ خَوْفِ الْعَابِدِينَ

وای کسی که او نقطه‌ی پایانِ ترسِ عبادت‌کنندگان است.

شرح و توضیح:

شدیدترین عذاب‌ها، عذابِ «فراق» است.

آنچه که عابدان عارف، با تمام سعی و تلاششان در امر طاعت و بندگی سخت نگران آنند، همانا عذابِ اعراض خدا و آتش فراق خداست. چنان که امامشان علیّ امیر علیه السلام با آه و ناله‌ای سوزان به پیشگان خدا عرضه می‌دارد:

فَهَبْنِي - يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي - صَبْرْتُ عَلَىٰ
عَذَابِكَ، فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ؟ وَ هَبْنِي - يَا إِلَهِي - صَبْرْتُ
عَلَىٰ حَرِّ نَارِكَ، فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَىٰ كَرَامَتِكَ؛^۱

حال ای معبود و آقای من، مولای من و پروردگار من، اگر بر عذاب تو صبر کردم، ولی چگونه بر فراق تو صبر کنم و ای معبود من اگر بر حرارت آتش تو صبر نمودم، ولی چگونه چشم از کرامت تو بپوشم و آقایی و بزرگواری تو را نادیده بگیرم؟

آری؛ عارفان حق، اگر (به فرض) از تمام موجبات عذاب بر کنار و از جمیع عقوبات در امان باشند، باز هم در عمق جان خویش از عوایق^۱ وصول به لقای محبوب، بس ترسان و هراسانند؛ تا آنگاه که حلاوت عنایات خاصه‌ی حضرت حق را در همه‌ی وجود خویش احساس کرده و خود را فانی و مستغرق در بحر محبت ببینند و خطاب از مصدر عزّ و جلال بشنوند که:

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿١﴾
فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿٢﴾ وَ ادْخُلِي جَنَّتِي؛^۲

ای جان آرامش یافته [به ذکر حق] به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که تو [از خدا] خشنود و خدا از تو خشنود است، پس در زمره‌ی بندگان من در آی و در بهشت من داخل شو.

در آن موقع است که جداً بساط خوف از صفحه‌ی جان‌شان برچیده می‌گردد و در «جَنَّةُ اللَّقَاءِ» از همه سو لطف و کرامت محبوب بر روح و قلبشان فرو می‌ریزد که:

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛^۳

آگاه باشید که دوستان خدا نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند.
و لذا تا به آن مرحله از امن و اطمینان نرسیده‌اند، دائماً با نگرانی جانکاه و خوفی دردانگیز دست به گریبانند.



۱- عوایق: موانع.

۲- سوره‌ی فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰.

۳- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۶۲.

(۵)

وَيَا مَنْ هُوَ غَايَةُ خَشْيَةِ الْمُتَّقِينَ

و ای کسی که او نهایت خشیت پرهیزکاران است.

شرح و توضیح:

خشیت لازمه‌ی درکِ عالی انسانی است.

تقوا که همان نیروی ضبط نفس و خود نگهداری از بی‌پروایی در امر گناه و رعایت جانب خداست، طبعاً ملازم با نوعی بیم و هراس می‌باشد و قهراً آدمی را از اقتحام^۱ به گناه باز می‌دارد. این حال خوف و نگرانی از عواقب طغیان بر خدا ممکن است در ابتدای امر از تصوّر کیفرهای اخروی و یا عوامل دیگر از جهات اخلاقی و اجتماعی در انسان به وجود آید؛ ولی تدریجاً بر اثر اشتداد درجه‌ی عرفان به مقام ربوبیت و آشنایی بیشتر با کانون عزّ و جلال و قهاریّت حضرت حق آن حال خوف و نگرانی از آینده‌ی کار تبدیل به حال خشیت و انکسار و خشوع روح از درک مهابت حضرت قهّار می‌گردد و آدم آگاه هر چند بی‌گناه را هم می‌لرزاند، چنانکه قرآن کریم می‌فرماید:

...إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...^۲

۱- اقتحام: رو آوردن.

۲- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۲۸.

...از بندگان خدا تنها آنان که عالم [به مقام کبریای ربوبی] هستند در حال خشیت از وی می باشند...

و در جای دیگر در مقام توصیف انبیاء علیهم السلام می فرماید:

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ...^۱
[پیامبران] کسانی هستند که [پس از آشنایی با منبع وحی از جانب خدا] به تبلیغ رسالات خدا می پردازند و [تنها] از او می ترسند و جز "الله" از احدی نمی ترسند...

آری، آنان که در این پهنه‌ی هستی به جلال و جمالی که برتر از تصوّر و قیاس آفریدگان است پی برده‌اند و ناچیزی خویش و جمله‌ی موجودات را در جنب آن کبریا و عظمت بی پایان درک کرده‌اند، دلی سرشار از خشیت و انکسار دارند و قلبی مرعوب از سطوت حضرت ذوالجلال که:
...إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا...^۲

...هر وقت یاد خدا به میان آید، دل‌هایشان ترسان گردد و هر وقت آیات خدا بر آنان تلاوت شود، ایمانشان را افزون سازد...

و همین‌ها هستند که یک تذکر از انبیاء علیهم السلام و یک اشاره از اولیای خدا علیهم السلام چنان تکانی بر روحشان می‌افکند که گاه از شدّت ارتعاش جان، قالب تهی می‌کنند. چنانکه آن مرد بیداردل به نام «هَمَام» از شنیدن اوصاف متّقین از زبان امام المتّقین علی علیه السلام فریادی کشید و جان داد. آنگاه امام علیه السلام فرمود:

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۹.

۲- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲.

هَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ الْبَالِغَةُ بِأَهْلِهَا؛^۱

اندرزهای رسا، در دل آنان که اهلش باشند این چنین اثر می گذارد.

شنید از گوش دل آوای معشوق فکند از شوق، سر در پای معشوق
اگر سرّ ازل مَحْرَم کند گوش در افتد تا ابد سر مست و مدهوش
ز دام تن پَرَد مرغ روانش بیاساید ز درد هجر جانش^۲

اگر شنیده ایم که امام المتّقین علی علیه السلام به هنگام نماز و به خصوص در حال خلوت با حضرت معبود، در دل شب بدنش می لرزید و انقلابی عجیب بر روح مقدّسش عارض می گردید و احیاناً مدهوش می شد، این نه آن خوف و نگرانی از تقصیر در انجام وظایف و ترس از مجازات های خدا در روز حشر و حساب بود؛ نه - معاذ الله - او که معصوم است و کوچک ترین تقصیر از وی در امر وظایف به وقوع نپیوسته است. بلکه این همان حال «خشیت عالم» و انکسار یک دل آگاه از عظمت لایتناها و کبریای بی پایان خالق بی همتاست که خود و تمام ماسوا را مُسْتَهْلَک^۳ در پرتو آن تجلّیات قاهره می دید و از خود بیخود می شد.

چوبیند چشمی آن خورشید جان را نبیند ذره ای هر دو جهان را
چو حُسن اعظم یکنای ایزد بر ایوان دل پاکان عَلم زد
حجاب آفرینش را دریندند ز الله ماسوی الله را ندیدند^۴

حاصل آنکه خوف از خدا و خشیت از مبدأ قهّار جهان، روحی عارف کامل می خواهد و قلبی راسخ در عبادت و تقوا و گرنه مردم جاهل عاری از تقوا

۱- خطبه ی ۱۱۸۴ از شرح نهج البلاغه ی فیض الاسلام.

۲- از نغمه ی الهی مرحوم قمشه ای، ص ۱۳۸.

۳- مُسْتَهْلَک: فانی شده.

۴- از نغمه ی الهی مرحوم قمشه ای، ص ۳۷.

کجا و خوف و خشیت از خدا کجا؟ موش کجا و ترس از شیر کجا؟
 موش کی ترسد ز شیران مَصاف بلکه آن آهویکان^۱ مشک ناف
 گربه باشد شحنه‌ی هر موش خو موش کَبُود تا ز شیران ترسد او
 موش، کوچک‌تر از این است که از شیر بترسد؛ شیر هم اعظم و اکبر از آن
 است که موش از وی در بیم و هراس باشد! موش، باید از گربه بترسد و از شنیدن
 صدای گربه تنش بلرزد؛ اما در حضور شیر، بی‌ترس و لرز، جست‌وخیز کند و از
 سطوت^۲ آن ضَرغام^۳، احساس کوچک‌ترین خشیتی هم ننماید!

آری؛ موش پست‌تر از این است که شکار شیر شود؛ شیر هم اشرف از آن
 است که اظهار تمایلی به آن حیوانک نامرغوب بنماید. آنچه مطلوب شیر است،
 آهوان مشک ناف و گوزن‌های خوش خطّ و خال کوهساران است؛ شیر به آنها
 اشتیاق دارد و آنها هم خشیت از شیر دارند. بندگان خاشع، امام الموحّدين
 علی‌ه‌السلام و سیّد السّاجدين علی‌ه‌السلام و دیگر امامان از خاندان رسالت علی‌هم‌السلام هستند. آنها
 هستند که با خشیتی تمام می‌گویند:

إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنا يَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِيراً؛^۴

به‌راستی که ما از ناحیه‌ی پروردگارمان ترس داریم از روزی که به
 غایت در انقباض و صعوبت و شدّت می‌باشد.

و خدا نیز متقابلاً به همان عارفان راستین درگاهش به‌نظر لطف و عنایت
 نگریسته و می‌گوید:

۱- آهویکان: آهوی‌های کوچک.

۲- سطوت: هیبت.

۳- ضَرغام: شیر.

۴- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۱۰.

فَوَقَّاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا ۖ وَجَزَّاهُمْ
بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا ۖ...وَسَقَّاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا؛^۱

پس خدا مصونیت داد آنان را از شر آن روز و به استقبالشان برد
طراوت [در چهره] و شادمانی [در دل] را و پاداششان داد در مقابل
صبری که کردند بهشتی و جامه‌ی ابریشمینی...و سیرایشان نمود
پروردگارشان از نوشابه‌ای پاکیزه [از هرگونه فذارات و آلودگی].

وگرنه فرورفتگان در لجنزار شهوات پست حیوانی کی و چگونه می‌توانند
درک جلال و کبریای خدا بنمایند و حقیقت «يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا» را بفهمند تا
خشیت در دلشان پدید آید و تار و پود قلبشان مرتعش گردد؟ خیر، آنها
موش‌صفتانی هستند که تنها از گربه‌خویان و ددمنشان جهان می‌ترسند و از شنیدن
نام جانورانی همچون ضحاک مار دوش و چنگیز مغول بر خود می‌لرزند؛ اما در
حضور خداوند سریع الحساب شدیدالعقاب، بی‌ترس و خشیت دست به هر نوع
گناه و عصیان می‌زنند و خدا و عظمت روز جزا را ذره‌ای به حساب نمی‌آورند و
صدق الله العلیّ العظیم که می‌فرماید:

لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا
يَفْقَهُونَ؛^۲

هر آینه آنان در دلشان ترسی که از شما دارند از خدا ندارند، این
بدان سبب است که آنها مردمی هستند که نمی‌فهمند.

اهل دنیا سجده‌ی ایشان کنند چونکه سجده‌ی کبریا را دشمنند

۱- سوره‌ی انسان، آیات ۱۱ و ۱۲ و ۲۱.

۲- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۱۳.

آن سگان را این خران خاضع شوند شیر را عار است کور با بگروند
 خوف ایشان از کلاب حق بود خوفشان کی زافتاب حق بود
 ربی الاعلی است ورد آن مهان رب اذنی در خور این ابلهان
 آن علی امیر و عبد عارف پروردگار است که وقتی سر به خاک بندگی
 می گذارد، بانگ سبحان ربی الاعلیش غلغله در ملکوتیان افکنده، عرش عظیم
 خدا را می لرزاند. اما شکم خوارگان حیوان صفت، غرضه‌ی سجده به پیشگاه خدا و
 گفتن «سبحان ربی الاعلی» ندارند. آنها باید در مقابل شکم خوارگانی مثل خود، تن
 به ذلت داده و گردن کج کنند و به قربان، جان نثارم، خاکسارم و... بر زبان آورند.
 اذکروا الله کار هر اوباش نیست ارجعی بر پای هر قلاش نیست
 بر سماع راست هر کس چیر نیست لقمه‌ی هر مُرغکی انجیر نیست

حقیقت خوف و رجا

باید توجه داشت که بنا به گفته‌ی سالکان راه معارف، «خوف و رجا» دو صفت
 از صفات فاضله‌ی نفسانیه و به عبارت رساتر، دو مقام از مقامات عالی‌ی روحی
 می باشند که انسان «عارف» بر اثر نیل به آن دو مقام، از اقتحام و ورود به وادی «گناه»
 اجتناب می ورزد و با اشتیاق تمام به انجام وظایف و تکالیف الهیه‌ی خویش اقدام
 می نماید و لذا مردمی که بابی پروایی در امر گناه و بی حالی در امر طاعات، ادعای
 «خوف و رجا» دارند و احیاناً به هنگام استماع آیات عذاب و صحنه‌های هول انگیز
 روز جزا، آه و افغان سر داده، آب از دیدگان خویش فرو می ریزند، اینان بدانند که
 در ادعای خود کاذبند و بر اساس همین ادعای کاذب به نزد خداوند علیم مسئولیت
 عظیم دارند، این امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که می فرماید:

...يَدَّعِي بِزَعْمِهِ أَنَّهُ يَرْجُو اللَّهَ كَذَبٌ وَالْعَظِيمُ! مَا بَالُهُ لَا يَتَبَيَّنُ

رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ؟! فَكُلُّ مَنْ رَجَا عُرِفَ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ إِلَّا رَجَاءَ
 اللَّهِ فَإِنَّهُ مَذْخُولٌ وَ كُلُّ خَوْفٍ مُحَقَّقٌ إِلَّا خَوْفَ اللَّهِ فَإِنَّهُ مَعْلُولٌ...^۱
 ...[کسی که در عمل، پیروی خواہش نفس کرده و از گناه اجتناب
 نمی‌ورزد و در عین حال] به گمان خویش ادعا می‌کند که به خدا
 امیدوار است، سوگند به خداوند بزرگ که دروغ می‌گوید! چگونه
 است حال او که امیدواری‌اش به خدا در عمل و کردارش نمودار
 نمی‌باشد؟ شگفتا! هر کس [به چیزی] امیدوار باشد، امیدواری او از
 کردارش پیدا است، مگر امید و رجای به خدا که مغشوش و ناخالص
 است و هر ترسی مسلم و محقق است [آثار آن در آدم ترسیده آشکار
 است] مگر ترس از خدا که معلول است [آثار آن در مدّعی خوف از
 خدا نامعلوم است]...

در این حدیث بیندیشیم و از ادّعی غرور آمیز بپرهیزیم.

به حضور امام صادق علیه السلام عرض شد که جمعی از دوستان شما دست به
 ارتکاب انواع گناهان می‌زنند و مع الوصف می‌گویند ما اهل «رجا» هستیم و امید
 نجات داریم! امام علیه السلام فرمود:

كَذَّبُوا! لَيْسُوا لَنَا بِمَوَالٍ! أُولَٰئِكَ قَوْمٌ تَرَجَّحَتْ بِهِمُ الْأُمَانِيُّ مِنْ
 رَجَا شَيْئاً عَمِلَ لَهُ وَ مَنْ خَافَ مِنْ شَيْءٍ هَرَبَ مِنْهُ^۲
 دروغ گفته‌اند! آنها دوستان ما نیستند! آنان مردمی هستند که

۱- شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه‌ی ۱۵۹، قسمت دوم خطبه.

۲- کافی، ج ۲، ص ۶۸، ح ۶.

آرزوها بر آنها غالب گشته و آنها را [همچون اُرْجُوْحَه و تاب] به این سو و آن سو متمایل می سازد [و گرنه] هر که رجای چیزی را دارد [و طالب آن می باشد] برای [رسیدن به] آن، کار می کند و هر که خوف از چیزی دارد [طبیعی است که] از آن می گریزد.

یعنی این مردم، چگونه خوف از جهنم و رجای بهشت دارند، در حالی که نه از اعمال و اخلاق جهنم ساز می گریزند و نه در راه تحصیل بهشت، اشتیاق به کار از خود نشان می دهند و باز از آن حضرت منقول است:

لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ خَائِفًا رَاجِيًا وَلَا يَكُونُ خَائِفًا رَاجِيًا حَتَّى يَكُونَ عَامِلًا لِمَا يَخَافُ وَيَرْجُو؛^۲

فرد با ایمان، دارای ایمان کامل نخواهد بود مگر این که دارنده ی خوف و رجا باشد و دارنده ی خوف و رجا نخواهد بود مگر این که برای آنچه نسبت به آن خوف و رجا دارد، دست به کار و اهل عمل باشد.

از بزرگی نقل شده است که:

لَيْسَ الْخَائِفُ مَنْ يَبْكِ وَيَمْسَحُ عَيْنَيْهِ؛ بَلْ مَنْ يَتَرَكُ مَا يَخَافُ أَنْ يُعَاقَبَ عَلَيْهِ؛^۳

خائف آن نیست که می گرید و چشم های خود را می مالد؛ بلکه خائف آن است که هر کاری را که ترس عقاب دارد، ترک می کند. و همچنین گفته اند خوف، آن تازیانه ی تأدیب الهی است که بر قلب های

۱- اُرْجُوْحَه: طنابی که دو سوی آن را بر درخت و غیره استوار کنند و در میان آن نشسته و در هوا آیند و روند برای بازی و ورزش. (فرهنگ معین)

۲- کافی، ج ۲، ص ۷۱، ح ۱۱.

۳- جامع الشُعَادَات، ج ۱، ص ۲۱۸.

دورافتادگان از ساحت قرب خدا فرود می‌آید تا بر اثر احساس درد، از کجروی دست بردارند و رو به خدای خویش آورند؛ همچون تازیانه‌ای که بر کودک نادان هرزه گرد می‌زنند تا متأدّب به آداب کمال گردیده، راه تحصیل علم و ادب پیش گیرد.

حال اگر آن تازیانه‌ی تأدیب، بسیار نرم و نازک و بی‌درد و آلم^۱ باشد، تأثیری در ادب کردن آن کودک عیّار نخواهد داشت. به همین منوال اگر آن تأثر قلبی که از شنیدن آیات عذاب و تحذیرات خدا و اولیای خدا در انسان به وجود می‌آید و احیاناً چشم‌ها را هم می‌گریاند و آه از سینه و داد از نای بر می‌آورد، طوری دردانگیز نباشد که آن آدم گریان دلسوخته‌ی نالان را از ارتکاب گناه و عصیان باز داشته و به طاعت حق وادارد، طبیعی است که «خوف» به معنای واقعی‌اش نخواهد بود و تأثیری در سوق انسان به سوی خدا نخواهد داشت. بلکه آن، نوعی «حدیث نفس» و یا حال زودگذری خواهد بود که غالباً بر اثر مشاهده یا تصوّر صحنه‌ی هول‌انگیز در قلب پدید می‌آید و آنگاه همین که آن صحنه از برابر چشم و تصوّر انسان برطرف شد، دل به همان غفلت پیشین خود باز می‌گردد.

فرق بین «حال» و «مقام» در مسائل روحی

و لذا ارباب قلوب می‌گویند: هر صفتی از صفات روحی انسان تا به حدّ رسوخ و ثبات نرسیده است، «حال» نامیده می‌شود و آن نیز کمالی برای قلب محسوب نمی‌گردد، چه آنکه آن حال جز یک عارضه‌ای سریع‌الزّوال بیش نمی‌باشد؛ همچون زردی رنگ که در چهره‌ی انسان ترسیده‌ی از یک حادثه‌ی وحشتناک پدید می‌آید و با از بین رفتن آن حادثه نیز سریعاً زایل می‌گردد و یا

۱- آلم: درد.

همانند زردی انسان مریض که پس از مدّتی فرضاً طولانی بالاخره از بین می‌رود. اما آنگاه که صفتی از صفات در روح آدمی، ثابت و راسخ گردید - همچون زردی رنگ طلا که به هیچ وجه از جوهر وی زایل نمی‌گردد - در آن موقع است که آن صفت، مقامی از مقامات نفس شمرده می‌شود و کمالی از کمالات قلب محسوب می‌گردد.

«رجا» غیر از «آرزو» است

و این چنین بین موضوع رجا و آرزوهای سفیهانه باید فرق گذاشت. آن کشاورزی که زمینی شایسته و خاکی مناسب به دست آورده، در آن بذری سالم می‌افشاند و آبیاری به موقع می‌کند، آن را با جدّ تمام از هر چه مانع رشد و نموّ است، حراست می‌نماید و خار و خَس‌ها و گیاهان مضرّ و مُفسد را از هر سو که سر بر زنند، ریشه کن می‌سازد و آنگاه به انتظار لطف و عنایت پروردگار کریم می‌نشیند تا مزرعه‌اش را از آفات سماوی و ارضی مصون نگه دارد و هنگام درو به چندین برابر آن بذری که افشانده است نایل گرداند. طبیعی است که این صفت، صفت رجا یا ممدوح بوده و آن کشاورز از نظر عقلا، آدمی عاقل و انسانی واقع بین و عارف به نظام جهان محسوب می‌گردد.

ولی آن فرد جاهل، بی‌خبر از نظام و سنّت خلقت، زمین شوره‌زاری انتخاب کرده، بذری ناسالم و فاسد در آن افکنده است و سپس نه به موقع آن را آبیاری کرده و نه گیاهان مضرّ و مفسد آن را برگنده است و در عین حال از لطف خدا چنین آرزومند باشد که از آن سرزمین خشک و خاک شور، انواع و اقسام میوه‌ها و دانه‌ها برویاند و چندین برابر آن بذری که ریخته است به او محصول عنایت فرماید، در اینجا نیز طبیعی است که این آرزو، آرزویی سفیهانه و انتظاری

برخلاف سنت پروردگار جهان می‌باشد و آن فرد از دیدگاه عقلا، آدمی مغرور و شایسته‌ی توبیخ و سرزنش به حساب می‌آید. در بابِ رجا و امید نیل به سعادات و مقاماتِ اخروی نیز مطلب همین گونه است.

تمثیل و تشبیهی زیبا در باب «رجا»

به قول «غزّالی»، صاحب‌دلان می‌دانند که «دنیا» مزرعه‌ی آخرت است و «قلب» مانند «زمین» و «ایمان» بسان «بذر» است و «طاعات» در حکم حفرِ انهار و جاری کردن آب برای آبیاری آن کشتزار. حال اگر «قلب» آلوده به انواع قذاراتِ علایق دنیوی باشد و مستغرق در بحر گناه، همچون زمین شوره‌زاری خواهد بود که بذر «ایمان» در آن رشد و نموّی ننموده و آب «طاعات» در آن تأثیری نخواهد داشت و انسان ناپاک‌دل در روز جزا که روز درو کردن کشته‌های دنیاست، طبعاً مانند همان شخص صاحب زمین شوره‌زار، عاری از هر نوع از ثمرات ایمان و عمل خواهد بود.^۱ چنانکه خداوند حکیم می‌فرماید:

وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا^۲

به سراغ هر نوع عملی که انجام داده‌اند [از اعمال نیک] آمدیم و آن

را [همچون] ذرات پراکنده [در هوا] گردانیدیم.

و از رسول خدا ﷺ منقول است:

أَلَا حَقُّ مَنْ اتَّبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهَا وَ تَمَنَّى عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ^۳؛

۱- المحجة البيضاء، ج ۷، ص ۲۵۰ و جالب این که قرآن کریم نیز از «عمل» انسان تعبیر به «حرث» یعنی کشت فرموده است: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ»؛ هر کس که طالب کشت آخرت باشد، در کشت او می‌افزاییم.

(سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۰).

۲- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۲۳.

۳- المحجة البيضاء، ج ۷، ص ۲۵۰.

احمق آن کسی است که نفسش را پیرو خواسته‌هایش قرار داده و
آنگاه از خدا آرزوی بهشت نماید.

گفتگویی از بوعلی سینا با ابوسعید ابوالخیر

گویند: ابوعلی سینا در مجلس وعظ ابوسعید ابوالخیر که از مشایخ عرفان بود شرکت کرد. ابوسعید درباره‌ی ضرورت «عمل» و آثار طاعت و معصیت سخن می‌گفت. بوعلی این رباعی را سرود:

ماییم به عفو تو تولا کرده وز طاعت و معصیت تبرّا کرده
آنجا که عنایت تو باشد باشد ناکرده چو کرده کرده چون ناکرده
ابوسعید در جواب فی البداهه گفت:

ای نیک نکرده و بدیها کرده وانگه به خلاص خود تمنا کرده
بر عفو مکن تکیه که هرگز نبود ناکرده چون کرده کرده چون ناکرده^۱

معنای واقعی "رجا" این است

آری؛ آن کس که دارای حقّ «رجا» است که قلب مؤمن و باوردار خود را با مراقبت کامل از آلودگی به گناه و فرو رفتن در لجنزار هوی و هوس باز دارد و هر دم که علف‌های هرز تمایلات شیطانی خواستند از گوشه و کنار قلب و کشتزار ایمانش سر برزنند، بی‌درنگ به ریشه کن نمودن آنها بپردازد و با داس تقوا و ورع، مزرع قلب را از لوث وجودشان پاک گرداند و آنگاه آب طاعات و عبادات را به چنین جان مبرا از رذایل اخلاقی فرو ریزد و سپس با تضرّع و ابتهال از مقام ربوبی حضرت حق - جلّ و علا - بخواهد تا به فضل خویش آن بذر صالح ایمان را

۱- نامه‌ی دانشوران، ج ۱، ص ۱۳۳.

با آب صافی اعمال رو به رشد و نمو و تکامل برده و عاقبة الامر او را در سِلَکِ مقربان درگاه آورده در جَنَّةِ النَّعِيمِ مستقرّش سازد که:

...إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...^۱

به سوی او [خدا] بالا می‌رود کلمه‌ی پاک [اعتقاد حقّ راسخ در دل] و

عمل صالح آن را بالا می‌برد.

و اینها همان شرایطی است که برای تحقّق «رجا» از قرآن کریم استفاده

می‌شود؛ آنجا که می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ
يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ^۲

آنان که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا کوشیده‌اند

[آری] آنانند که به رحمت خدا امید دارند [دارای مقام "رجا" می‌باشند].

شرایط تحقّق حقیقت «رجا»

این آیه‌ی کریمه چنان که می‌بینیم، تحقّق مقام رجا را در وجود انسان،

مشروط به سه شرط ارائه فرموده است:

۱- ایمان (باور داشتن مبدأ و معاد و وحی).

۲- هجرت (دوری جستن از هر چه انسان را به اخلاق زشت و کردار پلید

آلوده کرده و از خدا دور می‌سازد).

۳- جهاد (کوشش در امر طاعت و انجام وظایف و تکالیف عبادی که جهاد

۱- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱۰.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۱۸.

در راه خدا بوده و بر حسب اختلاف شرایط از جهات گوناگون مختلف می باشد).

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ نَوَىٰ فَعَمِلَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِمَّنْ شَقِيَ فَكْسِلَ وَلَا
مِمَّنْ هُوَ عَلٰی غَيْرِ عَمَلٍ يَّتَكَلُّ^۱؛

بارالها! ما را از کسانی قرار ده که تصمیم بر کار نیک می گیرند و
سپس آن را در مرحله ی عمل ظاهر می سازند و ما را از کسانی که
شقاوت در قلب و کسالت در عمل دارند و از کسانی که تکیه به غیر
عمل می نمایند [اعتقاد خالی از عمل را کافی در سعادت خویش
می پندارند] قرار مده.



۱- ضمن دعای مأثور از امام جواد علیه السلام در شب اول ماه رمضان، مفاتیح الجنان، ص ۲۱۷.

(۶)

هَذَا مَقَامٌ مَنْ نَدَا وَلَهُ أَيْدِي الذُّنُوبِ وَقَادَهُ أَرْمَةُ الْحَطَايَا.

این، جایگاه کسی است که گناهان، او را دست به دست گردانیده و زمام خطیئات او را به دنبال خود کشیده‌اند.

شرح و توضیح:

تجسمی از انسان اسیر دام هوس

به‌راستی که این بیان، چه تجسم‌بخش روشنی است از روح یک انسان گرفتار در حصار گناهان و اسیر خطیئات و معاصی که همچون «توپ» به زیر پای بازیگران، از سوی این گناه به سوی آن گناه پاس داده می‌شود، دست به دست انواع هوس‌های شیطانی چرخیده و هر دم به دامن یکی از شهوات ابلیسی مست می‌افتد و درست، شبیه یک حیوان زبان بسته‌ی بی‌خبر از سرنوشت شوم، به دنبال هرگونه پلیدی و زشتی و عصیان هلاک‌انگیز کشیده می‌شود و شگفت اینکه خود را در همین حال، آزاد از تمام قیدوبندها و رها از غل و زنجیرهای مقررات خشک نابخوابد.

در حالی که این نادان، از نظر واقع‌بینان جهان و راهنمایان به حق بشر: برده‌ی مسکینی تحت فرمان ذلت‌بار هوس و اسیر ذلیلی است به دست شهوات یغماگر پست که به فرموده‌ی امام امیرالمؤمنین علیه السلام:

عَبْدُ الشَّهْوَةِ أَذَلُّ مِنْ عَبْدِ الرَّقِّ؛^۱

بنده‌ی شهوت، ذلیل‌تر از برده‌ی زرخرید است.

عَبْدُ الشَّهْوَةِ أَسِيرٌ لَا يَنْفِكُ أَسْرَهُ؛^۲

بنده‌ی شهوت، اسیری است که هرگز از بند اسارت، رهایی نمی‌یابد.

دست قویّ شیطان، آن مغرور را از قید شرف و عزّت عقل، آزاد و رها ساخت و در بند ننگ آور اتّباع هوس کشید و به این بردگی ننگین نام آزادی نهاده و از این راه، به حماقت و نابخردی وی خندید.

آزادی «شهوت» به بهای اسارت «عقل»

همچنان که می‌بینیم از جمله نقشه‌های بسیار خطرناک استعماری ایادی ابلیس که در جوامع اسلامی امروز آن را پیاده کرده است و از راه‌های گوناگون نیز به فکر تعمیم و گسترش بیشتر آن می‌باشند، دسیسه‌ی مهلک و نقشه‌ی شوم آزادی جنسی و برداشتن هرگونه قید و بند از سر راه اختلاط مردان و زنان مسلمان است که به نام یک آزادی لذّت‌بخش دل‌پسند در دل و مغز نسل جوان نشانیده، آنها را از همه‌گونه مقرّرات به اصطلاح دست و پاگیر اجتماعی و دینی، رهایی بخشیده‌اند! آنگاه از آنان به عنوان این که خدمت بزرگی به آنان نموده آنها را در میدان کامجویی آزاد کرده‌اند و از زنجیرهای محرومیّت و ناکامی رها ساخته‌اند، تا ابد توقّع سپاس و تشکر دارند و آن نابخردان اسیر هوس نیز این لطف و عنایت فوق‌العاده عالی و شایان تشکر را از صمیم قلب پذیرفته‌اند و در ازای این خدمت دست ادب بر دیده و سر نهاده و در برابر آن اولیای نِعَم، به خضوع و کرنش و

۱- غررالحکم، فصل ۵۵، ص ۴۹۸، ج ۱۳.

۲- همان، ص ۴۹۹، ج ۱۵.

اظهار هرگونه تذلل و خواری و فرمانبرداری مطلق، تن داده‌اند و از شدت سُکر و مستی این باده‌ی مستی‌بخش، اصلاً نفهمیده‌اند که چگونه آن دزدان آدم‌ربا، در لُفافی این «آزادی» دلربا، هزاران زنجیر اسارت و ذلت بر گردن عقلشان نهاده از طریق استعمار فرهنگی، چه جنایت عظیمی درباره‌ی آنها مرتکب شده‌اند!

آن آزادی عقلی و حرّیت فکری را که باید در قشر جوان باشد تا در میدان مبارزه با استعمارگران جنایتکار دیوسیرت، به پا خیزند و با روحی سخت توفنده و پرتوان، در حفظ استقلال و عزّت و سیادت جهانی خود تدبیری حکیمانه و استقامتی سرسختانه از خویش نشان دهند، بر اثر فروبردنشان در لجنزار شهوت جنسی و سرگرم کردنشان با زندگی پست حیوانی قدرت و انگیزه‌ی مبارزه را از دستشان گرفته‌اند و به جای آن نوعی سستی و وازدگی و خصلت ذلت‌پذیری در روحشان نشانیده‌اند.

آری، آن شیطان‌صفتان، نقشه‌ی خوبی طرح کرده‌اند؛ زنجیر از پای شهوت قشر جوان باز کرده و بر گردن عقلشان نهاده‌اند و به قول ظریفی: از ته، آزادشان نموده، از سر، اسیرشان ساخته‌اند و در واقع آیه‌ی رُعب‌انگیز قرآن درباره‌ی این نابخردان نیز همچون قوم تبهکار «مؤتفکات»^۱ تحقّق یافته است که:

فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا...^۲

بالای آن را پایین قرار دادیم [شهر و آبادی آنهارا زیرو و گردانیدیم]...

آیا آزادی شهوت در ازای اسارت عقل، از نظر وجدان سلیم انسان، معامله‌ی زیان‌بخشی نیست؟! چرا، به فرموده‌ی قرآن کریم:

۱- مؤتفکات به معنای منقلبات (واژگون شده‌ها) شهرهای پنجگانه‌ی قوم لوط بوده که در کرانه‌ی «بحرالمتّیت» در مجاورت یکدیگر قرار داشته‌اند و بر اثر نزول عذاب خدا واژگون و زیرو و گردانیده‌اند.

۲- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۷۴.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا
كَانُوا مُهْتَدِينَ؛^۱

آنها کسانی هستند که هدایت را با ضلالت و گمراهی معاوضه
کرده‌اند و لذا تجارتشان سودی نداده و راه [سعادت] را نیافته‌اند.



۱- سوره ی بقره، آیه ی ۱۶.

(۷)

وَاسْخُودَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ؛ فَقَصَرَ عَمَّا أَمَرْتُ بِهِ تَقَرُّبًا، وَتَعَالَى مَا نَهَيْتُ
عَنْهُ تَقَرُّبًا. كَالْأَهْلِ يَقْدِرُ نَفْسُكَ عَلَيْهِ. أَوْ كَالْمَكْرِ فَضْلُ إِحْسَانِكَ إِلَيْهِ.

و شیطان بر او غالب گشته و از این جهت در برابر امر تو از روی
بی‌مبالائی، کوتاهی نموده و از سر غرور و خود به هلاک انداختن
خود، دست به ارتکاب آنچه از آن نهی کرده‌ای زده است؛ مانند
کسی که از توانایی تو بر [اخذ] وی ناآگاه بوده و یا فضل و احسان تو
را در باره‌ی خویش منکر است.

شرح و توضیح:

موقعیت «عقل» در وجود انسان

از این جمله استفاده می‌شود که نیروی «عقل» در وجود انسان مانند چراغی
تابان، راه را از چاه امتیاز می‌دهد و آدمی را با قدرت مطلقه‌ی حضرت حق و فضل و
احسان بی‌حد و حصر وی آشنا می‌سازد و طبیعی است که با چنین دیدی نافذ و در
چنان جوّی روشن، نمی‌شود تصوّر کرد که انسان، راه را گذاشته و رو به چاه برود و
یا آن که از قدرت قهاره‌ی قادر مطلق که صریحاً به مجرمان وعده‌ی عذاب داده
است، نهراسد و یا خود را نسبت به ولی نعمت صاحب احسان و کرم، موظّف به
سپاسگزاری و عرض ادب نشناسد! چه آن که در وصف «عقل» فرموده‌اند:

مَا عُدَّ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اَكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ؛^۱

[عقل] آن راهگشای به سوی حضرت رحمان و سرمایه‌ی تحصیل

بهشت جاودان است.

چگونه مشعل فروزان «عقل» از جانب ابلیس تهدید می‌شود؟

ولی این چراغ پرفروغ، از جانب ابلیس پلید دائماً در معرض تهدید به خاموش شدن و یا کم فروغ شدن می‌باشد. آن دشمن سوگند خورده‌ی انسان^۲، از طرق گوناگون و فراوان سعی دارد در فضای وجود انسان، طوفانی از شهوات و هوس‌های ضد عقل، آنچنان برانگیزد که نورافکن عقل، از اناره^۳ و روشنگری عاجز گردد و می‌کوشد تا دعوت‌های گمراه‌کننده و اغواگر از سوی تمایلات بهیمی را در نواحی و اصقاع^۴ کشور وجود آدمیزاد آنگونه پخش و بلندآواز و پرصدا گردانند که بانگ منادی عقل، از اثر افتاده و آن نبی درون از ابلاغ پیام خویش مطلقاً ناتوان بماند و طبیعی است که چراغ و نورافکن، در هوایی صاف و خالی از دود و غبار، تالو و روشنگری دارد و پیام یک پیام‌آور و بانگ یک منادی در فضایی عاری از همه‌مه و غوغا به گوش می‌رسد.

نبینی که هر جا که برخاست گرد نبیند نظر گرچه بیناست مَرَد



جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی تو گرد ره نشان تا نظر توانی کرد

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۱، ج ۳، از امام صادق (ع).

۲- «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا تُغَوِّئُهُمُ الْجَمْعِينَ»، گفت: به عزّت تو سوگند! تمام آنها [بنی آدم] را گمراه خواهم ساخت.

(سوره‌ی ص، آیه‌ی ۸۲).

۳- اناره: روشن نمودن.

۴- اصقاع: نواحی.

آدمی که فضای جاننش طوفانی گشته و از هر سو، بادهای سموم شهوات در وزیدن است و گردوغبار و دود و مه، هنگامه‌ای به پا کرده و لایزال، عریده‌های هول‌انگیز دیو هوس، گوش را کر می‌سازد و جنجالی عجیب به وجود می‌آورد، در این شرایط سنگین، چگونه ممکن است آدمی بانگ عقل خویش را بشنود و در پرتو نور مشعل عقل، از چاه‌های بر سر راهش باخبر گردد؟!

چون زند شهوت در این وادی دُهل چیست عقلت ای فُجُل بن الفُجَل
صد هزاران زیرکان را کرده دَنگ صد هزاران نام خوش را کرده ننگ



کرشمه‌ی تو شرابی به عاشقان پیمود که علم بی‌خبر افتاد و عقل بی‌حس شد

این حدیث از «خذلان» حق، ما را هشدار می‌دهد

از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام منقول است:

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَمْرًا سَلَبَ الْعِبَادَ عُقُولَهُمْ فَأَنْقَذَ أَمْرَهُ وَ تَمَّتْ إِرَادَتُهُ
فَإِذَا أَنْقَذَ أَمْرَهُ رَدَّ إِلَيَّ كُلُّ ذِي عَقْلٍ عَقْلَهُ فَيَقُولُ كَيْفَ ذَا؟! وَ مِنْ
أَيْنَ ذَا؟!¹

حاصل مضمون حدیث این که: وقتی خدا بخواهد مردمی را به کیفر اعمال زشتشان برساند و خذلان، شامل حالشان گرداند، اوّل چراغ عقلشان را در وجودشان خاموش می‌سازد. در نتیجه ظلمت بر کشور جانشان حاکم می‌شود و در همان تاریکی است که قضای خدا جاری شده و آدمیزاد نور از دست داده‌ی غرق در ظلمت، با دست خویشتن موجبات هلاک و بدبختی خود را فراهم می‌آورد و کار که تمام شد. دوباره چراغ عقل هر کس را به خودش بر می‌گرداند.

۱- تحف العقول، ص ۳۲۶.

او روشن می‌شود و می‌بیند ای عجب! چه کاری کرده و چه بلایی عظیم بر سر خویش آورده است! آنگاه از شدت افسوس و حسرت، دست بر دست می‌زند و انگشت ندامت به دندان می‌گزد و می‌گوید: «كَيْفَ ذَا؟! وَمِنْ أَيْنَ ذَا؟!» ای وای! و احسرتا! چگونه چنین شد؟ این بلا از کجا به من رسید؟ آخر، مگر من دیوانه و احمق و کور و کر بودم که به پای خویش این چنین به دام بلا رفتم و با دست خویش، خویش را به هلاکت افکندم! آری، قرآن حکیم به این سؤال شگفت‌انگیز پاسخ می‌دهد که:

إِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ...^۱

شیطان، بر آنان مسلط گشته و آنها را از یاد خدا به فراموشی افکنده است...

و به متمم آن نیز در جای دیگر اشاره فرموده است که:

...تَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ...^۲

...خدا را فراموش کردند و خدا هم آنها را نسبت به خودشان به فراموشی افکند [از خدا بی‌خبران، در واقع از کمال خود بی‌خبرند و جز به زیان خود قدمی بر نمی‌دارند]...

راه پیشگیری از تسلط شیطان بر دل

خلاصه آن که رمز آشنا گشتن با خداوند قادر مُنعم و اطاعت از فرمان وی، نگهداری و محافظت مشعل تابان «عقل» است از تصادم با دم طوفانزای شیطان بی‌ایمان و تسلط وی بر کشور جان و تنها راه آن نیز، اجتناب شدید از گناهان و

۱- سوره مجادله، آیه ۱۹.

۲- سوره حشر، آیه ۱۹.

پاکسازی صفحه‌ی قلب از تیرگی‌های شهوات افراطی نفس است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ^۱

بیشتر زمین خوردن‌های عقل‌ها، آنجاست که برق‌های طمع [و شهوات از آسمان نفس] جستن می‌کنند.

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که:

لَوْ لَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ، لَنَظَرُوا إِلَى
مَلَكَوَتِ السَّمَاءِ؛^۲

اگر نه این بود که شیطان‌ها در اطراف دل‌های آدمیان می‌چرخند
آنها ملکوت آسمان را مشاهده می‌کردند.

این جمله، به وضوح تمام می‌فهماند که خصیصه‌ی انسان از نظر مجهّز بودنش به جهاز «عقل»، آشنایی با ملکوت و درک حقایق آسمانی و نایل گشتن به مقامات عالی‌ه‌ی معنوی است؛ اما مشروط بر این که شدیداً مراقب باشد که فضای قلبش چراگاه شیاطین نشود و منکوس نگردد و همچنین از آن حضرت رسیده است که به هنگام عبور از قبرستان، اشاره به دو قبر از میان قبور نمود و فرمود: صاحبان این دو قبر الآن به کیفر گناهانی که داشته‌اند در حال عذابند و فریادشان بلند است، آنگاه فرمود:

۱- شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، باب الحكم، حکمت ۲۱۰.

۲- المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۵ و تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۹۲، حدیث مزبور را با اندکی تفاوت در الفاظ، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

وَلَوْ لَا تَمْرِيعُ قُلُوبِكُمْ أَوْ تَزْيِيدُكُمْ فِي الْحَدِيثِ، لَسَمِعْتُمْ مَا
أَسْمَعُ؛^۱

اگر نه چنین بود که شما دل‌های خود را در میان پلیدی‌ها و قاذورات
گناهان می‌غلطانید و آن را آلوده می‌سازید و یا آن که در سخن،
زیاده‌روی کرده و سخنان ناصواب بسیار به زبان می‌آورید [اگر
چنین نبودید] آنچه را که من می‌شنوم شما هم می‌شنیدید.

بنابراین، نشانه‌ی استحواذ و چیرگی شیطان بر دل، همانا بی‌مبالاتی انسان
در امر گناه و سهل‌انگاری وی در طاعت خداوند است که آدمی - به مفاد
جمله‌ی مورد شرح از دعا - همچون کسی که جاهل به قدرت الله - جلّ جلاله - و
منکر انعام و احسان اوست، نسبت به اوامر حضرت ربّ، بی‌اعتنا و در تخلف از
نواهی او بی‌پروا می‌گردد و از این رو با غرور تمام به هلاکت جاودانه‌ی خویش
اقدام می‌نماید.

توجه به این نکته نیز لازم است که بی‌مبالاتی انسان در امر گناه و
سهل‌انگاری وی در طاعت خدا، هم‌چنان که نشانه‌ی «استحواذ» و چیرگی شیطان

۱- مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۲۶۶، قسمت پایین صفحه و تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۹۲، حدیث مزبور را به عبارت
دیگری قریب‌المضمون به همین عبارت نقل کرده است و آن چنین است: «لَوْ لَا تَكثِيرُ فِي كَلَامِكُمْ وَ تَفْرِيعُ فِي قُلُوبِكُمْ،
لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَى وَ لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ»؛ اگر زیاده‌روی [یا وه‌سرای] در کلامتان و هرزه‌چرانی در دل‌هایتان نبود، هر چه را که
من می‌بینم شما هم می‌دیدید و هر چه را که می‌شنوم شما هم می‌شنیدید.

«تمریع» از ماده‌ی «مَرَّج» است که به معنای چمن و سرزمین علفزاری است که معمولاً بر اثر محصور نبودن و دروازه و
دیوار نداشتن، محلّ ورود انواع حیوانات و چراگاه جانوران مختلف می‌باشد. دلی‌هم که در حصار عفاف و پرهیز از
کلام لغو و سایر افعال ناپسند درنیامده است، مانند همان سرزمین علفزاری بی‌درو دیوار، از ورود هیچ نوع آلودگی از
جانب هیچ نوع عملی در امان نخواهد بود و سرانجام، این چنین دل [به فرموده‌ی رسول خدا ﷺ] از مشاهده‌ی جمال
حق و استماع آوای حق بی‌نصیب خواهد ماند.

بر دل است، همچنین در ابتدای امر، راهگشای شیطان به سوی قلب و موجب تسلط وی بر کشور دل نیز می‌باشد و به بیان دیگر، اقدام بر معصیت در مراحل نخستین، از آن نظر که منافعی با فطرت توحیدی انسان است، غالباً توأم با ترس و تشویش و اضطراب، انجام می‌پذیرد و احیاناً موجب نگرانی‌های بسیار می‌گردد؛ ولی کم‌کم بر اثر تکرار و تداوم در عمل، به جایی می‌رسد که تبهکاری و عصیان و سرپیچی از فرامین خدا، برای انسان امری ساده و سهل‌الصدور گردیده، هر نوع عمل ناروا، دور از هرگونه ترس و وحشت و اضطراب از وی صادر می‌شود و در این موقع است که بی‌مبالاتی در امر گناه، حاکی از چیرگی شیطان بر قلب می‌باشد و آگاهی از این فضاحت ننگ‌آور بسیار رسوا می‌دهد که خانه‌ی دل به جای این که کانون ذکر خدا و مهبط الهامات فرشتگان پاک خدا باشد، تبدیل به لانه‌ی شیطان خناس گردیده و هر دم بچه‌ی شیطانی در آن تولید می‌گردد و فکری خبیث از آن دل ناپاک می‌جوشد و کاری پلید از دست و زبان و چشم و گوش و دیگر اعضای این موجود مسخر شیطان به وقوع می‌پیوندد و از این روست که می‌گوییم، اصرار و پیگیری در امر گناه ابتدائاً مولد «استحواذ» و سبب برای تسلط شیطان بر قلب انسان می‌باشد و در آخر کار، مولود استحواذ و مسبب از چیرگی ابلیس بر قلب می‌گردد.

همچنان که اهتمام در امر طاعت و خویشنداری از معصیت نیز، غالباً در ابتدا با تکلف و تحمیل بر نفس، انجام می‌پذیرد؛ ولی تدریجاً بر اثر تکرار و تداوم در عمل، موجب پیدایش و رسوخ ملکه‌ی «تقوا» در قلب می‌گردد و بالمال اقدام به طاعات و پرهیز از سیئات از جان یک انسان «متقی» به سهولت و عاری از هرگونه تکلف و بلکه توأم با اشتیاق به عبادت و انزجار از گناه حاصل می‌شود.

یعنی، عمل و تکرار آن در بادی امر، ایجاد کننده‌ی «تقوا» می‌باشد و سپس تقوا در پایان کار ایجاد کننده‌ی «عمل» و تداوم بخش آن می‌گردد. چنانکه قرآن حکیم می‌فرماید:

وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ^۱؛

و آنان که راه یافتند [و تسلیم فرامین خدا گشتند] خدا بر هدایتشان افزود و به آنان تقوایشان را عنایت فرمود.

حدود چیرگی شیطان بر دل انسان

آنچه از قرآن حکیم به دست می‌آید این است که: تصرف و تسلط شیطان بر قلب آدمی، تنها در حدّ «وسوسه» و اخطار یک خاطره‌ی فاسد در دل و سپس «آرایش» آن در نظر انسان به صورتی مطلوب و دلپسند و زیبا می‌باشد و بس. چنانکه می‌فرماید:

...فَرَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانَ أَعْمَالَهُمْ...^۲

...شیطان، اعمال آنان را برای آنان مزین نمود...

و نیز از خود شیطان نقل قول می‌فرماید که:

...لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا غُورِيْنَهُمْ أَجْمَعِينَ^۳؛

...من در زمین [نعمت‌های زمینی و مادی را] در نظرشان تزئین می‌کنم و [از این راه] همگی را گمراه می‌سازم.

۱- سوره‌ی محمد ﷺ، آیه‌ی ۱۷.

۲- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۶۳.

۳- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۳۹.

و اکثر تعبیراتی که قرآن کریم در مقام بیان ارتباط شیطان با انسان و دخل و تصرف او در وجود آدمیان دارد، تصریحاً و یا تلویحاً ناظر به همین معناست؛ از قبیل تعبیر به: «تزیین»^۱، «تسویل»^۲، «وسوسه»^۳، «اغواء»^۴، «اضلال»^۵، «وعده»^۶، «دعوت» و «استفزاز»^۷.

بنابراین هرگز چنان نیست که شیطان ابتداءً بتواند بر انسان مسلط شود و وی را الزاماً به کاری وادارد؛ ولی اگر آدمی به سوء اختیار خود تابع وسوس شیطانی شود و پذیرای سلطه‌ی او گردد، آنگاه ممکن است تا حدی سقوط کند که شیطان بتواند با القائات خود او را به هر کاری وادار سازد و لذا قرآن از زبان خود آن لعین، نقل می‌کند که روز قیامت در جواب کسانی که از وی شکایت دارند و او را مسئول خطیئات خویش می‌شمارند، می‌گوید:

...وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُم مِّنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُم فَاسْتَجَبْتُمْ لِي
فَلَا تَلُمُونِي وَ لُومُوا أَنفُسَكُم...^۸

...من، نسبت به شما جز «دعوت» تسلطی نداشتم! من فقط شما را [به سوی گناه] خواندم و شما هم دعوت مرا پذیرفتید. اینک مرا ملامت کنید و خود را ملامت کنید...

۱- فَرَّيْنِ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالَهُمْ: (سوره ی نحل، آیه ۶۳).

۲- الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ اَمْلَى لَهُمْ: (سوره ی محمد ﷺ، آیه ۲۵).

۳- فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ: (سوره ی اعراف، آیه ۲۰).

۴- وَ لَا تُغْوِيَهُمْ اَجْمَعِينَ: (سوره ی حجر، آیه ۳۹).

۵- وَ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ اَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا: (سوره ی نساء، آیه ۶۰).

۶- وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْاَمْرُ... وَ عَذَّبْتُكُمْ... دَعَوْتُكُمْ: (سوره ی ابراهیم، آیه ۲۲).

۷- وَ اسْتَفْزَزْ مِنْ اَسْتَطَلَّتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ: (سوره ی اسراء، آیه ۶۴).

۸- سوره ی ابراهیم، آیه ۲۲.

آری؛ این خود انسان است که با اراده و اختیار خویش دعوت ابلیس را می پذیرد و رو به سوی او می رود و دست ارادت به وی داده، «نِعَمَ الْجَمَارُ» آن دیو بدسگال^۱ می گردد. قرآن شریف می فرماید:

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿١﴾
 إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ؛^۲

حقیقت آن که، شیطان نسبت به کسانی که ایمان دارند و به پروردگار خویش اتکال و اعتماد می کنند، تسلطی ندارد. تسلط او تنها بر کسانی است که خود، تحت ولاء و سرپرستی وی می روند و ولایت او را بر خودشان می پذیرند و آنهایی که به سبب او [به خدا] شرک می ورزند [به جای فرمان خدا از فرمان وی تبعیت می کنند].

و همچنین در جای دیگر از قرآن کریم آمده است:

كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهٗ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ
 السَّعِيرِ؛^۳

بر او [یعنی بر شیطان سابق الذکر در آیه ی پیشین] نوشته شد [در حومه ی قدرت او چنین مقرر گردید] که هر کس او را به ولاء و سرپرستی خویش برگزیند و از وی تبعیت نماید، او بتواند تابع خود را گمراه سازد و او را به عذاب آتش شعله ور راهنمایی نماید.



۱- بدسگال: زشت خو.

۲- سوره ی نحل، آیات ۹۹ و ۱۰۰.

۳- سوره ی حج، آیه ی ۴.

(۸)

حَتَّىٰ إِذَا انْفَحَّ لَهُ بَصَرُ الْهُدَىٰ وَتَقَعَتْ عَنْهُ حَاطِبُ الْعَمَىٰ، أَحْصَىٰ مَا ظَلَمَ بِهِ نَفْسَهُ،
وَفَكَّرَ فِيمَا خَالَفَ بِهِ رَبَّهُ، فَرَأَىٰ كَيْبَ عَصِيَانِهِ كَيْبًا وَجَلِيلًا، مُخَالَفَتِهِ جَلِيلًا،
فَقَالَ بَيْنَ يَدَيْكَ مُتَضَرِّعًا، وَعَضَّ بَصَرُهُ إِلَى الْأَرْضِ مُخْنِعًا، وَطَاطَأَ رَأْسَهُ لِعِزَّتِكَ
فِيهِ غَيْرُكَ، وَأَفْرَحَ رَوْعُهُ مِنْ كُلِّ مَحْدُورٍ مِنْهُ سِوَاكَ.

تا وقتی که دیده‌ی هدایتش باز شد و ابرهای کوری از مقابلش زایل گشت، ستم‌هایی را که نسبت به خویش انجام داده بود برشمرد و درباره‌ی آنچه به سبب آن با پروردگارش مخالفت کرده بود اندیشید، پس گناه بزرگش را بزرگ و مخالفت عظیمش را عظیم دید. آنگاه در حالی که به تو امیدوار و از تو شرمسار بود، رو به سوی تو آورد و از روی اعتماد و وثوق به تو، چهره‌ی میل و رغبتش را به جانب تو گردانید. پس از سر اطمینان و یقین، با طمعش آهنگ تو کرد و بر اساس اخلاص با ترسش قصد [آستان] تو نمود، در حالی که طمع از هر چیز که غیر توست بریده و ترس از هر چه را که جز توست از دل ریخته است.

شرح و توضیح:

دیده‌ی دل نیز کور می‌شود!

از مسلمات در لسان قرآن و اولیای خدا، مسأله‌ی «بینایی و نابینایی چشم دل» است. چنانکه در قرآن آمده است:

...فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ^۱

...حقیقت آنکه، چشم‌ها کور نمی‌شوند، ولی دل‌هایی که در سینه‌ها

هستند کور می‌شوند.

شگفتا که از نظر قرآن، نابینایی چشم دل برای انسان آن چنان موجب محرومیت‌ها می‌شود که نابینایی چشم سر در جنب آن، نابینایی و کوری محسوب نمی‌گردد. «...فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ...»؛^۲ چه آنکه آدم نابینا، در عین نابینایی چشم سر ممکن است باز به وسیله‌ی عصا و یا راهنمایی دیگران به اهداف زندگی نایل گردد و آنچه را که از جهت کوری چشم از دست داده است، از طرق گوناگون دیگر به وجه دیگری به دست آورد. اما آدم دل نابینا چنان محرومیت و فقدان نصیبش می‌گردد که به هیچ گونه و از هیچ راه دیگری جبران‌پذیر نمی‌باشد و جز ظلمت و افتادن در مهالک و گمراهی‌های اعتقادی و اخلاقی و سرانجام مبتلا گشتن به عذاب‌های سرمدی چیز دیگری عایدش نمی‌شود و راز مطلب این است که هر عضوی از اعضای بدن و هر ناحیه‌ای از نواحی وجود انسان، برای انجام کاری مخصوص که در تأمین سعادت وی دخیل است آفریده شده است و طبعاً بیماری آن عضو که موجب تعطیل و یا نقصان

۱- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۴۶.

۲- همان.

کارش می‌گردد، در حدّ ارزش و به میزان اهمّیت آن کار در اختلال سعادت انسان اثر می‌گذارد؛ دست مفلوج از داد و ستد باز می‌ماند، پای معیوب از راه رفتن، چشم نابینا از دیدن گوش ناشنوا از شنیدن... و هکذا دیگر اعضا که واماندنشان از کار موجب محرومیت‌ها برای انسان می‌گردد.

ولی در میان تمام اعضا و نواحی وجودی انسان، نقش «قلب» از این نظر فوق‌العاده عظیم است و بیماری آن مستلزم حرمان ابدی انسان از سعادت و ویژه‌ی انسانی می‌باشد. زیرا کار مخصوص «قلب»، ایمان به «الله» - جلّ جلاله - است. یعنی شناختن ذات اقدس حق به صفات کمال و سپس عشق ورزیدن به او و لذّت بردن از یاد و عبادت او و نفرت از هر چه موجب دور گشتن از اوست.

آری آن دلی که بر انجام اینچنین «ایمانی» تواناست، دلی سالم و قلبی سلیم است و به روز «لقاءالله» از سعادت و کمال ویژه‌ی انسانی برخوردار است:

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴿٨٨﴾ إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿٨٩﴾

روزی که نه مالی [به انسان] نفع می‌بخشد و نه فرزندان، جز آن کس که با قلبی سلیم نزد خدا آید [دیگران راه به سعادت نخواهند داشت].

اما قلبی که از انجام این کار و تحصیل این ایمان ناتوان است و دلی که از حضرت معبود محبوب، بیگانه و با وی نامأنوس است، آن چنان که با همه چیز و همه کس می‌تواند دوستی برقرار کند جز با خدا، به هر چیز و به هر کس می‌تواند عشق بورزد جز به خدا، این قلب به طور حتم، قلبی علیل و روحی ناسالم است و جز شقاء و هلاک ابدی تناسب با چیز دیگری نخواهد داشت:

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ
وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَحْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا
أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى
يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ^۱

بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه‌ی شما و
اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از کسادی آن بیم دارید
و مساکن مورد علاقه‌ی شما در نظرتان از خدا و رسول او و جهاد در
راهش محبوب‌تر است، در انتظار این باشید که خدا فرمان
[عذاب]ش را [بر شما فرود] آورد و خدا قوم تبه‌کار را [به صراط
حق] هدایت نمی‌کند.

طبیعت و معده‌ی انسان که متناسب با آب و نان آفریده شده است، اگر
دیدیم اشتهای به آب و نان را از دست داده و خواستار خاک و لجن شده است،
تردید نمی‌کنیم در این که او بیمار گشته و در مسیر هلاکت و مرگ افتاده است.

کوردلان این جهان، نایبانیان آن جهانند

دلِ نایبنا که در این جهان، نسبت به خدا و آثار جلال و جمال خدا نایبناست،
در آن جهان نیز از جمیع سعادت‌ها و نور و سرور و بهجت‌ها نایبنا خواهد بود و در
یک جوّ سراسر ظلمت و وحشت و محرومیت دستخوش امواج گوناگون عذاب‌ها و
شکنجه‌های جسمی و روحی خواهد شد. خداوند حکیم می‌فرماید:

وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا^۲

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۲۴.

۲- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۷۲.

آن کس که در این جهان [از دیدن چهره‌ی حق] نابیناست، در آخرت نیز [از لقای خدا و نعمت‌های جاودانه‌ی آن جهان] نابینا خواهد بود و آن گمراهترین راه است.

هان! ای یاران عزیز، توجه!

هلا ای یاران و عزیزان، توجه کامل به این هشدار عظیم قرآنی باید داشت! با سبک‌شماری و سهل‌انگاری، از این انذار هراس‌انگیز الهی نباید گذشت! مکرراً باید این آیه‌ی شریفه را برخورد خواند و در خود نگرست و با جدّ و اهتمام شدید از خود باید پرسید که: آیا به راستی من بینا و بصیر شده‌ام؟ با آفتاب حق و اولیای حق و آثار حق و صراط مستقیم حق آشنا گشته‌ام؟ و آیا پرده‌ها و حجاب‌های ظلمانی جهل و قساوت و غفلت را از مقابل دیده‌ی دل بر کنار زده و نور جمال و جلال حضرت معبود را در صفحه‌ی آئینه‌ی جان مشاهده کرده‌ام تا زمینه برای تحقق دیدار و لقای خدا در آن سرا به وجود آمده باشد؟ چنان که قرآن کریم می‌فرماید:

...فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا^۱

...پس هر آن کس که امید لقای پروردگارش را دارد، باید عملی صالح انجام داده و احدی را در عبادت پروردگارش شریک نسازد.

حقاً چه توقع بیجا و خیال خامی است اگر کسی چنین بپندارد که بدون بینا ساختن چشم دل در این جهان، ممکن است به بینایی شایسته‌ی آن جهان نایل گردید و لذّت و حلاوت «لقاءالله» را به حقیقت حقّه‌اش شناخت و چشید. آخر نه

۱-سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۰.

مگر نه این گفته‌ی خود صاحب دیدار است که:

وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا^۱
 آن کس که در این جهان [از دیدن چهره‌ی حق] نابیناست، در آخرت
 نیز [از لقای خدا و نعمت‌های جاودانه‌ی آن جهان] نابینا خواهد بود و
 از مسیر سعادت ابدی از همه گمراستر است.

این دو بیت از یکی از صاحبان حکمت و عرفان نقل شده است که می‌گوید:
 ترسم بروم عالم جان نادیده بیرون روم از جهان جهان نادیده
 در عالم جان چون روم از عالم تن در عالم تن عالم جان نادیده
 قرآن حکیم نیز از انسان نابینای محشری نقل قول کرده و می‌فرماید:

قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا ﴿۱۰۰﴾ قَالَ كَذَلِكَ
 أَتُتَّكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَىٰ^۲

می‌گوید: پروردگارا! چرا مرا نابینا محسور کردی؟ با آن که من بینا
 بودم! می‌فرماید: این بدان جهت است که آیات ما به تو رسید و تو
 آنها را فراموش کردی [و نادیده گرفتی] حال، امروز هم تو
 فراموش خواهی شد [از سعادت دیدار حق محروم خواهی گشت].

چه بسیار تأسف از این «کوری» و نابینایی رسوا که چه ناکامی‌ها و سوز و
 گدازها به دنبال خواهد داشت. حال ای مصدقان و باورداران قرآن! نه مگر این
 کتاب برای هدایت ما آمده و آیات آن، فی الحال از صُغ ^۳رُبوبی خالق مَنان به
 گوش قلب و جان ما تلاوت می‌گردد، تا بصیرت و بینایی خاصه‌ی قلب انسانی را

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۷۲.

۲- سوره‌ی طه، آیات ۱۲۵ و ۱۲۶.

۳- صقع: ناحیه.

به ما عطا کرده و ما را از نابینایی دل برهاند؟ چنان که خودش می‌فرماید:

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ
فَعَلَيْهَا وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِیْظٍ^۱

از سوی پروردگارتان دلایل روشن و موجبات بینایی قلب برای شما
آمد. حال آن کس که [به وسیله‌ی آن، حق را] ببیند، به سود و نفع
خویش اقدام کرده و آن کس که از دیدن آن چشم پبوشد [و خود را
در کوری دل نگه دارد] در زیان خود کوشیده است و من نگهبان بر
شما نیستم [و اجباری نمی‌کنم].

آری، حال ای باورداران قرآن! بیایید تا دیر نشده و ایام مهلت سپری نگشته
است، از این نورافکن آسمانی و چشم آفرین الهی استناره^۲ و استمداد نماییم؛
پیش از فرا رسیدن روز انتقال به آن جهان، نوری گرفته و چشمی بگشاییم که
وقت تنگ است و سر رسید اجل نامعلوم و از آن سو، کوردلان و تاریک‌قلبان، از
سعادت جاودانی آن جهان به کلی محروم.

قُوا فَضِيحَتَاهُ! که از این همه قیل و قال و بحث و جدل، طُرْفی^۳ نبستیم و از
آن همه خواندن و شنیدن آیات قرآن و انباشتن مفاهیم آن در مغز و حافظه، نوری
نگرفتیم آنگونه که قلب از قرآن تغذی کرده و از انواع غذاهای آسمانی آن نیرو
بگیرد؛ طعم و رنگ و بوی قرآن در وی پدید آید و حَقًّا مُرَبًّا به تربیت قرآنی
گردد تا آنجا که خود شعبه‌ای از قرآن گشته و در حدّ و سطح خویش «ذکر» و
«نور» و «شفاء» و «رحمت» و سرچشمه‌ی انواع فضایل شود تا در آن سرانیز منبع

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۰۴.

۲- استناره: روشنی گرفتن.

۳- طُرْف: بهره و باور.

نوری گردیده در پرتو نور خویش راه «جَنان» از «نیران» را بشناسد که:

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ
بِأَيْمَانِهِمْ...^۱

روزی که مردان و زنان با ایمان را می بینی که نورشان در پیشاپیش و
سمت راستشان در حرکت است...

جدّاً می ترسیم که بعد از یک عمر سخن از قرآن و عقاید و اخلاق قرآن
گفتن، روزی که به سرمنزل مقصود رسیدیم، خود را ببینیم که از قرآن و از حقایق
آن به کلی بی بهره و عاری هستیم! أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ الْخِزْيِ الْعَظِيمِ

شاه گفت اکنون از آن خود بگو	چند گویی آن این و آن او
تو چه داری و چه حاصل کرده ای	از تک دریا چه در آورده ای
روز مرگ این حسّ تو باطل شود	نور جان داری که یار دل شود
در لَحَد کاین چشم را خاک آکند	هست آنچه گور را روشن کند
آن زمان کاین دست و پایت بر دَرَد	پَر و بالت هست تا جان بر پَرَد
نور دل از جان بود ای یارِ غار	مُستعار آن را مدان ای مَسْت عار
آن زمان کاین جان حیوانی نماند	جان باقی بایدت برجا نشانند
شرط «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنِ» نی کردنست	بل حَسَن را سوی یزدان بردن است

پس چه خوش است حال آن انسان مَوْفَّقی که حضرت امام

سَيِّد السَّاجِدِينَ ﷺ در همین فراز از دعا درباره ی وی می فرماید:

حَتَّى إِذَا انْفَتَحَ لَهُ بَصَرُ الْهُدَى، وَ تَقَشَّعَتْ عَنْهُ سَحَابُ الْعَمَى...؛
چشم هدایتش باز شد و ابرهای کوری از برابرش زایل گشت و به اندیشه

درباره‌ی خویش و اعمال گذشته‌اش پرداخت و گناهان بس بزرگ و نافرمانی‌های خود را نسبت به خدایش یک به یک برشمرد و سپس با حالتی خجالت زده و شرمسار، اما در عین حال از عمق جان، دلگرم و امیدوار، رو به خالق بسیار رئوف و مهربانش آورد.

اعاننا الله على ذلك ووفقنا له



(۹)

فَقَسَلْ بِمَنْ يَدَيْكَ مُصْغَرًا، وَغَضَّ بَصَرَهُ إِلَى الْأَرْضِ مُتَحَنِّنًا، وَطَأَّطَأَ رَأْسَهُ لِعِزَّتِكَ
مُتَذَلِّلًا، وَأَبْثَلَكَ مِنْ سِرِّهِ مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنْهُ خُضُوعًا، وَعَدَّدَ مِنْ ذُنُوبِهِ مَا
أَنْتَ أَحْصَى لَهَا خُضُوعًا، وَأَسْتَغَاثَ بِكَ مِنْ عَظِيمِ مَا وَقَعَ بِهِ فِي عَمَلِكَ وَفَجَّحَ
مَا فَضَحَهُ فِي حُكْمِكَ، مِنْ ذُنُوبٍ أَدْبَرْتَ لَهَا أَهْلًا فَذَهَبَتْ، وَأَقَامَتْ
تَبِعَاتِهَا فَلَزِمَتْ.

پس در حضور تو با حال تضرع ایستاده و دیده‌اش را از روی خضوع و انکسار، به زمین دوخته و در برابر عزت تذلل کنان سر به زیر افکنده و از باب فروتنی، راز درونی خود را که تو بهتر از او می‌دانی، برای تو فاش ساخته و از راه خشوع، انواع گناهانش را که تو بر آن احاطه‌ی کامل داری به شمارش آورده و از سیئات عظیمی که در عالم علم تو وی را به هلاک و تباهی کشانده و از اعمال زشتی که او را در حکم و قضای تو رسوا ساخته است، استغاثه کرده [آری، استغاثه از] همان گناهایی که لذت‌های آن سپری گشته [ولی] نتایج و آثار [شوم] آن برای همیشه [در جان این گنهکار مسکین] باقی مانده و دام‌گیرش شده است.

شرح و توضیح:

حال دعا را آدابی است که رعایت آن لازم است

در این قسمت از کلام امام علیه السلام به برخی از آداب حال دعا اشارتی رفته است که توضیح آن و ذکر برخی دیگر از آداب، بی تناسب با مقام به نظر نمی رسد.

از امام صادق علیه السلام منقول است:

إِحْفَظْ أَدَبَ الدُّعَاءِ وَ انْظُرْ مَنْ تَدْعُو وَ كَيْفَ تَدْعُو وَ لِمَاذَا تَدْعُو! وَ حَقِّقْ عَظَمَةَ اللَّهِ وَ كِبْرِيَاءَهُ وَ عَايِنْ بِقَلْبِكَ عِلْمَهُ بِمَا فِي ضَمِيرِكَ وَ اطْلَعْهُ عَلَى سِرِّكَ^۱

ادب [در حال] دعا را نگهدار و بنگر که چه کسی را می خوانی و چگونه می خوانی و برای چه می خوانی! و عظمت خدا و کبریا و بزرگی وی را به حقیقت در دل بنشان و علم و آگاهی او را که به سرّ سُویدا و نهان جانت دارد، با چشم قلب بنگر.

اینک به چند ادب از آداب دعا توجه فرماید:

۱- تَضَرُّع: یعنی زاری کردن و با التماس و تذلل از خدا چیزی خواستن و کرنش^۲ نمودن. یکی از آداب مستحسن^۳ در حال دعاست که خود ذات اقدسش می فرماید:

أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً...^۴

پروردگارتان را با حال تضرّع و در پنهانی بخوانید...

۱- مصباح الشریعه، الباب التاسع عشر فی الدُّعَاءِ.

۲- کرنش: خضوع.

۳- مستحسن: پسندیده.

۴- سوره ی اعراف، آیه ۵۵. دعا در پنهانی شاید از آن نظر که از شائبه ی ریا دور و به اخلاص نزدیک تر و طبعاً با حضور قلب مناسب تر است، مورد ترغیب واقع شده است.

از رسول خدا ﷺ منقول است:

إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ تَعَالَى عَبْدًا، ابْتَلَاهُ حَتَّى يَسْمَعَ تَضَرُّعَهُ؛^۱

هرگاه خداوند تعالی بنده‌ای را دوست بدارد، گرفتارش می‌سازد تا تضرع و زاری او را بشنود.

امام زین العابدین علیه السلام به حضور خدا عرضه می‌دارد:

وَلَا يُنْجِنِي مِنْكَ إِلَّا التَّضَرُّعُ إِلَيْكَ وَبَيْنَ يَدَيْكَ؛^۲

مرا جز تضرع به سوی تو و زاری در حضور تو، از [عذاب] تو نجات نمی‌بخشد.

در آنچه به حضرت موسی علیه السلام وحی شده، آمده است:

يَا مُوسَى كُنْ إِذَا دَعَوْتَنِي خَائِفًا مُشْفِقًا وَجَلًّا عَفْرًا وَجْهَكَ لِي فِي الثُّرَابِ وَاسْجُدْ لِي بِمَكَارِمِ بَدَنِكَ وَ نَاجِنِي حِينَ تُنَاجِنِي بِخَشْيَةٍ مِنْ قَلْبٍ وَجَلٍ؛^۳

ای موسی، به هنگامی که مرا می‌خوانی [به اقتضای درک عظمت و جلال من] ترسان و هراسان باش و روی خود را برای [تضرع در حضور] من به خاک بمال.... و با گرامی‌ترین اعضای بدنت سجده به پیشگاه من آور و با قلبی خائف و بیمناک [از جلال و کبریای من] به مناجات من پرداز.

به حضرت عیسی علیه السلام وحی شده است:

۱- المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۹۳.

۲- از جملات دعای ۴۸ صحیفه‌ی سجّادیه.

۳- کافی، ج ۸، ص ۴۴.

يَا عِيسَى اُدْعُنِي دُعَاءَ الْغَرِيقِ الْحَزِينِ الَّذِي لَيْسَ لَهُ مُعِيتٌ^۱

ای عیسی، مرا بخوان مانند غریق به گرداب افتاده‌ی غمناکی که فریادرسی ندارد.

يَا عِيسَى أَطِيبْ لِي قَلْبَكَ وَ أَكْثِرْ ذِكْرِي فِي الْخَلَوَاتِ وَ اعْلَمْ أَنَّ سُرُورِي أَنْ تُبْصِصَ إِلَيَّ كُنْ فِي ذَلِكَ حَيًّا وَ لَا تَكُنْ مَيِّتًا^۲

ای عیسی، قلب خود را برای من پاکیزه بساز و در خلوت‌ها بسیار یاد من کن و بدان که خشنودی من در این است که در حضور من تذلل نموده و خاضع گردی و در این کار زنده باش و مرده مباش [یعنی بکوش تا اعمال بدنی‌ات از قلبی زنده و بیدار و هشیار برخیزد؛ نه یک سلسله افعالی خشک و مرده که توأم با خواب رفتگی و بی حالی دل باشد].

۲- گریستن: گریه در حال دعا که سید آداب و عالی‌ترین درجات آنهاست، از جهت کاشفیت از رقت قلب و لطافت روح و پیوستگی به عالم حق، اهمیت بسیار روشن و ارزنده‌ای دارد که قدر آن را باید دانست و آن فرصت مغتنم را به سادگی از دست نباید داد. چنانکه از صادق آل محمد علیهم‌السلام مأثور است:

إِذَا أَقْشَعَرَ جِلْدُكَ وَ دَمَعَتْ عَيْنَاكَ فَدُونَكَ! دُونَكَ! فَقَدْ قُصِدَ قَصْدُكَ^۳

هرگاه پوست بدنت [از توجه به قهر و غضب و کبر بای خدا] منقبض گشت و چشم‌هایت اشک آلود شد [تا دیر نشده و فرصت از دست نرفته است] دریاب آن حالت را! دریاب! [با جدّ تمام به طلب حاجات

۱- کافی، ج. ۸، ص. ۱۳۸.

۲- همان، ص. ۱۴۱.

۳- کافی، ج. ۲، ص. ۴۷۸، ح. ۸.

از خداوند کریم بپرداز[که از جانب حق اقبال و بذل عنایت به سوی تو گردیده] و ربّ رحیم، آمادگی خود را برای اجابت دعوت اعلام فرموده است].

و نیز از آن حضرت نقل شده است:

مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ كَيْلٌ وَ وَزْنٌ إِلَّا الدُّمُوعُ فَإِنَّ الْقَطْرَةَ مِنْهَا تُطْفِئُ بِخَاراً مِنَ النَّارِ؛^۱

چیزی نیست مگر این که برای آن کیل و وزنی هست [تناسبی بین آن و آثارش برقرار است] جز اشک‌ها. چرا که قطره‌ای از آن، دریاهایی از آتش را فرو می‌نشاند.

«گریه» از نظر قرآن کریم و اولیای دین علیهم‌السلام

اینجایی تناسب نیست که اشاره‌ای کوتاه به اهمّیت و ارزش «گریه» از نظر قرآن و مردان الهی بشود تا روشنفکر نمایانی که أحياناً در قیافه‌ی اسلام‌شناسان راستین به موضوع «گریه» می‌خندند و آن را نشانه‌ای از جهل و سَفَه^۲ و بی‌اطلاعی از روح اسلام و ناسازگار با روحیه‌ی سستی‌ناپذیر یک مسلمان مقاوم نستوه می‌پندارند، تنبّه پیدا کنند و به کم‌مایگی یا بی‌مایگی خویش از روح مکتب تربیتی اسلام الهی پی ببرند و بدانند که چنان نیست که مطلق گریستن، ناشی از جهل و سَفَه و یا حاکی از ضعف نفس و ناسازگار با روحیه‌ی اسلامی یک مسلمان مقاوم باشد.

چگونه ممکن است یک فرد مطّلع از تعالیم عالی‌ه‌ی قرآن حکیم، چنین

۱- کافی، ج ۲، ص ۴۸۲، ح ۵.

۲- سَفَه: کم‌خردی.

پنداری داشته باشد؛ در صورتی که این کتاب عزیز الهی یکی از صفات بارز انبیاء و برگزیدگان درگاه خدا را «گریه‌ی» در حال سجده معرفی کرده است؟ چنان که در سوره‌ی مریم پس از ذکر اسامی چند تن از پیامبران - زکریا و یحیی و عیسی و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و موسی و هارون و اسماعیل و ادریس علیهم السلام می‌فرماید:

أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ... إِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ
آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا^۱

آنان پیامبرانی بودند که خداوند آنها را مشمول انعام خود قرار داده بود... [و چنین بودند آنها که] وقتی آیات خداوند رحمان بر آنان تلاوت می‌شد، بی‌اختیار به خاک می‌افتادند در حالی که سجده کننده و گریان بودند.

و نیز در سوره‌ی اسراء، «گریه» را از خصایص دارندگان علم به حقایق وحی ارائه کرده، می‌فرماید:

قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ
عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا... وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَ
يَزِيدُهُمْ خُشُوعًا^۲

بگو: چه شما به این [قرآن] ایمان بیاورید و چه ایمان نیاورید، آنها که پیش از این، علم و دانش به آنان داده شده است هنگامی که [این قرآن] بر آنها خوانده می‌شود، مجذوبانه به خاک می‌افتند و سجده می‌کنند... [آری؛ آنان] بی‌اختیار، به رو و به تمام صورت به زمین

۱- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۵۸.

۲- سوره‌ی اسراء، آیات ۱۰۷ و ۱۰۹.

می‌افتند در حالی که گریه می‌کنند [و شنیدن آیات قرآن] بر خشوع
قلبشان می‌افزاید.

و همچنین پروردگار حکیم در جای دیگر از کلامش چشم‌های اشکبار
پاکدلانی را که به سبب شنیدن آیات قرآن و آشنا شدن با چهره‌ی حق و آوای
حق می‌گیرند، می‌ستاید و می‌فرماید:

وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ
مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ...^۱

و چون آیاتی را که به پیامبر نازل شده است بشنوند، چشم‌های آنها
را می‌بینی که [از شدت شوق] اشک می‌ریزند از آن جهت که حق را
شناخته‌اند.

و هکذا به چشم‌های اشکبار گروه دیگری که به خاطر دست نیافتن به
وسیله‌ای که آنها را به میدان جهاد در راه خدا برساند، می‌گیرند. با دیده‌ی تحسین
می‌نگرد و می‌فرماید:

وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ
عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا
يُنْفِقُونَ^۲

[و نیز مؤاخذه] نیست بر آن کسانی که وقتی نزد تو آمدند که آنها
را بر هر مرکبی [برای میدان جهاد] سوار کنی، گفتی مرکبی که شما
را بر آن سوار کنم ندارم [از نزد تو] باز گشتند در حالی که از

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۸۳.

۲- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۹۲.

چشمانشان اشک می‌ریخت از غم این که چیزی که در راه خدا انفاق کنند نمی‌یابند.

و نقطه‌ی مقابل این آیات در سوره‌ی نجم آن کسانی را که سرمایه‌ی عظیم رقت قلب و لطافت روح را از دست داده‌اند و لذا کوچک‌ترین تکان از انذارهای آسمانی قرآن در دلشان پیدا نمی‌شود و قطره‌ای اشک از چشمانشان نمی‌ریزد، در معرض توبیخ و سرزنش قرار داده است و می‌فرماید:

أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ ۖ وَ تَضْحَكُونَ وَ لَا تَبْكُونَ؛^۱

حال، آیا از این سخن [مسأله‌ی معاد و کیفرهای عالم آخرت] تعجب می‌کنید [با دیده‌ی انکار به آن می‌نگرید] و از روی تمسخر و استهزا می‌خندید و [در حالی که باید به بدبختی‌های آینده‌ی خویش بگریید] نمی‌گریید؟!

آری؛ این منطق بسیار روشن قرآن درباره‌ی «گریه» و آن هم بیانات توأم با اشک و آه ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام در دعاها و مناجات‌های مأثوره از آن بزرگواران که روشنگر حالات روحی آن اُسوه‌های به حق امت اسلام می‌باشند و نشان می‌دهند که چگونه آن بزرگان با داشتن روحی در نهایت درجه‌ی قوّت و سطوت و هیبت، در محراب عبادت خدا دلی ترسان و چشمی گریان داشته‌اند و با تذکر صحنه‌های هول‌انگیز قیامت کبرا، چون مارگزیده به خود می‌پیچیده و از دل می‌نالیده‌اند و فریاد:

فَمَا لِيَ لَا أَبْكِي؟! فَمَا لِيَ لَا أَبْكِي؟^۲

۱- سوره‌ی نجم، آیات ۵۹ و ۶۰.

۲- جمله‌ای از دعای ابوحمزه ثمالی منقول از امام سجّاد علیه‌السلام است.

مرا چه شده است که نگریم؟!

از عمق جان سر می داده‌اند و داشتن حال گریه را همچون نعمتی بزرگ از خدا می خواسته‌اند که:

وَ أَعِنِّي بِالْبُكَاءِ عَلَى نَفْسِي؛^۱

خدایا! یاری‌ام نما تا بر خود گریه کنم.

از رسول خدا ﷺ نقل شده است که:

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي عَيْنَيْنِ هَاطِلَتَيْنِ ذَرَفَتَيْنِ لِلدُّمُوعِ؛^۲

خدایا، به من دو چشم اشکباری عنایت کن که سیلاب اشکشان سریع و پیاپی باشد.

آن امام امیرالمؤمنین علی عليه السلام است که گریه‌های شبانه و اشک و آه‌های در حال مناجاتش به موازات قوت قلب و شهادت اعجاب‌انگیز در میدان‌های جهادش شهره‌ی آفاق و زبانزد همگان است که در مدح حضرتش گفته‌اند:

هُوَ الْبُكَاءُ فِي الْمَحْرَابِ لَيْلًا هُوَ الضَّحَاكُ إِذَا اشْتَدَّ الضَّرَابُ

یعنی اوست که در محراب عبادت، شب گریان است و هموست که در میدان پیکار و حالت بحرانی جنگ خندان است.

۳- صدای آهسته کردن و در حد متوسط به جهر^۳ و اخفاف^۴ دعا کردن. چنان که در قرآن شریف آمده است:

۱- جمله‌ی دیگری از دعای ابوحمزه ثمالی است.

۲- لسان العرب، ج ۱۱، ماده‌ی «هطل»، ص ۶۹۹ و المحجّة البيضاء، ج ۷، ص ۲۸۰، با تفاوت در لفظ.

۳- جهر: بلند کردن صدا.

۴- اخفاف: آهسته کردن صدا.

...وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُتُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا^۱؛

بنا بر این که «صلوة» در آیه‌ی شریفه به گفته‌ی برخی از مفسرین، تفسیر به «دعا» شده باشد،^۲ ترجمه‌ی آیه این می‌شود:

به هنگام دعا، نه صدرا را خیلی بلند کن و نه خیلی پست، بلکه بین این دو، راه متوسطی اتخاذ کن.

و همچنین خداوند حکیم، نبی عظیم الشان خود حضرت زکریا علیه السلام را به همین صفت در حال دعا می‌ستاید که:

إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا^۳

در آن هنگام که پروردگار خود را به گونه‌ی آهسته و پنهان ندا کرد.

هر چند دعای خفی منافات با «ندا» دارد، ولی ممکن است تعبیر به «ندا» از آن نظر باشد که «بنده» با توجه به دُلّ^۴ عبودیت در واقع خود را دور از خدا می‌بیند و لذا دعایش در عین «خفا»، «ندا» به حساب می‌آید^۵ و نیز می‌فرماید:

ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ^۶

پروردگار خود را از روی تضرع و در پنهانی بخوانید [و تجاوز از حدّ ادب ننمایید] که او تجاوز کاران را دوست نمی‌دارد.

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۱۰.

۲- المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۹۱ و تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۲۴۵، سطر آخر صفحه که در هر دو مصدر به طور نقل قول آمده است.

۳- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۳.

۴- دُلّ: خواری.

۵- احتمال این نیز هست که ندای حضرت زکریا از آن نظر که در خلوتگاه با خدا و دور از مردم بوده است، تعبیر به ندای «خفی» شده باشد و در این صورت تأییدی برای مورد بحث ما نخواهد داشت.

۶- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۵۵.

البته محتمل است که مراد از «اعتداء» در آیه‌ی شریفه همان بلند کردن صدا و فریاد کشیدن به هنگام دعا و تجاوز از حدّ متعارف ادب باشد. چنان که از امام صادق علیه السلام ذیل همین منقول است که:

وَ الْإِعْتِدَاءُ مِنْ صِفَةِ قُرَاءِ زَمَانِنَا هَذَا وَ عَلَامَتِهِمْ؛^۱

تجاوز از حدّ، از صفات قاریان زمان ما و از علائم آنهاست.

و همچنین احتمال این هست که مقصود، ترک اصل دعا و استنکاف از خواندن خدا باشد که آن نیز «اعتداء» و تجاوز از مرز بندگی است.

نقل شده است که جمعی از مسلمانان در ملازمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به هنگام بازگشت از سفری، چون نزدیک مدینه رسیدند، با صدای بلند تکبیر گفتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ الَّذِي تَدْعُونَ لَيْسَ بِأَصَمٍّ وَلَا غَائِبٍ. إِنَّ الَّذِي تَدْعُونَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ أَعْنَاقِ رِكَابِكُمْ؛^۲

ای مردم! آن کسی که او را می خوانید، نه کر است و نه غائب [بلکه] او بین شما و گردن مرکب‌های شماست [کنایه از شدت نزدیکی خدا به انسان است، زیرا نزدیک‌ترین کس به انسانی که سوار مرکب است، همان کسی است که جلوی او سوار بر مرکب او بوده و گوشش محاذی دهان اوست که خفیف‌ترین صدای او را می شنود و هرگز نیازی به داد زدن و فریاد کشیدن ندارد].

۱- مصباح الشریعة، باب السادسة و الستون فی آفة القراء و تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۴۱.

۲- المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۹۱، تفسیر مجمع البیان و نورالثقلین نیز ذیل آیه‌ی ۵۵ سوره‌ی اعراف، با اندکی تفاوت نقل کرده‌اند.

۴- به زبان آوردن و نام بردن حاجت.

از امام صادق علیه السلام منقول است که:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَعْلَمُ مَا يُرِيدُ الْعَبْدُ إِذَا دَعَاهُ وَ لَكِنَّهُ يُحِبُّ أَنْ تُبَيَّنَ إِلَيْهِ الْحَوَائِجُ فَإِذَا دَعَوْتَ فَسَمِّ حَاجَتَكَ؛^۱

بدون شک، خدا می داند آنچه را که بنده به هنگام دعا می خواهد،
ولکن دوست دارد که نیازمندی ها به طور آشکارا به درگاهش عرضه
شود. حال، وقتی دعا می کنی حاجت را نام ببر.

در تورات آمده است:

يَا مُوسَى! إِنِّي لَسْتُ بِغَافِلٍ عَنْ خَلْقِي؛ وَلَكِنْ أَحَبُّ أَنْ يَسْمَعَ
مَلَائِكَتِي ضَجِيجَ الدُّعَاءِ مِنْ عِبَادِي وَ تَرَى حَفَظَتِي تَقْرُبُ بَنِي
آدَمَ إِلَيَّ بِمَا أَنَا مُقَوِّيهِمْ عَلَيْهِ وَ مُسَبِّبُهُ لَهُمْ؛^۲

ای موسی، من بی خبر از خلق خویش [و حوایجشان] نیستم؛ ولیکن
دوست دارم که فرشتگان من، ناله و آواز دعا از بندگانم بشنوند و
نگهبانان من [که به حفظ اعمال عباد از جانب من مأمورند] ببینند که
چگونه بنی آدم به سبب آنچه من نیروی تسلط به آن را بر آنان و
سببیت و اثربخشی را به آن داده ام، به من تقرب می جویند.

۵- برشمردن گناهان و اعتراف به آنها.

تردید نیست در این که اقرار به گناه و اعتراف به خطا در حضور خدا، از
لوازم انکسار نفس و خودشکنی و تواضع در پیشگاه حق است و این، خود موجب

۱- کافی، ج ۲، ص ۴۷۶.

۲- المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۳۰۲.

ارتقای درجه و رفعت منزلت است که فرموده‌اند:

إِنَّ مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ، رَفَعَهُ اللَّهُ؛^۱

هر که برای خدا تواضع کند، خدا او را بلند مرتبه‌اش کرده و رفعتش می‌دهد.

و از امام صادق (علیه‌السلام) مأثور است:

إِنَّمَا هِيَ الْمِدْحَةُ ثُمَّ الثَّنَاءُ ثُمَّ الْإِقْرَارُ بِالذَّنْبِ ثُمَّ الْمَسْأَلَةُ إِنَّهُ وَ
اللَّهُ مَا خَرَجَ عَبْدٌ مِنْ ذَنْبٍ إِلَّا بِالْإِقْرَارِ؛^۲

همانا آداب دعا، ستایش خدا و ثنای بر او و سپس اقرار به گناه است و آنگاه خواستن حاجت. چه آن که [به خدا سوگند] بنده‌ای از گناهی بیرون نمی‌رود مگر این که به آن گناه اقرار نماید.

روایت شده است: عابدی هفتاد سال عبادت خدا کرد؛ روزها روزه‌دار و شب‌ها شب‌زنده‌دار تا چنین پیش آمد که حاجتی از خدا خواست و روانه نشد. در مقام ذم و نکوهش نفس خویش برآمد و گفت: این ناشایستگی از جانب تو بوده است ای نفس شوم! اگر از تو خیر و صلاحی سراغ داشتند حاجت را بر می‌آوردند. این تواضع و خودشکنی با اخلاص، سبب شد که خدا فرشته‌ای را بر او فرستاد و به او گفت:

ای فرزند آدم! این یک لحظه که به خود تاختی و خود را مستحقّ ذم و نکوهش شناختی، از سال‌ها عبادت و اعمال نیکت در نزد ما بهتر و ارزنده‌تر به حساب آمد.^۳

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۲۲، ح ۳، از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم).

۲- همان، ص ۴۸۴، ح ۳.

۳- المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۳۰۴، قریب به این مضمون در کافی، ج ۲، ص ۷۳، از امام کاظم (علیه‌السلام) نقل شده است.

این هشدار امام علیه السلام چه توفان انگیز است!

امام سیدالسادین علیه السلام ضمن همین جمله‌ی مورد شرح از دعا به منظور بیدار ساختن ما خواب آلودگان غفلت زده می گوید:

مِنْ ذُنُوبٍ أَذْبَرْتُ لَذَاتِهَا فَذَهَبَتْ، وَ أَقَامَتْ تَبِعَاتِهَا فَلَزِمَتْ؛
آن گنا‌هانی که لذّاتش سپری گشته و از بین رفته است، ولی تبعات
شوم و آثار بلاخیز و عقاب انگیز آن در جان این گنهکار بینوار حل^۱
اقامت افکنده و طوق گردنش شده است.

شبهه این بیان از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسیده است که:

أَذْكُرُوا انْقِطَاعَ اللَّذَاتِ وَ بَقَاءَ التَّبِعَاتِ؛^۲

به یاد آورید تمام شدن لذّت‌ها و بر جای ماندن کیفرها را.

ای کاش آنچه از اعمال زشت در گذشته‌ی عمر از ما گذشته و لذّت‌ها و
خوشی‌های آن ناپود شده و از بین رفته است، آثار شوم آن نیز به دنبال لذّت‌ها و
خوشی‌هایش زایل می شد و از صفحه‌ی جانمان برطرف می گردید. اما مع الاسف
حقیقت امر این چنین نیست! تمام آثار زشت و زیبای اعمال از سیئات و حسنات،
در لوح قلب ما ثابت و راسخ گردیده و با جوهر نفس ما متحد شده است؛ منتها
فعلاً در حال کمون^۳ است تا دوران بروز و ظهور مکنونات «وَيَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ»^۴ فرا
برسد و به فرموده‌ی قرآن کریم:

۱- رحل: بار.

۲- شرح نهج البلاغه‌ی فیض الاسلام، باب الحکم، حکمت ۴۲۵.

۳- کمون: پنهانی.

۴- سوره‌ی طارق، آیه‌ی ۹، یعنی روزی که نهان‌ها آشکار شود.

وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ^۱
زشتی‌های آنچه [در دنیا] کرده‌اند برایشان ظاهر گردد و آنچه [نتایج
شوم گناهان] که [در دنیا آن را] به استهزای گرفتند بر آنان محیط و
فراگیر شود.

و آنگاه چنان در فشار و عذاب بیفتیم که ناله کنان و ضجه زنان بگوییم:
يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ^۲؛

ای کاش آن مرگ [که سراغ من آمد و لذات زودگذر دنیا را از
دستم گرفت] به کلی نابودم می‌کرد [و دیگر هیچ اثری از من و از
آن همه اعمال باقی نمی‌ماند که امروز به این چنین ورطه‌ی هولناک
از بلا و عذاب بیفتم].

بیداردلان از عواقب شوم گناهان نگرانند

آری؛ توجه به این مصیبت عظمی است که خواب از سر باهوشان می‌برد و
لذات حیات را در ذائقه‌ی جانشان تبدیل به درد و رنج و محنت نموده و هر نوع
حلاوت و شیرینی را مبدل به تلخی جانگزا می‌سازد تا حدی که دنیای روشن در
نظرشان تیره و تار می‌گردد و از عمق جان توفانیشان ناله‌ی ویل و واویل توأم با
سوز و گداز سر می‌دهند که:

...يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ
السَّٰخِرِينَ^۳

۱- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۳۳.

۲- سوره‌ی حاقه، آیه‌ی ۲۷.

۳- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۵۶.

...افسوس بر آن همه تقصیرها که در جنب خدا کردم و به راستی که

من از مسخره کنندگان [به حقایق عالم] بوده‌ام.

إِلَهِي! وَقَدْ أَفْنَيْتُ عُمْرِي فِي شِرَّةِ السَّهْوِ عَنْكَ وَ أَبْلَيْتُ شَبَابِي فِي سَكْرَةِ التَّبَاعِدِ مِنْكَ؛^۱

بار خدا یا! [به نادانی من بنگر که] عمر خودم را در حدّت^۲ نا آگاهی از تو

فنا کردم و دوران شباب و جوانی ام را در مستی دوری از تو یوسانیدم.

فَمَنْ يَكُونُ أَسْوَأَ حَالاً مِنِّي إِنْ أَنَا نُقِلْتُ عَلَى مِثْلِ حَالِي إِلَى قَبْرِي؛ لَمْ أَمْهَدْهُ لِرُقْدَتِي وَ لَمْ أَفْرُشْهُ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ لِضَجْعَتِي وَ مَا لِي لَا أَبْكِي وَ لَا أَذْرى إِلَى مَا يَكُونُ مَصِيرِي وَ أَرَى نَفْسِي تُخَادِعُنِي وَ أَيَّامِي تُخَاتِلُنِي وَ قَدْ حَقَّقْتُ عِنْدَ رَأْسِي أَجِنَحَةَ الْمَوْتِ. فَمَا لِي لَا أَبْكِي؟ أَبْكِي لِخُرُوجِ نَفْسِي! أَبْكِي لِظُلْمَةِ قَبْرِي! أَبْكِي لِضِيقِ لَحْدِي! أَبْكِي لِسُؤَالِ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ إِيَّاي! أَبْكِي لِخُرُوجِي مِنْ قَبْرِي غُرِياناً ذَلِيلًا حَامِلاً ثِقْلِي عَلَى ظَهْرِي أَنْظُرُ مَرَّةً عَنِ يَمِينِي وَ أُخْرَى عَنِ شِمَالِي!؛^۳

اینک چه کسی بد حال تر از من خواهد بود اگر به مثل همین حالی

که اکنون دارم مرا به قبرم منتقل کنند [قبری که] آن را برای

خوابگاه خویش آماده نکرده‌ام و با عمل صالح، آن را برای آسایش

خود مفروش ننموده‌ام. مرا چه شده است که نگریم؟ با آن که

نمی‌دانم پایان کارم به کجا خواهد کشید [و با چه نوع از انواع

۱- قسمتی از مناجات شعبانیه است. مفاتیح الجنان، ص ۱۵۸.

۲- حدّت: نهایت.

۳- قسمتی از دعای ابو حمزه ثمالی است. مفاتیح الجنان، ص ۱۹۳.

عذاب‌های الیم مواجه خواهم شد] و می‌بینم که نفس بداندیشم مرا می‌فریبد و ایام عمرم با من خُدعه^۱ می‌کنند[با آرزوهای طولانی غفلت خیز و پیش آوردن صحنه‌های لذت‌بخش زودگذر، مشغولم می‌سازند و از به خود آمدن باز می‌دارند] در حالی که بال و پر مرگ بر بالای سرم به صدا درآمده است[و عَن قریب بر روی سرم خواهد نشست].

پس چه شده است مرا که نگریم؟[نه، باید بگریم، باید بگریم و بیتاب گردم] می‌گیرم برای بیرون رفتن جان از بدنم! می‌گیرم برای ظلمت و تاریکی قبرم! می‌گیرم برای تنگنایی لحدم! می‌گیرم برای پرسش‌های منکر و نکیر از من[راجع به عقاید]! می‌گیرم برای آن موقعی که برهنه و خوار از قبرم بیرون می‌آیم در حالی که بار سنگین گناهان خویش بر دوش دارم، گاه به سمت راست خود نگاه می‌کنم و گاهی به جانب چپ می‌نگرم[دنبال فریادری می‌گردم ولی فریادری نمی‌یابم].

سوزِ دل لازم است که از شنیدن و فهمیدنِ تنها، طَرفی نتوان بست! رهروان راه حق گفته‌اند: معارف الهیّه و آشنایی با مطالب مربوط به آخرت، تعلیمی و آموختنی نیست، بلکه نوشیدنی و چشیدنی است! ابتهال و تضرّع به درگاه خدا، از سوز دل برمی‌خیزد! درد پیدا کن و سوز دل به دست آور که آن، خود تضرّع و ابتهال را به دنبال می‌آورد.

آب کم جو تشنگی آور به دست تا بجوشد آبت از بالا و پست

۱- خدعه: فریبکاری.

آیا تا به حال شنیده‌اید زنِ فرزند مرده را گریستن بیاموزند و راه نوحه‌گری تعلیمش کنند؟ آن جگرسوخته که از قلب کباب شده‌اش شعله‌ای پراشته‌ای بر می‌آید و یک و اوایل پر از سوز و گداز سر می‌دهد، چنان تأثیر می‌کند که دل‌ها را می‌سوزاند و چشم‌ها را می‌گریاند. امّا یک زن نوحه‌گر حرفه‌ای را بخواهند اجیرش کنند که برای کسی نوحه‌گری کند، او باید اوّل، مادران جوان مرده‌ی غمزده را ببیند و از آنها راه و رسم نوحه‌گری بیاموزد و مدّت‌ها تمرین نماید، تازه پس از این همه، وقتی ناله و نوحه‌ی تقلیدی بی سوز و گداز خود را سر می‌دهد، در کسی کمترین تأثیر نمی‌کند؛ نه دلی از آن به ارتعاش در می‌آید و نه چشمی اشک‌آلود می‌گردد.

نوحه‌گر گوید حدیثِ سوزناک	لیک کو سوزِ دل و دامنِ چاک
از مقلّد تا محقّق فرق‌هاست	این چو داود است و آن دیگر صداست
منبع گفتارِ این سوزی بود	وان مقلّد کهنه‌آموزی بود
کافر و مؤمن خدا گویند لیک	در میان آن دو فرقی هست نیک
آن گدا گوید خدا از بهر نان	متقی گوید خدا از عین جان
گر بدانستی گدا آن گفتِ خویش	پیش چشم او نه کم ماندی نه بیش
گر به دل دریافتی گفتِ لبش	ذره ذره گشته بودی قالبش

آری؛ تضرّع از دل پردرد برمی‌خیزد. دل پر درد نیز از تفکّر و اندیشه‌ی در گذشته و حال عمر حاصل می‌شود. آدمی اگر اندکی خود را از مشاغل غافل‌کننده‌ی دنیا فارغ سازد و اعمال زشت و اخلاق ناپسند خویش را در نظر آورده، نفس طاغی و سرکش خود را ببیند که همچون جهنّم شعله‌ور در حال

التهاب است و ملکات رذیله و اخلاق و اعمال مشثومه^۱، از آن می جوشد و از هر سو تیرگی ها در زندگی خود و دیگران به وجود می آورد و هم باورش بشود که همین خبثات و دثانت روح است که پس از مرگ، آتش افروز جهنم خواهد شد و وی را به حمیم و غساق جهنم مبتلا خواهد ساخت... طبیعی است که بر اثر این تفکر و خودنگری، چشم دلش باز گشته و خود را هم اکنون در میان جهنم می بیند که به فرموده ی قرآن کریم:

...وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ^۲؛

...حقیقت آن که جهنم هم اکنون کافران را احاطه کرده است.

و قهری است که به دنبال این کشف و شهود، ترس و وحشتی عجیب بر او مستولی می گردد و بندبند تنش به ارتعاش می افتد و از عمق جان ناله اش بلند می شود که: ای وای بر من! و صد وای بر من! اگر هم الان مرگ من فرا برسد و با همین نفس شوم و پلیدی که دارم وارد عالم برزخ بشوم، چه بدبختی ها خواهم داشت و چه تیره روزی ها خواهم دید! در این موقع است که با جدّ تمام به فکر علاج بیماری های جان افتاده، از اطبای روح استمداد می نماید، دست به دامن اولیای خدا زده و تضرّع کنان سر به آسمان بر می دارد و از صمیم دل فریاد سر می دهد:

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ...^۳

یا چه کسی که اجابت کند در مانده ی مضطر را به هنگامی که او را

بخواند؟

۱- مشثومه: زشت و ناپسند.

۲- سوره ی توبه، آیه ی ۴۹.

۳- سوره ی نمل، آیه ی ۶۲.

آری، اینجاست که بی‌شک، آوای نشاط‌انگیز اجابت حق را به گوش دل می‌شنود. چه که او خود، وعده‌ی اجابت داده است:

...لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ؛^۱

...خداوند از وعده‌ی خود تخلف نمی‌کند.

چون بگریانم بجوشد رحمتم	آن خروشنده بنوشد نعمتم
رحمتم موقوف آن خوش‌گریه‌هاست	چون‌گرس‌ت از بحر رحمت موج‌خاست
تا نگرید ابر کی خندد چمن	تا نگرید طفل کی جوشد لبن
ای برادر طفل طفل چشم تست	کام خود موقوف زاری دان نخست
کام تو موقوف زاری دل است	بی‌تضرع کامیابی مشکل است
گر همی خواهی که مشکل حل شود	خار محرومی به گل مُبَدَل شود
گر همی خواهی که آن خلعت رسد	پس بگریان طفل دیده بر جسد

در این عالم رأفت و رحمت، هیچ تشنه‌ای را بی‌آب نمی‌گذارند و هیچ دردمندی را بی‌دارو و دوا رها نمی‌کنند. دعای آدم مضطرّ به طور حتم مُسْتَبْعِ اجابت است و موجب برطرف گشتن ناگواری‌هاست که فرموده است:

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ...؛

گریه‌ی ابر است و سوز آفتاب	اُسْتُنْ دنیا همین دو رشته تاب
گر نبودی سوز مهر و اشک ابر	کی شدی اجسام ما زفت و سطر
کی بُدی معمور این هر چار فصل	گر نبودی این تف و این گریه اصل
سوز مهر و گریه‌ی ابر جهان	چون همی دارد جهان را خوش دهان
آفتاب عقل را در سوز دار	چشم را چون ابر اشک افروز دار

۱-سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۲۰.

ولی یاللاسف که مجال تفکر در این امور از ما گرفته شده است! لقمه‌های چرب اوّل شب و خواب نوشین آخر شب، معاشرت با مردم نااهل و مُعَفَّل^۱، سرگرم بودن اکثر ساعات روز به امور دنیا و برخورد کردن با مظاهر شهوت و غفلت، دیگر فرصتی برای ما نگذاشته است تا تفکّر از ما حاصل گشته و تذکّری بیاورد و سپس ارتعاشی در قلب به وجود آمده، آنگاه حال تضرّع و ابتهال به بار آورد. نازکان را سفر عشق حرام است حرام که به هر گام در این ره خطری نیست که نیست



ناز پرورده تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوهی مردان بلاکش باشد^۲



۱- معفّل: فرو رفته‌ی در غفلت.

۲- در این فراز سخن، از یکی از منشآت مرحوم حاج سیداحمد حائری رحمته‌الله استفاده و اقتباس شده است.

(۱۰)

لَا يُنْكِرُ بِاللَّهِ عَدْلَكَ إِنَّ عَاقِبَتَهُ، وَلَا يَسْتَعْظِمُ عُقُوبَكَ إِنَّ عَفْوَ
عَنْهُ وَرَحْمَتَهُ، لَا تَكُ الرِّبَا الْكَرِيمُ الَّذِي لَا يَنْعَظُمُهُ عُفْرَانُ الذَّنْبِ الْعَظِيمِ.

ای خدای من [این بنده‌ی گنهکار نادم، با حالی در محضر تو ایستاده
است که] اگر عقوبتش کنی منکر عدلت نمی‌شود [چه آن که عقاب
تو از روی ظلم و ستم نمی‌باشد] و اگر از وی در گذری و بر او
رحمت آوری، عفو تو را [در جنب رحمت و اسعادت عجیب و] عظیم
نمی‌شمارد. چه آن که تو آن پروردگار کریمی هستی که آمرزش
گناه بزرگ بر تو بزرگ [و سنگین] نمی‌آید.

شرح و توضیح:

کیفر مجرم، مقتضای "عدل" الهی است

در این قسمت از بیان امام علیه السلام اشاره به این شده است که عقوبت‌های خدا
در عالم آخرت درباره‌ی گنهکاران بر اساس قانون «عدل» است و کوچک‌ترین
ستمی در این باب متصور نمی‌باشد. این همان حقیقتی است که قرآن کریم روی
آن تکیه کرده و می‌فرماید:

وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا...^۱

ترازوهای عدل را در روز قیامت می نهیم و لذا به هیچ کس ستمی نخواهد شد...

و نیز می فرماید:

وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ^۲

خدا آسمان ها و زمین را به حق [و بر اساس عدل] آفرید تا هر کس به تناسب اعمالی که انجام داده است جزا داده شود و آنان مورد ستم واقع نمی شوند.

مجازات اخروی، تجسم اعمال دنیوی است

و راز این امر، آنگاه روشن می شود که ما چگونگی و کیفیت مجازات اخروی و تناسب آن را با اعمال دنیوی بشناسیم و بدانیم که بر حسب مستفاد از قرآن و روایات معصومین علیهم السلام مجازات در عالم آخرت، تجسم اعمالی است که انسان در عالم دنیا انجام داده است.

نسبت «جزا» با «عمل»، نسبت «میوه» است با «بذر»؛ که بذر عمل در دنیا در مزرعه‌ی نفس آدمی با دست خود انسان افشاند می شود و میوه‌ی آن در آخرت به صورت کیفر و پاداش از کانون همان نفس سر برآورده و عاید خود انسان بذرافشان می گردد و هیچ شکّی نیست در این که عادلانه ترین نوع جزا بازگرداندن عین «عمل» به «عامل» است که قرآن کریم با صراحت تمام می فرماید:

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۴۷.

۲- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۲.

...و تَوْفَى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ؛^۱

...به هر کسی آنچه کرده و انجام داده است تماماً پرداخت می گردد

و آنان مورد ستم واقع نمی شوند.

تَوْفِیه که به معنای «اعطای کامل حق» است،^۲ در آیه‌ی شریفه تعلق به ما عَمِلَتْ گرفته و با وضوح تمام، دلالت بر این دارد که عین «عمل» به عنوان «حقّ جزا» به انسان داده می شود و به همین جهت است که راه تصوّر هرگونه ستم مسدود می گردد که می فرماید:

فَالْيَوْمَ لَا تَظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ لَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛^۳

پس امروز [روز قیامت] به هیچ کس ستمی نمی شود و جز آنچه که

[در دنیا] انجام می دادید، جزا داده نمی شوید.

گر به خاری خسته ای خود کشته ای	ور حریر و قزدری خود رشته ای
از تو رُستست آر نکویست آر بد است	ناخوش و خوش هم ضمیرت از خود است
زانچه می بافی همه روزه بپوش	وانچه می کاری همه روزه بنوش
چون عمل کردی شجر بنشاندی	اندر آخر حرف اوّل خواندی
اوّل فکر آخر آمد در عمل	بُئِیتِ عَالَمِ چنان دان از ازل
گرچه شاخ و برگ و بیخش اوّل است	آنهمه از بهر میوه ی مُرسل است
میوه ها در فکر دل اوّل بود	در عمل ظاهر به آخر می شود
عالم اوّل جهان امتحان	عالم ثانی جزای این و آن

در این زمینه، آیات عدیده و روایات کثیره وارد شده است که در اینجا

۱-سوره ی نحل، آیه ی ۱۱۱.

۲-مفردات راغب.

۳-سوره ی یس، آیه ی ۵۴.

مجال بحث و توضیح آن نیست.^۱

عفو مجرم مقتضای کرم و فضل خداوندی است

البته عقاب غیر مجرم، ظلم است و از ساحت قدس خداوند عدل حکیم بی نهایت دور و اسناد آن به حضرت اقدسش موجب کفر است. اما عفو مجرم و چشم پوشی از گناه گنهکار و گذشت از عقوبت یک فرد مستحق عقاب، بر اساس فضل و کرم، بسی ممدوح است و مُستحسن و به هیچ وجه منافات با مقام «قسط» و «عدل» ندارد.

آری، وعده‌ی پاداش عمل به کسی دادن و آنگاه خلف وعده نمودن قبیح است و شایسته‌ی حضرت اکرم الاکرمین نمی باشد؛ اما وعده‌ی عقاب بر گناه گنهکار دادن و آنگاه از عقاب وی صرف نظر کردن، نه تنها قبیح نیست، بلکه نشانه‌ای از مقام ارحم الراحمینی حضرت رب رحیم نیز می باشد.

نقل شده است که یک فرد اعرابی گفت:

يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ يَلِي حِسَابَ الْخَلْقِ؟

رسیدگی به حساب خلق را چه کسی به عهده خواهد داشت [در روز

قیامت]؟

فرمود: «اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى»؛ گفت: هُوَ بِنَفْسِهِ؛ آیا او خود، متصدی امر حساب است؟ فرمود: آری. مرد از این خبر خوشحال شد و لب هایش به تبسم باز شد. رسول اکرم ﷺ فرمود: «مِمَّ ضَحِكْتَ يَا أَعْرَابِي؟» از چه جهت خندان شدی ای اعرابی؟ گفت:

إِنَّ الْكَرِيمَ إِذَا قَدَّرَ عَفَا وَإِذَا حَاسِبَ سَامَحَ؛

۱- علاقه‌مندان می توانند به کتاب «قرآن و قیامت»، تألیف نگارنده‌ی همین اوراق رجوع فرمایند.

بدون شک، کریم وقتی به قدرت رسید عفو می کند و وقتی به رسیدگی حساب پرداخت، آسان می گیرد و از لغزش ها می گذرد.
رسول خدا ﷺ فرمود:

صَدَقَ الْأَعْرَابِيُّ، أَلَا لَا كَرِيمٌ أَكْرَمُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى، هُوَ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ؛

راست گفت مرد اعرابی، حال آگاه باشید که هیچ کریمی کریم تر از خداوند تعالی نیست، او کریم ترین کریمان است.

آنگاه فرمود:

فَقِهِ الْأَعْرَابِيُّ؛

اعرابی حقیقت امر را آنچنان که هست درک کرده است.^۱

معنای «کریم العفو»!

در حدیث آمده است که روزی رسول خدا ﷺ (یا دیگری از انبیای عظام علیهم السلام) به زبان آورد:

يَا كَرِيمَ الْعَفْوِ؛

ای خدایی که [از گناه بندگان] کریمانه می گذری.

جبرئیل که حاضر در محضر بود عرضه داشت:

تَذَرِي مَا تَفْسِيْرُ يَا كَرِيمَ الْعَفْوِ؟ هُوَ اِنْ عَفَا عَنْ السَّيِّئَاتِ بِرَحْمَتِهِ، بَدَّلَهَا حَسَنَاتٍ بِكَرَمِهِ؛^۲

تفسیر کریم العفو این است که او اگر از سیئات انسان بر اساس رحمتش

۱- المحجة البيضاء، ج ۷، ص ۲۶۲.

۲- همان، ص ۲۶۰.

می‌گذرد، همان‌ها را بر اساس کرمش تبدیل به حسنات می‌نماید.

اتّکال به فضل و رحمت حق باید داشت

از امام باقر علیه السلام منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرموده است:

فَلَا يَتَّكِلِ الْعَامِلُونَ عَلَى أَعْمَالِهِمُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا لِتَوَابِي فَإِنَّهُمْ لَوِ اجْتَهَدُوا وَ اتَّعَبُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَعْمَارَهُمْ فِي عِبَادَتِي كَانُوا مُقْصَرِينَ غَيْرَ بِالْغَيْنِ فِي عِبَادَتِهِمْ كُنْهَ عِبَادَتِي فِيمَا يَطْلُبُونَ عِنْدِي مِنْ كَرَامَتِي وَ النَّعِيمِ فِي جَنَّتِي وَ رَفِيعِ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى فِي جَوَارِي وَ لَكِنْ بِرَحْمَتِي فَلْيَتَّقُوا وَ بِفَضْلِي فَلْيَرْجُوا وَ إِلَى حُسْنِ الظَّنِّ بِي فَلْيَطْمَئِنُّوا فَإِنَّ رَحْمَتِي عِنْدَ ذَلِكَ تُدْرِكُهُمْ وَ مَنِّي يُبَلِّغُهُمْ رِضْوَانِي وَ مَغْفِرَتِي تُلَبِّسُهُمْ عَفْوِي. فَإِنِّي أَنَا اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ وَ بِذَلِكَ تَسْمِيَّتُ^۱

اهل عمل [و عبادت کنندگان] که برای رسیدن به پاداش من کارهای [عبادی] خود را انجام می‌دهند، تکیه بر اعمالشان ننمایند [اعمال خویش را کافی در تأمین سعادتشان ندانند]. چه آن که آنان هر چه بکوشند و خود را در تمام مدّت عمر به رنج و تعب بيفکنند، در هر حال از حقیقت امر عبودیت در حدّ تقصیر خواهند بود و به اتّکال عبادتشان نخواهند توانست به آنچه از من می‌خواهند از کرامت و زندگی خوش در بهشت و درجات بلند و عالی‌رتبه در جوار من نایل گردند. ولیکن باید [در عین حالی که با اتمام شدید به انجام اعمال

عبادی خویش می‌پردازند [تکیه به "رحمت" من نمایند و امیدوار به "فضل" من بوده و به "خوش‌گمانی" نسبت به من دلگرم و مطمئن باشند. چه آن که در این موقع و با این شرایط است که رحمت من شامل حالشان می‌گردد و مَنّ و لطف و عنایت من، آنها را به رضوان من می‌رساند و آمرزش من، لباس عفو برابر آنان می‌پوشاند. چرا که من [آری من] خداوند بخشنده‌ی مهربانم و به این [نام‌های حَسَن] ناامیده شده‌ام.

اعتراف به معصیت در لسان معصومین علیهم‌السلام چه توجیهی دارد؟

در این که ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام به اعتقاد قطعی ما شیعه‌ی امامیه، دارای مقام «عصمت» می‌باشند و ساحت اقدسشان به تطهیر خدا، مطهر از هرگونه رجس و پلیدی است^۱، تردیدی نیست. ولی از سوی دیگر می‌بینیم آن ذوات مقدسه علیهم‌السلام در دعاها و مناجات‌های منقوله از ناحیه‌ی اقدسشان در پیشگاه خدا، اعتراف به گناه و معصیت می‌نمایند و همچون دیگر بندگان گنهکار عاصی دست به «توبه» و استغفار زده، با اشک و آه و ناله‌های جانسوز از خداوند غفار استدعای عفو و آمرزش می‌کنند. این دو مطلب با یکدیگر چگونه ممکن است سازگار باشند؟! معصوم بودن و آنگاه اعتراف به معصیت نمودن.

در حلّ این اشکال از سوی بزرگان از علما توجیهاتی نقل شده است و آنچه در اینجا مناسب به نظر می‌رسد ذکر شود، توجیهی است که صاحب

۱- اشاره به آیه‌ی مبارکه‌ی تطهیر است:.... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳):... همانا اراده‌ی مستمرّ خدا بر این است که هرگونه پلیدی را از شما خاندان [نبوت] دور سازد و شما را از تمام آلودگی‌ها پاک نگه دارد.

«کشف الغمّه» علی بن عیسیٰ اربلی رحمته الله آورده است. حاصل مضمون سخن در بیان آن عالم جلیل القدر این است که می گوید: من در مضامین ادعیهی مأثوره از ائمه‌ی معصومین علیهم السلام می اندیشیدم و تناسب یک قسمت از آنها را که متضمن اعتراف به گناه است با مقام عصمت درک نمی کردم.

وقتی این مطلب را با عالم بزرگوار رضی الدّین ابن طاووس در میان گذاشتم، فرمود: این سنخ بیانات در مقام تعلیم دیگران از آن بزرگواران صادر شده است. ولی من بعد از آن به فکر رفتم که این مناجات‌ها غالباً در دل شب‌های خلوت، دور از مجتمع مردم به میان آمده و طبعاً زمینه‌ای برای تعلیم دیگران متصوّر نبوده است.

آنگاه از باب اقناع^۱ خود می گفتم، ممکن است از باب تواضع و فروتنی بنده در حضور خدا باشد که از معصومین نیز این روش مطلوب است. ولی باز این مطلب برای خودم قانع کننده نبود؛ تا این که سیدبن طاووس از دنیا رحلت فرمود و سال‌ها گذشت و من همچنان در این باره می اندیشیدم که ناگهان نسیم عنایت وزید و الطاف خداوندی شامل حال آمد، قلبم به نور هدایت خدا روشن گردید و رمز مطلب برایم واضح شد و تقریر آن بدین شرح است که: انبیاء و ائمه‌ی هدی علیهم السلام از آن نظر که در مرتبه‌ی اعلای از معرفت و قرب حضرت الله - جلّ و علا - قرار گرفته‌اند، طبعاً پیوسته در حال حضور و مراقبه و مشغول‌القلب به خدا هستند و جز به خدا به چیزی نمی اندیشند و غیر از ذکر خدا و عرض نیاز به خدا همی ندارند. آن کس که می گوید:

۱- اقناع: قانع کردن.

أَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ. فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ؛^۱

خدا را آنگونه عبادت کن که گویی او را می‌بینی. چه اگر تو او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند.

چنین کس، حال و مقام خود را نشان می‌دهد که همیشه حاضر و خاضع در محضر خالق است و آنی خود را فارغ از وی نمی‌بیند و لذا این همیشه حاضران در محضر حق، همین که گهگاه از باب ضرورت زندگی عادی بشری، ناچار می‌شوند از آن مقام اشمخ و اعلای حضور مستقیم، خود را تنزل داده و در عالم طبع انسانی، اشتغال به غذا و خواب و دیگر مباهات و امور عادی زندگی پیدا کنند، همین تنزل از مقام اعلای قرب و اشتغال به امور بشری را انحطاط روح دانسته و موجب تکدر قلب به حساب می‌آورند و آن را گناهی بس بزرگ از جانب خود می‌شمارند و از اینرو به توبه و استغفار می‌پردازند؛ در دل شب سر به خاک تذلل می‌نهند، اشک می‌ریزند و مانند مارگزیده به خود می‌پیچند و از خدا طلب آمرزش و مغفرت می‌نمایند.

از باب مَثَل، در رفتار مردم دنیا بیندیشید. آن دسته از افراد مقرب درگاه سلطانی از سلاطین جهان که بیش از دیگران به جلال و عظمت سلطنت پی برده‌اند، چگونه مراقب آداب حضور می‌باشند که حتی به خود اجازه‌ی نشستن و گفتن یا غذا خوردن و خوابیدن در محضر سلطان نمی‌دهند و اگر احیاناً به حکم ضرورت، یکی از این حالات در محضر وی پیش آید، در مقام اعتذار و پوزش طلبی بر می‌آیند و مکرراً از این عمل گستاخانه‌ی خویش اظهار خجلت و شرمساری می‌نمایند.

۱- المحجة البيضاء، ج ۸، ص ۱۵۵، از رسول خدا ﷺ و کافی، ج ۲، ص ۶۸، از امام صادق ﷺ با اندکی تفاوت در لفظ.

حال چه گمان می‌برید درباره‌ی انبیاء و امامان علیهم‌السلام آن مقربان درگاه حق و عارفان مقام اقدس حضرت ربّ العالمین که بیش از همه کس درک جلال و جمال کرده‌اند و لذا سزاوار است که آن بزرگان کوچک‌ترین انصراف از مقام حضور را هر چند به حکم ضرورت زندگی بشری باشد، گناهی عظیم از سوی خود به حساب آورند و به استغفار بپردازند. آری: «حَسَنَاتُ الْإِبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ»؛ اعمالی که صدور آن از «ابرار» و بندگان نیکوکار خدا، جزء حسنات و اعمال نیک به شمار می‌آید، صدور همان اعمال از «مقربان» درگاه حق سیئه و گناه و عصیان محسوب می‌گردد و شاید اشاره به همین معنا باشد آنچه از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده است:

إِنَّهُ لَيُرَانُ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي لَا سَتَغْفِرُ بِالنَّهَارِ سَبْعِينَ مَرَّةً^۱

تیرگی‌ها و حجاب‌هایی بر قلبم مستولی می‌گردد و لذا در روز، هفتاد بار استغفار می‌کنم و از خدا طلب آمرزش می‌نمایم.

(پایان ملخص گفتار مرحوم «اربلی» در کتاب «کشف الغمّه»، جلد ۲، صفحات ۲۵۲ تا ۲۵۴).

احتمالاً توجیه دیگری نیز در این باب به نظر می‌رسد و آن این که: سالکان مسلک «توحید» و «تقرب» که علی‌الدوام در حال تکامل روحی و سیر معنوی هستند. در هر مرتبه‌ای از مراتب سیر و سلوک که حجابی از قلبشان برداشته می‌شود. درجه‌ی پایین و بودن در آن درجه را برای خود تقصیری یا قصوری

۱- در مجمع البحرین، ماده‌ی «غین»، حدیث را به این عبارت آورده است: «إِنَّهُ لَيُبَاحُثُ عَلَى قَلْبِي فَاسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ مِائَةَ مَرَّةٍ»؛ و توضیح می‌دهد که «غین» لغتی در «غیم» به معنای ابر است. در نتیجه معنای حدیث این می‌شود که: تیرگی‌هایی مانند پاره‌های ابر، قلبم را می‌پوشاند و لذا در شبانه‌روز صد بار از خدا طلب آمرزش می‌کنم. حدیث در المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۳۱۵ نیز ذکر شده است.

می‌شناسند و با حال تضرّع و زاری از خدا پوزش می‌طلبند و استغفار می‌نمایند و در نتیجه رسول خدا ﷺ - به مُفَادِ حَدِيثِ سَابِقِ الذِّكْرِ - روزی یا شبانه‌روزی هفتاد یا صد حجاب از حجاب‌های جلال و جمال الهی از مقابل قلبش برداشته می‌شد و هفتاد یا صد درجه از درجات معرفت و قرب الهی را می‌پیمود و در هر درجه‌ای نسبت به درجه‌ی پایین سیر، استغفار می‌نمود و هکذا ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام که در ادعیه و مناجات‌های خود توبه و استغفار داشته‌اند.

وَاللّٰهُ تَعَالٰی اَعْلَمُ بِمَقَاصِدِ اَوْلِيَائِهِ الْكِرَامِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ
السَّلَامُ؛

از بیان مرحوم علامه طباطبائی (رضوان الله علیه) نیز این توجیه دوّم ممکن است استفاده شود.^۱



۱- به تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۲۶۲ رجوع شود.

اللَّهُمَّ فَهَذَا أَنَا ذَا، قَدْ جِئْتُكَ مُطِيعًا لِأَمْرِكَ فِيمَا أَمَرْتَ بِهِ مِنَ الدُّعَاءِ، مُسْتَخِيرًا
وَعَدَكَ فِيمَا وَعَدْتَ بِهِ مِنَ الْجَابَةِ، إِذْ تَقُولُ: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ

حال ای خدا! این منم [بنده‌ی مسکین گنهگار] که به قصد اطاعت فرمانت در موضوع دعا که به آن امر کرده‌ای به حضور آمده‌ام [آری، به حضور آمده‌ام] در حالی که جداً خواستار وفا به وعده‌ات در امر اجابت [دعا] می‌باشم که وعده‌ی اجابت داده‌ای آنجا که می‌فرمایی: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.

شرح و توضیح:

«دعا» از افضل عبادات است

دعا (یعنی خدا را خواندن و از خدا حوایج خویش را خواستن) در حدّ نفس خود، عبادت است و مورد تعلق امر پروردگار است و اعراض^۱ از آن، در حدّ طغیان بر خدا و سرانجام مستوجب دوزخ می باشد. چنان که در آیه ی شریفه آمده است:

وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ^۲

۱- اعراض: رو بگرداندن.

۲۔ سورہی مؤمن، آیہ ۶۰۔

پروردگار شما گفت: مرا بخوانید تا شمارا اجابت کنم. آنان که از عبادت من سرکشی کنند، به زودی با خواری و ذلت داخل دوزخ می شوند.
رسول اکرم ﷺ فرمود:

إِنَّ الدُّعَاءَ هُوَ الْعِبَادَةُ؛ حَقِيقَتِ آنکه دعا، همان عبادت است.

آنگاه همین آیه را تلاوت فرمود:

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...^۱

و در روایت دیگری است که فرمود:

الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ؛^۲

دعا، خالص شده‌ی عبادت [عبادت ناب] است.

چون تذلل و خضوع که روح و لب و مغز عبادت است، در دعا با ظهور تمام بارز می شود.

از امام باقر علیه السلام سؤال شد: کدام نوع عبادت افضل است؟ فرمود:

مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْضَلَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ أَنْ يُسْتَلَّ وَيُطْلَبَ مِمَّا عِنْدَهُ وَ مَا أَحَدٌ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِمَّنْ يَسْتَكْبِرُ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لَا يَسْأَلُ مَا عِنْدَهُ؛^۳

هیچ چیز نزد خدا برتر و والاتر از این نیست که [بندگان] از آنچه نزد اوست از او بخواهند و احدی پیش خدا مبغوض تر از آن آدمی نیست که از عبادت وی [یعنی دعا] کبر ورزیده و از آنچه نزد اوست از او نخواهد.

۱- المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۸۲.

۲- همان.

۳- کافی، ج ۲، ص ۴۶۶.

الحاح و اصرار در دعا پسندیده است

از رسول خدا ﷺ مأثور است که:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ السَّائِلَ اللَّحُوحَ؛^۱

خداوند، سائل الحاحگر [طلب کننده ی مصرّ] را دوست می دارد.

از امام صادق علیه السلام منقول است که:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ كَرِهَ إِلْحَاحَ النَّاسِ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الْمَسْأَلَةِ وَ أَحَبَّ ذَلِكَ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ أَنْ يُسْأَلَ وَ يُطْلَبَ مَا عِنْدَهُ؛^۲

خداوند عز و جلّ نمی پسندد که مردم در مقام حاجت طلبی از یکدیگر الحاح کنند و اصرار بورزند [ولی] این [الحاح] را درباره ی خود دوست می دارد که از او بخواهند و آنچه را نزد اوست از وی طلب کنند.

با اطمینان به اجابت، خدا را بخوانید

از رسول خدا ﷺ منقول است که:

أَدْعُوا اللَّهَ تَعَالَى وَ أَنْتُمْ مُوقِنُونَ بِالْإِجَابَةِ؛^۳

خداوند تعالی را بخوانید در حالی که یقین به اجابت دارید.

از امام صادق علیه السلام است که:

إِذَا دَعَوْتَ، فَظَنَّ أَنَّ حَاجَتَكَ بِالْبَابِ؛^۴

۱- المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۹۵.

۲- کافی، ج ۲، ص ۴۷۵، ح ۴.

۳- المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۹۴.

۴- کافی، ج ۲، ص ۴۷۳.

هنگامی که دعا می‌کنی، معتقد باش [آنچنان مطمئن به اجابت پروردگارت که گویی] حاجتت دم در خانه است.

از تأخیر اجابت، دلگیر و ملول نشوید

از رسول خدا ﷺ منقول است:

إِنَّ الْعَبْدَ لَا يَخْطِئُهُ مِنَ الدُّعَاءِ إِحْدَى ثَلَاثَةٍ: إِمَّا ذَنْبٌ يُعْفَرُ لَهُ وَ
إِمَّا خَيْرٌ يُعْجَلُ لَهُ وَ إِمَّا خَيْرٌ يُدَّخَرُ لَهُ؛^۱

حقیقت آنکه دعای بنده از یکی از سه چیز به خطا نمی‌رود [تیر دعا به یکی از این سه هدف به طور مسلم می‌رسد] یا گناهی از او بر اثر آن دعا آمرزیده می‌شود و یا خیر [دور رسی] به سبب آن دعا برایش زودرس می‌گردد و یا خیری برای [عوالم پس از مرگ] وی به برکت آن دعا ذخیره می‌شود.

بنابراین فرضاً که حاجت مورد خواست انسان بر اساس مصالحی که خدا می‌داند روا نشود. دعای او به طور حتم در پیشگاه خدا بی‌اثر نمی‌ماند و احیاناً به فوایدی عالی‌تر از آن چه خود طالب آن است نائل می‌گردد.

از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَدْعُو اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي حَاجَتِهِ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ
أَخْرُوا إِجَابَتَهُ، شَوْقًا إِلَى صَوْتِهِ وَ دُعَائِهِ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ،
قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَبْدِي! دَعَوْتَنِي فَأَخْرْتُ إِجَابَتَكَ وَ ثَوَابَكَ
كَذَا وَ كَذَا وَ دَعَوْتَنِي فِي كَذَا وَ كَذَا فَأَخْرْتُ إِجَابَتَكَ وَ ثَوَابَكَ
كَذَا وَ كَذَا قَالَ فَيَتَمَنَّى الْمُؤْمِنُ أَنَّهُ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ دَعْوَةٌ فِي

الدُّنْيَا مِمَّا يَرَىٰ مِنْ حُسْنِ الثَّوَابِ؛^۱

چه بسا مؤمن، خداوند عزوجل را درباره‌ی حاجت خود می‌خواند و خدا [به فرشتگان] دستور می‌دهد در اجابت او تأخیر کنید، از آن نظر که اشتیاق به صدا و دعای او دارد و چون روز قیامت شود، خداوند عزوجل فرماید: ای بنده‌ی من! تو [در دنیا] مرا خواندی و من در اجابت تأخیر نمودم. اینک پاداش تو [نسبت به آن دعا و تأخیرش] چنین و چنان است و [باز] در چنین مورد و در چنان مورد دعا کردی و من در اجابت تأخیر کردم. حال [از آن نظر] ثواب تو این چنین و آن چنان است. آنگاه امام علیه السلام فرمود: در آن موقع، شخص مؤمن آرزو می‌کند که ای کاش هیچ‌یک از دعا‌های او در دنیا مستجاب نمی‌گردید، از جهت آن پاداش‌های نیکو که [به سبب تأخیر اجابت دعا در روز جزا] مشاهده می‌نماید.

حال دعا، خود، گرانقدرترین اهداف و عزیزترین حاجات است

از نظر اولیای خدا، خود «حال دعا» و قرار گرفتن انسان در موقف خواهش از خدا، والاترین نتیجه و لذت‌بخش‌ترین خواسته‌ای است که انسان عارف به آن نایل می‌گردد و لذا ارباب قلوب به مراتب بیش از آن مقدار که به دیگر خواسته‌های خویش اهمیت می‌دهند به خود این حال طلب و حال عرض نیاز به درگاه خدا اهمیت می‌دهند و در واقع آنان نیاز انسان به سایر اشیاء را وسیله‌ای برای نیل به حال دعا می‌دانند! ایشان دعا را وسیله‌ای برای نیل به سایر اشیاء نمی‌دانند! بلکه از زاویه‌ی دید آن روشندان آگاه، آدمی آنگاه به شرف‌اعلای

۱- کافی، ج ۲، ص ۴۹۰، ح ۹.

انسانیت دست می‌یابد و آنگاه به عالی‌ترین مراحل سیر تکاملی خود واصل می‌شود که ارتباط روحی با ذات اقدس «الله» را که عین الکمال و کلّ الجمال است در عمق جان و دلش وجدان نماید و جدّاً خدا را بیابد و دیگر هیچ نخواهد. چه: «كُلُّ الصَّيِّدِ فِي جَوْفِ الْفَرَاءِ»؛ چونکه صد آمد، نود هم پیش ماست و این شرفِ اعظم و کمال اعلا نمونه‌ی روشنش در حال دعا به انسان دست می‌دهد. یعنی آنگاه که دعا از حدّ لقلقه‌ی زبان و تلفّظ گذشت و به صورت یک اهتزاز و حرکت در روح پدید آمد و دل از شدّت وجد و شوق از جا کنده شد و در آسمان اُنس و مناجات اوج گرفت و همچنان بر دُنُوّ^۲ و تدلّی^۳ خویش افزود و جلو رفت. در آن موقع که به عزّ و شرف و جلالت گوهر انسانی خود واقف می‌گردد و آنچنان مجذوب جذبه‌های جمال و بهاء حضرت معبود جلّ جلاله می‌شود که جز خدا چیزی را شایسته‌ی آن نمی‌بیند که در سطح طلب و خواست خویش قرار داده و از خدا غیر خدا را بخواهد؛ بلکه در آن حال آن جمله‌ی بسیار روح‌بخش عالی را به زبان می‌آورد که سر حلقه‌ی عشاق حق، امام سیدالشهداء (علیه السلام) در دعای روز عرفه آورده است که:

مِنْكَ أَطْلُبُ الْوُصُولَ إِلَيْكَ؛

از تو [ای خدا] رسیدن به تو را می‌خواهم.

إِلَهِي! أَطْلُبُنِي بِرَحْمَتِكَ حَتَّى أَصِلَ إِلَيْكَ وَ اجْذِبْنِي بِمَنَّكَ حَتَّى

۱- «فراء» که ممدوداً و مقصوراً ضبط شده است، در لغت به معنای حمار وحشی یعنی گورخر آمده است، یعنی تمام انواع شکار در شکم گورخر است. این جمله مثل مشهوری است که در مقام بیان این مطلب آورده می‌شود که پس از روا شدن حاجت بزرگ، حاجات دیگر را روا شده گیر و از فوت آن نگران مباش (به لسان العرب و المنجد رجوع شود).

۲- دُنُوّ: نزدیک شدن.

۳- تدلّی: آویخته شدن.

أَقْبِلْ عَلَيَّكَ؛

ای معبود من! از در رحمت خویشتن مرا طلب کن تا به [مقام قرب خاص] تو واصل گردم و به مَنْ [و لطف و عنایت مخصوص] خویش جذبم کن تا [به تمام وجودم] رو به تو آورم.

و همچنین به پیروی از امام اهل دعا، سید الساجدین علیه السلام می گوید:

إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا؟! وَ مَنْ ذَا الَّذِي أُنْسَ بِقُرْبِكَ فَأَبْتَغَىٰ عَنْكَ حَوْلًا؟!^۱

ای معبود من! کیست آن کس که شیرینی محبتت را چشیده باشد و آنگاه چیزی یا کس دیگری را به جای تو مقصد و مقصود خودش بسازد و کیست آن کس که به قرب تو مأنوس گشته باشد و آنگاه از تو چشم پوشیده و در مقام طلب و جستجوی چیزی یا کس دیگری بر آید؟

فَأَنْتَ لَا غَيْرُكَ مُرَادِي وَ لَكَ لَا لِسِوَاكَ سَهْرِي وَ سُهَادِي.... وَ فِي مُنَاجَاتِكَ رَوْحِي وَ رَاحَتِي وَ عِنْدَكَ دَوَاءُ عِلَّتِي وَ شِفَاءُ غُلَّتِي وَ بَرْدُ لَوْعَتِي؛^۲

تنها تویی نه غیر تو [ای خدا] مراد و مقصد و منتهای من و تنها برای تو است نه برای غیر تو [ای محبوب] بیداری شب‌ها و کم‌خوابی‌های من و در مناجات توست خوشحالی و آسایش من و در نزد توست داروی بیماری من و علاج تشنگی قلب و تسکین سوزش جان من.

۱- از مناجات‌المحبّین، نهمین از مناجات‌خمس عشره، مفاتیح الجنان، ص ۱۲۴.

۲- از مناجات‌المريدین، مفاتیح الجنان، ص ۱۲۳.

نیاز به آب و نان، راه وصول به خالق مٔان است

از جمله الطاف و عنایات خفیه‌ی حضرت معبود این که آدمی را نیازمند به آب و نان و مسکن و پوشاک و هزاران نوع از اشیای دیگر می‌سازد تا از این راه، او احساس نیاز کرده و ناچار رو به خدا آورده، دست به دعا و عرض نیاز بردارد و **یاالله و یا ربّاه** بگوید و نایل به هدف گردد. چون انسان تا گرسنه‌ی نان و تشنه‌ی آب نشود، دنبال نان و آب آفرین نمی‌گردد! در دعای صباح این جمله به زبان حال ما رسیده است:

إِلَهِي! أَتَرَانِي مَا أَتَيْتُكَ إِلَّا مِنْ حَيْثُ الْآمَالِ؟ أَمْ عَلَّقْتُ بِأَطْرَافِ
حِبَالِكَ إِلَّا حِينَ بَاعَدْتَنِي ذُنُوبِي عَنْ دَارِ الْوَصَالِ؟ فَبَسَّسَ الْمُطْيِيَّةُ
الَّتِي امْتَنَطَتْ نَفْسِي مِنْ هَوَاهَا؛^۱

خدای من! آیا می‌بینی مرا که به سوی تو نمی‌آیم مگر از جهت
[رسیدن به] آرزوها و به گوشه‌های ریسمان‌های [دعا و تضرع به
درگاه] تو چنگ نمی‌زنم مگر آن موقع که گناهانم، مرا از سرای
وصال [سعادت و خوشبختی] دور انداخته است؟ [آری چنین است
که من برای رسیدن به آرزوها و رفع گرفتاری‌ها به سراغ تو می‌آیم
نه برای خود تو!] پس چه بدمرکی است که نفس من از هوای خود
ساخته [و نامش را خداپرستی نهاده است].

اگر برادران یوسف علیهم‌السلام بر اثر فشار قحطی و خشکسالی کارد به استخوانشان
نمی‌رسید و محتاج گندم نمی‌شدند، کجا از دهکده‌ی کنعان رو به مصر رهسپار
گردیده و جوال به دوش به درگاه یوسف (عزیز) مصر می‌شتافتند و با گفتن:

...یا اَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَّا الضُّرَّ...^۱

...ای عزیز، ما و خاندان ما را گرفتاری فرا گرفته است...

اظهار تذلل نموده و سرانجام به مقربان درگاه می پیوستند؟ آری، این لطف عمیم خداست که ابتدا آدمیان را گرسنه می سازد و دنبال گندم می دواند، ولی در انتها آنان را به دامن «یوسف» مالک خزائن الارض می افکند و با عزیز مصر وجود آشنایشان می سازد!

من کریمم، نان نمایم بنده را	تا بگریاند طمع آن زنده را
بینی طفلی بمالد مادری	تا شود بیدار و واجوید خوری
کو گرسنه خفته باشد بی خبر	وان دو پستان می خلد از مهر در
کُنْتُ كَنَزًا رَحْمَةً مَخْفِيَةً	فَابْتَعْتُ أُمَّةً مَهْدِيَةً

موسی بن عمران علیه السلام را با همسر باردارش در میان بیابان در یک شب تاریک سرد و بارانی گرفتارش می سازند، درد زایمان در همان وضع و حال، عارض همسرش می گردانند، نه وسیله ای در دسترسش که آتشی برافروزد، نه کسی به همراهش که به یاری اش برخیزد! در همان حال که با اضطراب و اضطرار تمام به هر سو می نگرد تا از کجا برای اعانت وی دستی دراز شود، ناگهان از نقطه ی دوردست بیابان و جانب «طور» آتشی به چشمش می خورد، چنان که در قرآن کریم آمده است:

إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا
بِقَبْسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى^۲

۱- سوره ی یوسف، آیه ی ۸۸.

۲- سوره ی طه، آیه ی ۱۰.

در آن هنگام که [از دور] آتشی دید و به خانواده‌اش گفت: درنگ

کنید که من به آتشی پی برده‌ام. باشد که پاره‌ای از آن برای شما

بیاورم و یا در کنار آتش به راهنمایی برخورد بنمایم.

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ

الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ^۱

همین که به سوی آتش آمد، از جانب راست وادی از درختی که در

قسمت مبارک [وادی] قرار داشت، ندا داده شد که: ای موسی! همانا

منم [آری منم] الله پروردگار جهانیان.

موسی علیه السلام هم وقتی آن «نار» را دید و آن «ندا» را شنید و با «رَبِّ الْعَالَمِينَ» به

گونه‌ی دیگری آشنا گردید، دست از همه چیز و همه کس شست و هر دو

لنگه‌ی کفش از پا افکند^۲ و با حضرت محبوب به سخن نشست و به او دل داد و از

او فرمان گرفت و سپس جز به انجام رسالت وی به چیز دیگری نیندیشید!

رفت موسی کاتشی آرد به دست آتشی دید او که از آتش پرست

بهر نان شخصی سوی نانوا دوید داد جان چون حُسن نانوا را بدید

بهر فُرجه شد یکی تا گلستان فرجه‌ی او شد جمال باغبان

همچو اعرابی که آب از چه کشید آب حیوان از رخ یوسف چشید

این بیان لطیف از زبان «سعدی» نیز آمده است که: یکی از صاحب‌دلان سر

به جَبِّ مراقبت فرو برده و در بحر مکاشفت مستغرق گشته بود. حالی که از آن

حالت باز آمد، یکی از دوستان به طریق انبساط گفت: در این بوستان که بودی ما

۱- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۳۰.

۲- اشاره به آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی طه: «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى»؛ کفش‌هایت را بر کن که تو در سرزمین

مقدس طوی هستی.

را چه تحفه آوردی؟ گفت: به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پر کنم هدیه‌ی احباب را. چون رسیدم، بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.^۱

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
این مدّعیان در طلبش بی خبرانند آن را که خبر شد خبری باز نیامد

حاصل آنکه، حالِ دعا گرانقدرترین نتیجه و ارزنده‌ترین مطلوب و پربارترین ثمری است که عاید انسان دلدار می‌گردد و در آن حال، آدم عارف پی می‌برد که سایر حاجات در جنب این حاجت که هم اکنون نصیص شده و از راه دل به خدا پیوسته است، در نهایت درجه‌ی پستی و سقوط و بی‌ارزشی است که هرگز شایسته‌ی یک انسان صاحب‌دل عارف نیست که به خاطر برآورده نشدن آن نوع از حاجات، دست از دعا بردارد و با حضرت محبوب - به اصطلاح عامیانه‌ی ما - قهر کرده و این چنین پندارد که او وی را از در خانه‌ی خود طرد و رد نموده و اعتنا به دعا و نیازش نکرده است. در حالی که از دید عارفان واقع‌بین، او با دادن همین «حالِ دعا» به بنده‌ی خویش، ابتدا به عنایت فرموده و پیشاپیش به او «لبّیک» اجابت^۲ گفته است.

آن یکی الله می‌گفتی شبی تا که شیرین گردد از ذکرش لبی
گفت شیطان‌ش خَمْش ای سخت رو چند گویی آخرای بسیار گو
این همه الله گفتی از عُتُو^۲ خود یکی «الله» را لبّیک کو
می‌نیاید یک جواب از پیش تخت چند «الله» می‌زنی با روی سخت

۱- کلیات سعدی، گلستان، ص ۳۳.

۲- عتو: از حدّ تجاوز کردن.

او شکسته دل شد و بنهاد سر	دید در خواب او خضر را اندر خضر
گفت هین از ذکر چون وامانده ای	چون نمی خوانی؟ تو کش می خوانده ای
گفت لبّیکم نمی آید جواب	زان همی ترسم که باشم ردّ باب
گفت خضرش که خدا گفت این به من	که برو با او بگو ای مُمتَحَن
نی که آن الله تو لبّیک ماست	آن نیاز و سوز و دردت پیک ماست
نی ترا در کار من آورده ام	نی که من مشغول ذکر کرده ام
حیله ها و چاره جویی های تو	جذب ما بود و گشاد آن پای تو
ترس و عشق تو کمند لطف ماست	زیر هر یارب تو لبّیک ماست
جان جاهل زین دعا جز دور نیست	زانکه یارب گفتنش دستور نیست
بر دهان و بر دلش قفل است و بند	تا نالد با خدا وقت گزند



(۱۲)

اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَآلِهِ، وَالْفَقْرَ مَعَ غِنَاكَ كَمَا لَقَيْتَ بِإِقْرَارِي
وَارْتَعْنِي عَنْ مَصَارِعِ الذُّنُوبِ كَمَا وَضَعْتَ لَكَ نَفْسِي، وَأَسْتُرْنِي بِسِرِّكَ
كَمَا أَنَا نَتَيْبِي عَنِ الْإِنْتِقَامِ مِنِّي.

بارالها! پس بر محمد و آلش رحمت فرست و با آمرزش خود با من
برخورد کن، همچنان که من با اقرار [به تقصیر و گناه] خود با تو
برخورد نمودم و مرا از زمین خوردگی های [حریف قوی دست]
گناهان بردار و بلندم کن. هم چنان که من، نفس خودم را [با اعتراف به
ذلت عصیان] در پیشگاه تو پایین آورده و پست و زبونش ساختم و مرا
در پرده ی [عفو] خودت بپوشان، همانسان که در انتقام گرفتن از من
درنگ کردی [و تعجیل در عقوبتم ننمودی].

شرح و توضیح:

چرا دعا را با صلوات افتتاح می کنیم؟

از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام منقول است:

إِذَا كَانَتْ لَكَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ حَاجَةٌ فَأَبْدَأْ بِسَأَلِ الصَّلَاةِ عَلَى
رَسُولِهِ ﷺ ثُمَّ سَلْ حَاجَتَكَ، فَإِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يُسْأَلَ

حَاجَتَيْنِ فَيَقْضِي إِحْدَاهُمَا وَيَمْنَعُ الْآخَرَى؛^۱

هرگاه تو را به خداوند [سیحانه] حاجتی باشد، درخواست خود را با درود بر رسول خدا ﷺ آغاز کن و سپس حاجت خود را بخواه. زیرا خداوند، بزرگوارتر از این است که دو حاجت از او بخواهند و او یکی از آن دو [صلوات بر رسول] را روا سازد و دیگری را رد کند.

از امام صادق علیه السلام منقول است:

إِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ، فَلْيَبْدَأْ بِالصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَإِنَّ الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ مَقْبُولَةٌ وَلَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَقْبَلَ بَعْضًا وَيُرَدَّ بَعْضًا؛^۲

هرگاه یکی از شما خواست دعا کند، ابتدا به صلوات بر پیامبر ﷺ بنماید. چه آن که صلوات بر پیامبر ﷺ [دعایی است که به درگاه خدا] مقبول و مستجاب است و خدا نیز چنان نیست که قسمتی [از دعا] را بپذیرد و قسمتی را رد کند.

و نیز از آن حضرت رسیده است که:

مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَاجَةٌ فَلْيَبْدَأْ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ثُمَّ يَسْأَلْ حَاجَتَهُ ثُمَّ يَخْتِمُ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يَقْبَلَ الطَّرْفَيْنِ وَيَدَعَ الْوَسْطَ إِذْ كَانَتْ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ لَا تُحْجَبُ عَنْهُ؛^۳

هر که را حاجتی به خداوند عز و جل باشد، ابتدا به صلوات بر محمد

۱- شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، باب الحكم، حکمت ۳۵۳.

۲- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۵۳، ح ۲۱، نقل از امالی شیخ طوسی.

۳- کافی، ج ۲، ص ۴۹۴، ح ۱۶.

و آتش نموده و آنگاه حاجت خویش را بخواهد و سپس [دعا را] به صلوات بر محمد و آل محمد تمام کند [که دعا با صلوات آغاز و با صلوات انجام بیذیرد]. زیرا خداوند عز و جلّ بزرگوارتر از این است که طرفین دعا را [که صلوات است] مستجاب گرداند و وسط آن را که [حاجت خود انسان است] رها کند. چه آن که صلوات بر محمد و آل محمد [دعایی است که] از سوی خدا رد نمی شود.

و باز از آن حضرت منقول است که رسول خدا ﷺ فرمود:

لَا تَجْعَلُونِي كَقَدَحِ الرَّايِبِ فَإِنَّ الرَّايِبَ يَمْلَأُ قَدَحَهُ فَيَشْرِبُهُ إِذَا شَاءَ. اجْعَلُونِي فِي أَوَّلِ الدُّعَاءِ وَ فِي آخِرِهِ وَ فِي وَسْطِهِ؛^۱

مرا مانند ظرف آب شخص سوار قرار ندهید که ظرف خود را پر کرده و هر وقت که خواست [و میلش کشید] از آن می آشامد [و جز به هنگام اضطراب و عطش به یاد آن نمی افتد و ارزش چندانی برای آن قائل نمی شود] بلکه مرا در اوّل و آخر دعا و در وسط آن قرار دهید.

و همچنین از صادق آل محمد علیهم السلام است که:

كُلُّ دُعَاءٍ يُدْعَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ مَحْجُوبٌ عَنِ السَّمَاءِ حَتَّى يُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ؛^۲

هر دعایی که به سبب آن خداوند عز و جلّ خوانده شود، در حجاب است و از [صعود به] آسمان [و درگاه خدا] ممنوع است و [مستجاب نمی شود] تا آنگاه که بر محمد و آل محمد درود و صلوات عرضه شود.

۱- کافی، ج ۲، ص ۴۹۲، ح ۵.

۲- همان، ص ۴۹۳، ح ۱۰.

سرّ این مطلب چیست؟

در «ریاض السّالکین» (شرح سیّد علیخان بر صحیفه‌ی مبارکه‌ی سجادیّه) آمده است:

علما گفته‌اند: سرّ این که هرگاه «دعا» مقرون به «صلوات» گردد مستجاب می‌شود، دو چیز است: **اول** چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آل گرامی آن حضرت علیهم السلام واسطه‌های بین خدا و بندگانش در برآمدن حاجات و رسیدن به انحاء مطالب و درهای معرفت و شناسایی خدا می‌باشند از اینرو به هنگام عرض حاجت به درگاه خدا باید دست «توسّل» به دامن آن بزرگواران زد و در پرتو نام و یاد آنان تقاضای قبول از خدا داشت. چنانکه هرگاه یکی از افراد رعیت را حاجتی به دربار سلطان باشد، دست به دامن یکی از بزرگان و مقربان درگاه می‌زند و از آن راه عرض حاجت به پیشگاه سلطان می‌نماید.

دوم چون «صلوات» دعایی است مقبول و مستجاب در محضر حق، لذا وقتی دعای دیگری از بنده مقرون به آن گردید و یک جا به حضور حق عرضه شد، تمام دعا مقبول و مستجاب می‌گردد. چه آن که خداوند تعالی اکرم از این است که «صلوات» را که یک قسمت از دعاست بپذیرد و آن قسمت دیگر دعا را که حاجت بنده است برگرداند و در نتیجه چنین شود که متاع صحیح را مقبول و متاع معیوب را مردود سازد و این چگونه ممکن است؟ در حالی که خود ذات اقدسش از تبعیض صَفَقَه (در معامله) نهی فرموده است (که مشتری یا باید تمام متاع را از صحیح و معیوب بپذیرد و یا آن که همه را با هم به طرف برگرداند؛ حق تبعیض ندارد) و چون دعای مقرون به «صلوات» به احترام «صلوات» تماماً مردود نخواهد شد، بنابراین جز

مقبولیت کلّ و مستجاب بودن تمام، وجه دیگری نخواهد داشت.^۱

باری، این سنتّ حسنه که هم اکنون سیره‌ی جاریه‌ی مسلمین قرار گرفته و ادعیه‌ی خود را که متضمّن طلب حاجات است در پرتو «صلوات» بر رسول اکرم و آل اطهارش علیهم‌السلام به پیشگاه خدا عرضه می‌دارند، در واقع عمل به همان برنامه و دستور «توسّل» به خاندان رسالت است که به منظور جلب عنایت خدا برای اجابت دعا متوسّل به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و «صلوات» بر آن حضرت می‌شوند و لذا شاید در میان ادعیه و مناجات‌های مأثوره از اهل بیت عصمت علیهم‌السلام به ندرت دعایی یافت شود که در آن طلب حاجات از خدا با «صلوات» بر رسول خدا و آل اطهارش علیهم‌السلام آغاز نشده باشد و یا صریحاً قسم دادن به حقّ آن بزرگواران برای اجابت دعا و قضای حوایج به میان نیامده باشد.

به این روایت توجه فرماید:

از سلمان فارسی رضی‌الله‌تعالی‌عنه نقل شده است که از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیدم که می‌فرمود: خداوند عزّوجلّ می‌فرماید:

يَا عِبَادِي! أَوْ لَيْسَ مِنْ لِي إِلَيْكُمْ حَوَائِجُ كِبَارٍ وَلَا تَجُودُونَ بِهَا إِلَّا أَنْ يَخْتَمَلَ عَلَيْكُمْ بِأَحَبِّ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ تَقْضُونَهَا كَرَامَةً لِّشَفِيعِهِمْ؟
 أَلَا فَاعْلَمُوا أَنَّ أَكْرَمَ الْخَلْقِ عَلَيَّ وَ أَفْضَلُهُمْ لَدَيَّ مُحَمَّدٌ وَ أَخُوهُ عَلِيٌّ وَ مَنْ بَغَدَهُمَا الْإِمَّةُ عليهم‌السلام الَّذِينَ هُمْ الْوَسَائِلُ إِلَيَّ. أَلَا فَلْيَدْعُنِي مَنْ أَهَمَّتْهُ حَاجَةٌ يُرِيدُ نَفْعَهَا أَوْ دَهَنَتْهُ دَاهِيَةٌ يُرِيدُ كَفَّ ضَرَرِهَا بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، أَقْضِيهَا لَهُ أَحْسَنَ مَا

يَقْضِيهَا مَنْ تَسْتَشْفِعُونَ إِلَيْهِ بِاعْزَّ الْخَلْقِ عَلَيْهِ؛^۱

ای بندگان من! آیا چنین نیست که چه بسا کسی حاجات بزرگی از شما می‌خواهد و شما حوایج او را بر نمی‌آورید مگر اینکه در نزد شما کسی را که محبوب‌ترین مردم به نزد شماست، شفیع قرا دهید، آنگاه حاجات او را به احترام آن شفیع بر می‌آورید؟ حال، آگاه باشید و بدانید که گرامی‌ترین خلق و افضل آنان نزد من محمد است و برادر وی "علی" و "امامان" پس از آنها علیهم‌السلام همانان که وسیله‌های [خلق] به سوی من هستند. اینک توجه که هر کس حاجتی دارد و نفعی را طالب است و یا آن که دچار حادثه‌ای بس صعب و زیانبار گشته و رفع آن را خواهان است، باید مرا به محمد و آل طاهرینش بخواند تا به نیکوترین وجه حاجت او را برآورم.^۲

آیا رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آل اطهارش علیهم‌السلام از صلوات ما نفعی عایدشان می‌شود؟ برخی از علما و بزرگان دین اعتقادشان بر این است که آثار و برکات «صلوات» تنها عاید آن کسی می‌گردد که فرستنده‌ی صلوات است و اما رسول و آل رسول علیهم‌السلام موقعیت و مرتبتشان در سطحی است که:
اولاً: نقص و کمبودی از کمالات ممکنه الوصول برای آن مقربان درگاه خدا متصور نیست که با صلوات تبدیل به کمال گردد.^۳

۱- مجموعه‌ی وزام، ج ۲، ص ۱۰۰ و بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۲۲، نقل از «عده‌الدعای» و ما از مجموعه‌ی وزام نقل کردیم.

۲- حدیث دنباله دارد و ما قسمتی از آن را که مورد نیاز بود آوردیم.

۳- شهید ثانی (اعلی الله مقامه) در خطبه و دیباچه‌ی «شرح اللمعه» چنین فرموده است: «و غایة السؤل بها عائذ الی المصلی. لان الله تعالی قد اعطى نبیه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم من المنزل و الزلفی لذیه ما لا یؤثر فیهِ صلاة مصل»؛ نتیجه و فایده‌ی «صلوات» تنها عاید فرستنده‌ی صلوات می‌شود؛ زیرا خداوند تعالی آن قدر از مقربیت و منزلت در پیشگاه خود به پیامبرش داده است که صلوات هیچ صلوات فرستنده‌ای مؤثر در ترفیع مقام آن حضرت نخواهد بود.

و ثانیاً: ما که نسبت به آن بزرگواران در سطح بسیار نازلی قرار گرفته‌ایم، ممکن نیست عمل ما و صلوات ما موجب ترفیع درجات آنها بشود. چه آن که در این صورت به فرموده‌ی مرحوم مجلسی علیه السلام (بنا بر آنچه که از ایشان نقل شده است) مستلزم استفاده‌ی «کامل» از «ناقص» خواهد بود و آن محال است. ولی برخی دیگر از علما و اهل تحقیق قائل بر این هستند که هم چنان که قدرت اعطای کمال و افاضات انوار از جانب منبع فیاض ذات اقدس حق - جلّ و علا - بی پایان است، همچنین استعداد استفاضه و قابلیت استکمال از جانب اولیای کُمل و اصفیای مقرب نیز بی نهایت است. ^۱ چنان که: اقْرَبُ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ وَ اعْظَمُهُمْ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؛ که در مراحل قرب و علم به اسرار وجود تا آنجا اوج گرفته است که حضرت روح الامین علیه السلام از هم عنانی با او وامانده است....

گفت جبریلا بپر اندر پیم گفت رورو من حریف تو نیم
احمد آر بگشاید آن پرّ جلیل تا ابد مدهوش ماند جبرئیل

آری؛ آن وجود اقرب و اعظم با آن مکان و منزلت در پیشگاه حضرت حق که عقل از درک آن ناتوان است، در قرآن کریم مأمور به این شده که:
...قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا؛ ^۲... بگو: پروردگارا بر دانشم بیفز.

این آیه‌ی شریفه روشنگر این حقیقت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به هر مرتبه‌ی از کمال که برسد، باز احتیاج به افاضه‌ی از جانب واهب الکمال در وی هست و استعداد کمال پذیری اش به انتها نرسیده و ظرف وجودش پر نشده است به حکم آیه‌ی کریمه‌ی:

۱- به حاشیه‌ی «آقا جمال» در دیباچه‌ی «شرح اللمعه» رجوع شود.

۲- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۱۴.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ^۱

ای مردم، شما نیازمندان به خدا هستید و خدا [همو] بی نیاز ستوده است.

علی الدّوام مارک «فقر» و عرض نیاز به درگاه خداوند بی نیاز بر جبهه‌ی عامّه‌ی «ناس» که آن وجود مقدّس (رسول اعظم حق ﷺ) در رأس آنان قرار گرفته، خورده است! این، از یک طرف و از طرف دیگر نیز ما را موظّف به «صلوات» بر آن حضرت کرده‌اند و «صلوات» نیز چنانکه می‌دانیم جز طلب انزال برکات و درخواست افاضه‌ی خیرات از ذات اقدس حق بر آن حضرت و دعا برای رفعت درجات آن جناب چیز دیگری نمی‌باشد و معنای دیگری ندارد و حتّی در «تشهّد» نماز پس از صلوات واجب که می‌گوییم: «اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»؛ دنبال آن به طور استحباب اضافه می‌کنیم:^۲

و تَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ وَ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ؛

بار خدا یا رحمت و برکات خود را بر محمد و آل محمد ﷺ نازل

فرما و شفاعت او را بپذیر و درجه‌اش را بالا ببر.

حال، اگر رفعت مقام و ارتقای درجه بر اثر صلوات ما برای آن حضرت درست نباشد، دستور صلوات و دعا برای رفعت درجه‌ی آن حضرت دارای معنای صحیحی نخواهد بود و در روایاتی هم که در صفحات پیشین گذشت دیدیم که ائمّه‌ی دین ﷺ صلوات را دعایی مستجاب در پیشگاه خدا می‌دانند و به همین جهت دستور می‌دهند دعاکننده حوایج خود را محفوف^۳ به «صلوات» قرار داده، افتتاح و اختتام دعای خویش را با صلوات تزین نماید تا به هدف اجابت نایل

۱- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱۵.

۲- طبق فتوای آقا‌بان فقهای عظام در رسائل عملیه.

۳- محفوف: پیچیده.

شود؛ چه آن که خداوند متعال اکرم از این است که طرفین دعا را مستجاب گرداند و آنچه را در وسط است طرد و رد نماید و در قبول متاع عرضه شده اِعمال «تبعیض» فرماید و حاصل مستجاب بودن دعای «صلوات» هم چنان که روشن است چیزی جز افاضه‌ی رحمت‌های تازه از سوی خدا بر رسول مکرّم ﷺ بر اثر صلوات بندگان نمی‌باشد.

بنابراین سخنی که از بعض بزرگان نقل شده که استکمال و استفاضه‌ی مجدّد در باره‌ی رسول اکرم ﷺ و ائمه‌ی اطهار ﷺ متصوّر نمی‌باشد و هر چه باید از کمالات در روح مطهرشان حاصل بشود، حاصل شده است، در واقع این سخن، سخنی بی‌دلیل و مدّعیایی عاری از برهان به نظر می‌رسد. مخصوصاً با در نظر گرفتن روایاتی که در متون حدیثی ما تحت این عنوان نقل شده است که:

لَوْ لَا أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَزِدُّادُونَ لَنَفِدَ مَا عِنْدَهُمْ؛^۱

اگر نه چنین بود که ائمه‌ی علی‌السلام [علی‌الدوام بر علم و کمالاتشان]

افزوده می‌شود، هر آینه آنچه در نزدشان بود به پایان می‌رسید.

صفوان بن یحیی گوید: شنیدم از ابوالحسن (امام کاظم) علی‌السلام می‌فرمود:

كَانَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَوْ لَا أَنَا نَزِدَادٌ لَأَنفَدْنَا؛^۲

جعفر بن محمد [امام صادق] علی‌السلام می‌فرمود: اگر نه چنین بود که

ما [امامان] افزایش می‌یابیم [و از جهت علم و حکمت در ازدیاد و

ارتقا می‌باشیم] هر آینه پایان می‌پذیرفتیم [علوم و کمالات ما خاتمه

می‌یافت].

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۵۴.

۲- همان، ج ۱ و ۲.

از «مفصل» منقول است که روزی امام صادق علیه السلام به من فرمود:

إِنَّ لَنَا فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٍ سُرُورًا؛

ما را در هر شب جمعه، شادی و سرور مخصوصی است.

گفتم: خدا بر سرورتان بیفزاید، آن، چه سروری است؟ فرمود:

إِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ وَاقَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْعَرْشَ وَوَاقَى الْأَئِمَّةَ علیهم السلام مَعَهُ وَوَاقَيْنَا مَعَهُمْ. فَلَا تُرَدُّ أَرْوَاحُنَا إِلَى أَبْدَانِنَا إِلَّا بِعِلْمٍ مُسْتَفَادٍ وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَأَنْتَقَدْنَا؛^۱

چون شب جمعه فرارسد، رسول خدا در عرش حاضر گردد و ائمه علیهم السلام با وی حاضر می شوند و ما [امام هر عصر] نیز با آنان حاضر می شویم و روح های ما به بدن های ما بر نمی گردد مگر با علمی مستفاد [دانشی تازه به دست آمده و حکمتی نو] و اگر نبود این [امدادهای پیوسته ی حق و افزایش علم از برای ما] هر آینه ما به پایان می رسیدیم [علوم و حکمت های ما خاتمه می یافت].

پس بر اساس این مبنا، به دست آمد که «صلوات» علاوه بر برکات و خیرات فراوان که عاید فرستنده ی صلوات می سازد و او را مشمول رحمت بی پایان خدای گرداند، در ازدیاد کمالات رسول و آل رسول علیهم السلام و رفعت درجات و ارتقای مقامات آن مقربان درگاه خدانیز تأثیر مسلم دارد و اما مسأله ی «استفاده ی کامل از ناقص» که به عنوان اشکال مطلب از برخی دیگر از بزرگان نقل شد، در جوابش گفته اند:^۲

آری، اگر دعا و صلوات ما از خود ما بود و در رفعت درجات پیامبر و آل

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۵۴، ح ۳ و ۲.

۲- به حاشیه ی «حذیقه» در دیباجة ی «شرح اللمعة» رجوع شود.

اطهار علیه السلام اثر می گذاشت، درست بود که بگوییم این اثرگذاری «ناقص» در «کامل» و استفاده‌ی کامل از ناقص است و آن صحیح نیست و بلکه محال است. ولی آنچه حق و واقعیت مسلم است، این که تمام عقاید پاک و اخلاق شایسته و اعمال صالحه که از ما امت احمدی علیه السلام بارز گشته و در عالم به وقوع می‌پیوندد و آثار خیر از خود باقی می‌گذارد تماماً مولود یک «عمل» از اعمال رسول اعظم خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و آن عمل رسالت و هدایت آن حضرت است که اگر نبود تحمّل رنج ابلاغ رسالت و کشیدن بار سنگین هدایت از جانب آن عقل کلّ، سید رُسل و هادی سُبُل علیه السلام نه اکنون از دین و آیین صحیح خبری بود و نه راهی درست و برنامه‌ای سالم برای سیر و سلوک انسان به سوی خدا و تحصیل سعادت عقبا به دست بشر رسیده بود.

آری، این همه افکار درخشان و اعمال سعادت‌انگیز پیروان قرآن که طیّ قرون متمادی از میلیاردها فرد مسلمان از مرد و زن به وقوع پیوسته و تا روز قیامت نیز به وقوع خواهد پیوست و بالمآل سعادت جاودانه‌ی اخروی و حیات سراسر بهجت سرمدی به دنبال خویش خواهد آورد، همه و همه از برکات وجود اقدس آن رسول مکرم و از رشحات هدایت او و آل اطهارش علیه السلام می‌باشد و بس و لذا بسیار بجا و به غایت سزااست که هزاران قرن در جمیع دقایق و آنات^۱ روز و شب فریاد میلیون‌ها جمعیت مرد و زن به درود و سپاس و عرض ادب و صلوات بر روان مقدّس آن جناب بلند گردد و گواهی بر رسالت وی در متن عبادت دائمی و همگانی «نماز» قرار داده شود تا از این راه نیز علی‌الدوام بر درجات قرب آن مقرب درگاه افزوده شود و در عین حال این نکته مورد توجّه باشد که تمام این

دعاها و صلوات‌ها و عبادت‌ها که از ما صادر می‌گردد و موجب ارتقای درجات آن جناب می‌شود، دنباله‌ی عمل خود آن سرور می‌باشد و طبعاً هر نوع اثر خیر و نور و سرور و ارتقای مقامی هم که از «صلوات» و سایر عبادات ما عاید آن حضرت شود، در واقع از «عمل» فوق‌العاده عظیم خود آن حضرت یعنی رسالت و هدایتش عایدش می‌شود و به تعبیر دیگر، رسول خدا ﷺ و آل گرامی آن حضرت ﷺ از عمل خودشان بهره‌مند می‌گردند نه از «عمل» ما، تا اشکال «استفاده‌ی کامل از ناقص» به میان بیاید! چه آن که اعمال خیر ما هر چه هست معلول تعلیم و تربیت آن معلم‌الهی است و قهراً نتایج اعمال خیر ما نیز معلول تعلیم و تربیت خود آن بزرگواران خواهد بود. چنان که از امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام منقول است که می‌فرماید:

فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبَّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا؛^۱

ما ساخته شده‌ی پروردگارمان هستیم و مردم پس از آن، ساخته شده [و تربیت یافته‌ی] ما هستند.

و این هم «زیارت جامعه» است که ما در ضمن آن خطاب به آن ریشه‌های اصلی خیر و کمال می‌گوییم:

يَا بِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي!... إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ
أَوَّلَهُ وَ أَصْلَهُ وَ فَرْعُهُ وَ مَعْدِنُهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ؛
يَا بِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي كَيْفَ أَصِفُ حُسْنَ ثَنَائِكُمْ وَ أُحْصِي
جَمِيلَ بَلَائِكُمْ وَ بِكُمْ أَخْرَجَنَا اللَّهُ مِنَ الدُّلِّ وَ فَرَّجَ عَنَّا غَمَرَاتِ
الْكُرُوبِ وَ أَنْقَذَنَا مِنْ شَفَا جُرْفِ الْهَلَكَاتِ وَ مِنَ النَّارِ؛

۱- شرح نهج البلاغه‌ی فیض الاسلام، نامه‌ی ۲۸.

يَا أَيُّ أَنْتُمْ وَأُمِّي وَنَفْسِي بِمُؤَالَاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا وَ
أَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيَانَا؛

پدرم و مادرم و خودم و خاندانم و اموالم فدای شما باد! ای اولیای
حق و اهل بیت رسالت! اگر سخن از خیر و نیکی به میان آید، این
شما هستید که آغاز و انجام خیر و ریشه و شاخه‌ی خیر و معدن و
مأوای آن می‌باشید.

پدر و مادرم فدای شما باد و خودم قربان شما گردم! چگونه می‌توانم
آنچنان که شایسته‌ی شأن شماست توصیف و ستایشتان بنمایم و
[چگونه می‌توانم] انواع نِعَم و عطیات خدا را که به شما اعطا فرموده
است برشمرم؟ در حالی که به برکت وجود شماست که خدا ما را از
ذلت [شرک و کفر و نفاق] بیرونمان کشیده و غم و اندوه‌های
متراکم بر قلب را [که بر اثر گمراهی و انحراف از صراط حق در
روح انسان پدید می‌آید] از ما برطرف فرموده و ما را از لب پرتگاه
نابودی‌ها و از آتش نجاتمان بخشیده است.

پدرم و مادرم فدای شما باد و خودم قربانتان گردم! به سبب موالات
با شما و بر اثر ارتباط حبّ و وَداد با شماست که خدا راه‌ها و
برنامه‌های روشن دینمان را به ما آموخته و مفساد دنیوی ما را تبدیل
به صلاح و شایستگی فرموده است.

انتقام خدا، همان عقوبت مجرم است

ضمن دعا سخن از «انتقام» خدا به میان آمده است، باید توجه داشت که هر
چند در تفاهم عرفی ما «انتقام» ملازم با تشفّی قلب است که کسی احیاناً مغلوب

قدرت دیگری قرار می گیرد و از وی لطمه می خورد و پس از آن وقتی به قدرت رسید، آن مغلوبیت خود را جبران نموده، با لطمه زدن به آن شخص از وی انتقام می گیرد و قلب به درد آمده اش را تسکین می دهد. ولی چون خداوند سبحان منزّه از این نقایص است، از این نظر «انتقام» وقتی به او - جلّ جلاله - نسبت داده شود، صرفاً به معنای «عقوبت» و کیفری است که بر اساس قانون «عدل» و وعده‌ی حقّی که خود داده است درباره‌ی مجرمین اجرا می فرماید.



(۱۳)

اَللّٰهُمَّ وَتَيْتْ فِى طَاعَتِكَ نَبِّئْنِىْ وَاحْكُمْ فِى عِبَادَتِكَ بَصِيْرَتِىْ وَوَفِّقْنِىْ
مِنْ اَلْاَكْمَالِ لِما تَعْمَلُ بِرَدِّكَ الْحَطَايا عَنِّىْ وَوَفِّقْنِىْ عَلٰى مِلَّةِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا تَوَقَّفَنِىْ

بارالها! و نیتم را در طاعت و فرمانبری ات تثبیت بفرما و بصیرت و
بینایی ام را در امر بندگی ات پابرجا و استوار بگردان و مرا به اعمالی
موفق بدار که به وسیله ی آنها چرک گناهان را از من بشویی و هنگام
وفاتم مرا به دین خود و آیین پیامبر خود محمد ﷺ بمیران.

شرح و توضیح:

نیت، روح عمل است!

نیت که عبارت از عزم و تصمیم قلبی انسان نسبت به انجام هر عملی است،
در واقع روح و حقیقت آن عمل محسوب می شود و به همین جهت، ملاک و
معیار در «جزا» نیز همان نیت و انبعاث^۱ قلبی انسان نسبت به اعمال می باشد که
اگر خالص از برای خدا باشد، دارای «ثواب» و موجب ارتقای درجات «قرب»
می گردد و اگر مشوب به اغراض نفسانی و انگیزه های دنیوی باشد، دارای ارزش

۱- انبعاث: برانگیختگی.

انسانی نبوده، احیاناً موجب انحطاط روح و استحقاق عقاب نیز می‌شود. چنانکه از رسول خدا ﷺ منقول است که:

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَلِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى. فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةٍ يَتَرَوَّجُهَا، فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ؛^۱

همانا [ارزش و آثار خیر و شر] اعمال بر حسب [صلاح و فساد] نیت‌ها و انگیزه‌هاست و هر کسی همان عایدش می‌شود که در نیتش بوده و او را به عمل واداشته است و لذا کسی که هجرتش [بر حسب نیت و انگیزه‌ی قلب] به سوی خدا و رسولش باشد [در مرحله‌ی عینیت و واقعیت عمل نیز] هجرتش به قرب خدا و رسولش خاتمه می‌یابد [و در پایان کار از قرب خدا و حشر با رسول ﷺ برخوردار می‌گردد] و کسی که هجرت و فعالیتش به خاطر این باشد که به شأنی از شئون دنیوی نایل آید و یا زنی را به زوجیت خود درآورد [در مقام نتیجه‌گیری از عمل نیز] هجرتش به همان چیز که به خاطر آن دست به هجرت زده است پایان می‌پذیرد [و جز یک مشت اشیای فناپذیر و پوچ، چیز دیگری عایدش نمی‌گردد].

حدیث مزبور از حیث «سند» در نظر دانشمندان حدیث‌شناس از احادیث «متواتر»^۲ به شمار آمده است^۳ و از لحاظ محتوا و اثرگذاری در پرورش «نیت» و

۱- جامع التعدادات، ج ۳، ص ۱۱۲ و المحجة البيضاء، ج ۸، ص ۱۰۳.

۲- حدیث متواتر در اصطلاح محدثین به حدیثی گفته می‌شود که نقل‌کنندگان آن هم از لحاظ کثرت و هم از نظر شرایط زمانی و مکانی و اوضاع و احوال دیگر به گونه‌ای باشند که به هیچ وجه احتمال توافق آنها بر کذب و جعل و دروغ داده نشود و نتیجتاً یقین بر صدور آن از معصوم حاصل شود.

۳- جامع التعدادات، ج ۳، ص ۱۱۲.

اصلاح عمل در رأس آن سلسله از مطالبی قرار گرفته که پیش از هر چیز آن را به فرزندانشان تعلیم می‌نموده و می‌گفتند آن، نصف علم است.^۱ یعنی آن علمی که سعادت آفرین است، نصفش مربوط به اصلاح نیت است و نصف دیگرش مربوط به انجام نفس «عمل». چه بسا عملی کوچک که نیت نیک، آن را بزرگ کرده و ارزشمندش می‌سازد و چه بسا عملی بزرگ که نیت بد آن را کوچک کرده و ارزش می‌اندازد و لذا پیشینیان صالح همانگونه که به آموزش «عمل» و حسن انجام آن اهمّیت می‌داده‌اند، بیش از آن مقدار به آموزش «نیت» و اصلاح آن می‌پرداخته‌اند.

سرّ اهمّیت نیت

تا حدّی نیز سرّ اهمّیت موقعیت «نیت» در باب «عمل» روشن است. زیرا تأثیر یک عمل خوب (مثلاً نماز) در سعادت انسان، نه از جانب خود آن «عمل» است، بلکه به سبب آن نورانیت و صفایی است که به دنبال «عمل» در روح آدمی پدید می‌آید و همچنان بر اثر تکرار آن عمل درجه‌ی نورانیت تشدید می‌گردد و در این شکی نیست که اینگونه اثرگیری نفس از عمل، وقتی محقق می‌شود که شخص عامل دارای نیتی پاک و خالص از تمام دواعی پست نفسانی بوده، صرفاً کار را برای رضای خدا انجام بدهد و گرنه تنها صورت و شکل «عمل» با قطع نظر از «نیت» دارای هیچ فایده‌ای نخواهد بود و کوچک‌ترین حرکتی در روح ایجاد نخواهد کرد و لذا عمل یک شخص ریاکار منافق، با عمل یک فرد مؤمن با اخلاص از نظر صورت ظاهر، یکسانند و چه بسا ممکن است عمل ریایی جالب‌تر هم باشد، ولی آنچه موجب امتیاز است که یکی را به عرش اعلای خدا می‌رساند و دیگری را به اسفل درکات جحیم پرتاب می‌نماید، «نیت» است.

از رسول خدا ﷺ منقول است:

مَنْ تَطَيَّبَ لِلَّهِ تَعَالَى، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ رِيحُهُ أَطْيَبُ مِنَ الْمُسْكِ وَ
مَنْ تَطَيَّبَ لِغَيْرِ اللَّهِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ رِيحُهُ أَثْنُنُ مِنَ الْجِيفَةِ؛^۱

هر کس خود را برای خدا معطر سازد، در روز قیامت در حالی که
خوشبوتر از مشک است وارد محشر می شود و هر کس خود را برای
غیر خدا معطر سازد، در روز قیامت در حالی که عفن تر از مردار
است وارد می شود.

«تَطَيَّبَ» و به کار بردن عطر چه از انسان با اخلاص متقی صادر شود و چه از
یک آدم خودنما و ریاکار، از جنبه‌ی صوری یک عمل بیش نیست. اما ملاحظه
می فرمایید که تفاوت در «نیت» در جوهر روح انسان بر اثر همان یک عمل چه
تنزل و ارتقایی به وجود می آورد که یکی را بهتر از مشک و دیگری را بدتر از
مردار می سازد و لذا امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ؛^۲

توقف بر عمل [تا اینکه] خالص شود، دشوارتر از عمل است.

آری؛ کار زیاد انجام دادن مشکل نیست؛ اما کاری با خلوص «نیت»
تحویل دادن کمرشکن است.

حکایتی در دشواری اخلاص

آورده اند مردی گفت: به عنوان جهاد و جنگ با کفار از خانه خارج شدم.
بین راه به مردی برخوردیم که توبره‌ای می فروخت. با خود گفتم بجاست که این

۱- جامع الشعادات، ج ۳، ص ۱۱۳.

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۶، ح ۴.

توبره را بخرم؛ هم در راه مورد استفاده‌ی خود قرار می‌دهم و هم به فلان محلّ که رسیدم می‌فروشم و از آن سودی نیز می‌برم. به هنگام شب در عالم رؤیا دیدم دو فرشته از آسمان فرود آمدند که اسامی مجاهدین را ثبت کنند. یکی به دیگری می‌گفت آن آدم برای تماشا آمده و آن یکی برای تجارت، دیگری به منظور خودنمایی و هکذا افراد دیگر به مقاصد دیگر؛ تا رسید به من و گفت: این مرد را هم بنویس که برای تجارت آمده است. دادم بلند شد که ای امان! به خدا قسم من سرمایه‌ای ندارم که تجارت کنم! برای جهاد و جنگ با کفار آمده‌ام! گفت: تو مگر آن توبره را نخردی که بفروشی و از آن سود ببری؟! من از شدّت ناراحتی شروع به گریه و زاری کردم و از روی جدّ التماس و تضرّع نمودم. گفت: پس این طور بنویس که به قصد جهاد آمده، امّا بین راه توبره‌ای هم خریده که از فروش آن سودی ببرد تا خداوند با وی چگونه رفتار نماید.^۱

وگرنه چه آید ز بی مغز پوست	عبادت به اخلاص نیت نکوست
توان خرج کردن بر ناشناس	اگر نقره اندوده باشد نحاس
که صراف دانا نگیرد به چیز	منه جان من آب زر در پیشیز
پدید آید که مس یا زرند	زر اندودگان را به آتش برند

سرّ خلود در بهشت و جهنّم

از امام صادق علیه السلام منقول است:

إِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ لِأَنَّ نِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ
خُلِدُوا فِيهَا أَنْ يُعْصُوا اللَّهَ أَبَدًا وَ إِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ
لِأَنَّ نِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ بَقُوا فِيهَا أَنْ يُطِيعُوا اللَّهَ أَبَدًا

۱- پند تاریخ، ج ۵، ص ۲۱۶، نقل از نزهة المجالس، ج ۱، ص ۴، با اندکی تصرف در عبارات از نگارنده.

فَيَا نَيِّتَاتِ خُلِّدْ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ؛^۱

همانا اهل آتش مخلّد و جاوید در آتش می‌باشند از آن جهت که
نیتشان در دنیا این بوده که اگر همیشه در دنیا باشند، همیشه معصیت
خدا نمایند و همچنین اهل بهشت، در بهشت از آن جهت مخلّدند که
در دنیا نیتشان آن بوده که اگر الی‌الابد در دنیا بمانند الی‌الابد در
اطاعت فرمان خدا باشند. بنابراین به سبب نیت است که این دسته و
آن دسته در بهشت و جهنّم مخلّد و جاوید می‌گردند.

سپس امام علیه السلام این آیه و گفتار خداوند تعالی را تلاوت فرمود:

قُلْ كُلُّ يَعْمَلْ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ...^۲

بگو هر کسی بر اساس شاکله‌اش کار می‌کند...

فرمود: «یعنی بر اساس نیتش».

اینجا هم ملاحظه می‌فرمایید که به بیان حدیث شریف، آنچه موجب شرف
و اعتلای جاودانه‌ی روح می‌گردد و انسان‌های بهشتی را مخلّد در سعادت
می‌سازد، نیت است و همچنین آنچه مایه‌ی انحطاط و پستی دائمی روح می‌باشد
و انسان‌های جهنّمی را برای همیشه در ذلّ و شقاء و عذاب باقی می‌دارد، «نیت»
است که عبارت از عزم بر ادامه و جاودان نمودن عمل است و گرنه نفس عمل که
محدود به دوران موقت عمر بوده است دوام و خلود «ثواب و عقاب» را باعث
نمی‌شود. حال، امام علیه السلام در این فراز از دعا از خدا می‌خواهد که بار الها! نیتم را در
راه طاعت دائم و ثابت و مستقر بفرما، آنگونه که عزم و تصمیم قلبی‌ام به اضطراب

۱- کافی، ج ۲، ص ۸۵، ح ۵.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۸۴.

و انحراف از مسیر عبودیت دچار نگردد و شرف «اخلاص» در عمل که همان بصیرت پایدار و بینش مستحکم و ثابت در امر عبادت است، از دستم نرود.

دل، بر اثر گناه آلوده و چرکین می شود

آشنایان با احوال «قلب» بر اساس اقتباس از انوار علوم آسمانی اولیای خدا ﷺ می گویند: دل انسان به حکم صفا و لطافت خاصی که در جوهر ذات خود دارد، تأثر سریع از ارتکاب گناه پیدا کرده و همچون صفحه‌ی آینه که بر اثر دم و نفَس آدمی تیره می شود تیره و تار می گردد و بالطبع از نشان دادن نور جمال حضرت حق آن چنان که در خور استعداد فطری اوست باز می ماند و سپس از تداوم عصیان و گناه آن تیرگی رو به تراکم و اشتداد می رود تا آنجا که بالکل از صلاحیت عرفان خدا و حبّ و طاعت وی می افتد و در این موقع است که حقایق مربوط به «خدا و آخرت» در نظر صاحب این چنین قلب، سست و بی اساس و غیر قابل اعتنا می آید و در دلش جز دنیا و شئون مربوط به دنیا چیز دیگری مستقر نمی گردد و مطلوب واقع نمی شود. همانگونه که قرآن حکیم می فرماید:

إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٠٠﴾ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٠١﴾ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ﴿١٠٢﴾ ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ ﴿١٠٣﴾ ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿١٠٤﴾

هرگاه آیات ما بر او خوانده می شود [در مقام تکذیب برآمده و] می گوید [این سخنان] افسانه‌های پیشینیان است [اقا نه] آن چنان نیست [که او می گوید؛ این سخنان افسانه نیست] بلکه آنچه انجام

می‌دهند [از جرایم و انواع گناهان] بر دل‌هایشان چرک و زنگ
نشانده است [دل‌ها بر اثر استمرار در گناه، چرکین و سیاه گردیده، از
قابلیت انعکاس نور حق و ایمان به حق دور افتاده است] هان، متوجه
باشید که آنان در آن روز [روز قیامت] از پروردگارشان در حجاب و
در پرده [و بی‌بهره و محروم] می‌گردند. آنگاه آنان به آتش دوزخ در
می‌آیند و سپس به آنها گفته می‌شود این است آنچه آن را دروغ
می‌پنداشتید و باورش نمی‌کردید.

از امام باقر علیه السلام منقول است:

مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بَيَضَاءٌ فَإِذَا أُذْنِبَ ذَنْبًا، خَرَجَ فِي
النُّكْتَةِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ. فَإِنْ تَابَ ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ وَإِنْ تَمَادَى
فِي الذُّنُوبِ زَادَ ذَلِكَ السَّوَادُ حَتَّى يُعْطَى الْبَيَاضَ. فَإِذَا تَعَطَّى
الْبَيَاضُ لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ^۱

هیچ بنده‌ای نیست مگر این که در قلبش نقطه‌ی سفیدی است [البته
روشن است که مراد از قلب، روح است و شاید مقصود از نقطه‌ی
سفید نیز همان فطرت صاف و درخشان انسان باشد که در مسیر
توحید و خداشناسی آماده‌ی تحویل فضایل روحی و اخلاق الهی
است] و هرگاه آن بنده گناهی مرتکب شود، نقطه‌ی سیاهی در آن
نقطه‌ی سفید ظاهر می‌گردد. حال، اگر توبه کرد [و پشیمان شد] آن
سیاهی زایل می‌شود و اگر مُصِرّ در گناه گردید و آن را مکرراً

مرتکب شد، آن نقطه‌ی سیاه ازدیاد و شدّت می‌یابد تا آن که تمام آن نقطه‌ی سفید را می‌پوشاند و همین که آن نقطه‌ی سفید در پوشش آن سیاهی رفت، دیگر صاحب آن قلب سیاه هرگز به خیر و سعادت بر نمی‌گردد و این همان فرموده‌ی خداوند عزّوجل است "کَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ" که نه! چنان نیست و قیامت افسانه نیست، بلکه خیانت و پلیدی گناهان بسان زنگار بر دل‌ها نشسته و آنها را از قابلیت اهندا و صلاحیت درک حقایق انداخته است.

شستشوی دل از چرک سیئات احتیاج به انجام حسنات دارد همانگونه که بر اثر ارتکاب گناه ظلمتی در قلب پدید می‌آید و آن را تیره و تاریک می‌سازد، همچنین بر اثر انجام طاعات و اِثّیان حسنات درخشش و نوری خاص در صفحه‌ی قلب به وجود می‌آید و آن را به میزان شدّت نوریت خود تنویر نموده و روشن می‌گرداند و هم‌چنان که صفحه‌ی آئینه که بر اثر دَم‌ها و نفس‌های پی‌درپی انسان تیره گشته است، تنها با قطع نفس به جلای اوّل خود بر نمی‌گردد، بلکه نیازمند به این است که با آب و حوله و صابون و وسایل دیگر از این قبیل به محو آثار آن نَفَس‌های گذشته و دیرین پرداخته شود تا از نو به جلای نخستین خود بازگردد، صفحه‌ی «دل» نیز علاوه بر خودداری از ارتکاب گناه و معصیت در آینده‌ی زمان، نیاز فعلی به تطهیر از قذارات متراکم از سیئات پیشین دارد تا مجدّداً جلا و صفای نخستین خویش را به دست آورده آماده‌ی ارتباط با حق گردد و راه این کار نیز انجام انواع «حسنات» و اقدام به انحاء «طاعات» است که به فرموده‌ی قرآن کریم:

...إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ...^۱

...حقیقت آن که حسنات آثار سیئات را برطرف می‌سازند...

و همچنین از رسول خدا ﷺ نقل شده است:

اتَّبِعِ السَّيِّئَةَ الْحَسَنَةَ تَمْحُهَا^۲

به دنبال گناه، حسنه بیاور که محوش کند.

و چه بهتر که تناسب بین هر گناه و آن حسنه‌ای که برای محو آثار گناه انجام می‌شود در نظر گرفته شود تا شدت نور آن، توانایی غلبه بر ظلمت حاصله از سیئه و زایل کردن آن را با سرعت و احیاناً با سهولت بیشتری دارا باشد و در واقع خوب است هر گناهی با حسنه‌ای که ضد آن گناه است پاکسازی شود؛ چنان که هر مرضی با دارویی که ضد آن مرض است به آسانی و با سرعت معالجه می‌گردد. مثلاً گناه گوش دادن به ساز و آواز حرام و شرکت در مجالس لهو با ثواب گوش دادن به صوت قرآن و شرکت در مجالس ذکر خدا و اولیای خدا جبران گردد؛ غیبت یک مؤمن با مدح و ثنا و ذکر فضایل وی در غیابش تلافی شود و گناه توهین به یک مسلمان با تجلیل و تکریم حضوری‌اش تدارک گردد و در این زمینه بالخصوص از برای «نماز» و فرائض یومیّه تأثیر بسیار عظیم و جالبی نشان داده شده است:

أَوَّلًا جمله‌ی «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» در آیه‌ی شریفه به دنبال دستور «نماز» آمده است که می‌فرماید:

وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ زُلْفَا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ

۱- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۱۴.

۲- جامع الشعادات، ج ۳، ص ۶۴، اول صفحه.

السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ^۱

نماز را در دو طرف روز و اوایل شب به پادار، زیر احسانات، سیئات را از بین می‌برند. این تذکری است برای آنها که اهل تذکرند. و با این بیان «نماز» صریحاً از مصادیق مسلم حسانات زایل کننده‌ی سیئات ارائه گردیده است.

و ثانیاً روایات عدیده‌ای در این باب از ائمه‌ی دین علیهم‌السلام رسیده است؛ از جمله امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل می‌فرماید که:

إِنَّمَا مَنَزَلَةُ الصَّلَاةِ الْخُمْسِ لِأُمَّتِي كَنَهْرٍ جَارٍ عَلَى بَابٍ أَخَذَكُمْ. فَمَا يَظُنُّ أَحَدُكُمْ لَوْ كَانَ فِي جَسَدِهِ دَرَنٌ ثُمَّ اغْتَسَلَ فِي ذَلِكَ الْتَّهْرِ خُمْسَ مَرَّاتٍ؟ أَكَانَ يَبْقَى فِي جَسَدِهِ دَرَنٌ؟ فَكَذَلِكَ - وَاللَّهِ - الصَّلَاةُ الْخُمْسُ لِأُمَّتِي^۲

همانا موقعیت نمازهای پنجگانه برای امت من مانند یک نهر جاری است که بر در خانه‌ی یکی از شما باشد. آیا چه گمان می‌برید؟ اگر کثافت و چرکی در تن او باشد، آنگاه او پنج بار خود را در میان آن نهر آب بشوید، دیگر آیا چرکی در بدن وی می‌ماند؟ [طبیعی است که نمی‌ماند] حال چنین است [به خدا سوگند] نمازهای پنجگانه برای امت من.

قریب به همین مضمون را امام باقر علیه‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل فرموده‌اند و در پایان آن چنین آمده است:

۱- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۱۴.

۲- تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه‌ی ۱۱۴ سوره‌ی هود و بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۲۲۰، پایین صفحه.

فَإِنَّ مَثَلَ الصَّلَاةِ كَمَثَلِ النَّهْرِ الْجَارِي. كُلَّمَا صَلَّى صَلَاةً كُفِّرَتْ
مَا بَيْنَهُمَا مِنَ الذُّنُوبِ؛^۱

نماز همچون نهر جاری است. هر نمازی که به جا آورده شود [بر اثر
آن] گناهایی که در مدت فاصله‌ی بین دو نماز [از شخص نماز گزار]
صادر شده است، تکفیر می گردد [در پوشش عفو قرار گرفته و آثار
شوم آن برطرف می شود].

تکّر لازم

به این نکته باید توجه داشت که تأثیر «حسنات» در زدودن آثار «سیئات» از
صفحه‌ی «دل» وقتی صحیح است که از فردی نادم و غیر مصرّ در امر گناه صادر
گردد. چنان که قرآن کریم اثرگذاری «استغفار» گنهکار را در حصول «غفران»
خدا مشروط به عدم اصرار بر گناه می داند و می فرماید:

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا
لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ
هُمْ يَعْلَمُونَ^۲ أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعَمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ؛^۳

و آنان که وقتی کار زشتی مرتکب شوند یا به خود ستم کنند، به یاد
خدا می افتند و برای گناهان خود طلب آمرزش می نمایند [و کیست
جز خدا که گناهان را ببخشد] و بر آنچه مرتکب شده اند اصرار
نمی ورزند با این که می دانند. آنها هستند که پاداششان آمرزشی

۱- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۷، ح ۳.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیات ۱۳۵ و ۱۳۶.

است از جانب پروردگارشان و بهشت‌هایی که نهرها از زیر [درختان] آنها در جریان است و جاودانه در آن می‌مانند و این چه پاداش نیکی است برای آنها که اهل عمل هستند.

و گرنه بدیهی است که روح طغیانگر مصرّ بر گناه از کجا و چگونه ممکن است نمازی که روح آن «ذکر خدا» و خضوع در پیشگاه خدا و خاصیت آن «نهی از فحشا» و زدودن آثار گناه و شستشو دادن «دل» از قذارت عصیان خداست از وی صادر شود؟ بلکه به عکس، اگر به چنین آدم طاغی اطمینان داده شود که گناهان شبش با خواندن نماز صبح آمرزیده می‌گردد و آلودگی‌های روزش با خواندن نماز مغرب برطرف می‌شود، طبیعی است که در این صورت او از نماز به جای کسب «نور» اکتساب «ظلمت» کرده و آن را به زعم خویش وسیله‌ی سبک کردن بار گناهان گذشته و تحصیل آمادگی بیشتر برای حمل گناهان آینده قرار می‌دهد. درست مانند آدم شکمخواره‌ای که از پرخوری مبتلا به درد شکم می‌گردد و آنگاه با سر کشیدن یک بطری نوشابه‌ی گازدار باد معده را بیرون می‌راند تا اندکی خالی گشته و از نو برای پر کردن از موادّ غذایی دیگر آماده شود.

حاصل آن که «حسنات» آنگاه آثار «سیئات» را از صفحه‌ی «قلب» برطرف می‌سازد و جان را شستشو می‌دهد که توأم با حالت ندامت از گناه باشد، نه قرین اصرار بر گناه که نقض غرض خواهد شد.

در تأیید مطلب به این حدیث توجّه فرمایید: ابوامامه که از اصحاب رسول خدا ﷺ است می‌گوید: در مسجد در محضر رسول اکرم ﷺ بودیم، مردی آمد و عرضه داشت: یا رسول الله، من گناهی کرده‌ام که مستوجب حدّ است؛ آن «حدّ» را بر من جاری کنید. رسول اکرم ﷺ فرمود: «هَلْ شَهِدْتَ الصَّلَاةَ مَعَنَا؟» آیا در نماز

با ما حاضر بودی، با ما نماز خواندی؟ گفت: آری یا رسول الله. فرمود: «فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ حَدَّكَ - أَوْ قَالَ: ذَنْبَكَ»؛ خداوند، حدّ تو را - یا فرمود: گناه تو را - بخشید.^۱ و همچنین در حدیث دیگری از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده که می فرماید: در مسجد با رسول الله صلی الله علیه و آله به انتظار نماز بودیم؛ مردی برخاست و گفت: یا رسول الله، من گناهی مرتکب شده‌ام. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از وی رو برگردانید؛ تا پس از این که آن جناب از نماز فارغ شد، دوباره آن مرد از جا برخاست و همان گفتار را مکرر نمود. این بار، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

أَلَيْسَ قَدْ صَلَّيْتَ مَعَنَا هَذِهِ الصَّلَاةَ وَ أَحْسَنْتَ لَهَا الطُّهُورَ؛

آیا نه مگر این نماز را با ما خواندی و از برای آن به خوبی تحصیل وضو کردی؟

گفت: آری. فرمود:

فَإِنَّهَا كَفَّارَةٌ ذَنْبِكَ؛ همان نماز، کفّاره‌ی گناه توست.

از این دو حدیث - چنان که واضح است - استفاده می شود که آن دو فرد گنهکار از روی «ندامت» به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده‌اند و نمازشان نماز صادر از قلب «ندام» بوده و از اینرو کفّاره‌ی گناه و موجب غفران خدا شده است. آری:

...إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ؛^۳

...خدا، تنها از صاحبان تقوا و پرهیزگاران [عملی را] می پذیرد.

و بدیهی است که اصرارکنندگان بر گناه از زمره‌ی پرهیزکنندگان از گناه

۱- تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه‌ی ۱۱۴ سوره‌ی هود.

۲- همان.

۳- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۲۷.

نمی‌باشند و این نکته سزاوار است در مورد تمام «حسَنات» مدّ نظر باشد تا هرگز عملی که به صورت ظاهر نیک است و حَسَن، مایه‌ی غرور انسان نگردد و آدمی یک عمر، آلوده و ظلمانی به خیال این که پاک و منوّر شده است زندگی نکند و سرانجام فریادش به «یا وَیْلَتَا» و «یا حَسْرَتَا» بلند نشود و لذا امام سجاد علیه السلام در این قسمت از دعا از خدا می‌خواهد که مرا به اعمالی موفق بدار که وسیله‌ی شستشوی «دل» از چرک گناهان گردد.

وَوَقَّيْنِي مِنَ الْأَعْمَالِ لِمَا تَغْسِلُ بِهِ دَنَسَ الْخَطَايَا عَنِّي؛

بکوشیم که مسلمان بمیریم

خوف از «سوء خاتمه» یعنی ترس از بدی پایان عمر، از مسائلی است که دل‌های کُملین از بندگان صالح را می‌لرزاند و لایزال آنها را به حال ابتهال و تضرّع به درگاه خدا و می‌دارد و از خدا می‌خواهند که به هنگام ارتحال از دنیا و هَجَمه‌ی سلطان «مرگ» و افتادن در گرداب پرموج بلا، آنها را به پناه لطف خود درآورده، از انحراف در «عقیده و ایمان» نگهشان بدارد که گفته‌اند:

النَّاسُ كُلُّهُمْ هَلَكِي إِلَّا الْعَالِمُونَ وَالْعَالِمُونَ كُلُّهُمْ هَلَكِي إِلَّا
الْعَامِلُونَ وَالْعَامِلُونَ كُلُّهُمْ هَلَكِي إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَالْمُخْلِصُونَ
عَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ؛^۱

مردم، همه در مسیر هلاکتند مگر عالمان [به احکام خدا] و عالمان،
همه در مسیر هلاکتند مگر عمل‌کنندگان [به احکام خدا] و

۱- جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۳۹؛ در مصباح الشریعه، باب ۷۶ نیز قریب به این مضمون آمده است. در پاورقی جامع السعادات، صفحه‌ی مزبور از مجموعه‌ی وِزَام نقل شده که حدیث فوق از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است. در المحجّة البیضاء، ج ۷، ص ۳۰۳ نیز بدون اسناد آمده است.

عمل کنندگان، همه در مسیر هلاکتند مگر مُخلصان [در امر بندگی که انگیزه‌ای در عمل جز رضای حق ندارند] و مخلصان نیز بر لب پرتگاهی عظیم و خطرناک قرار گرفته‌اند.

این مضمون در حدیث آمده است که:

الْمَرْءُ يَمُوتُ عَلَى مَا عَاشَ عَلَيْهِ وَيُخْشَرُ عَلَى مَا مَاتَ عَلَيْهِ؛^۱

انسان در طول عمر دنیوی‌اش به هرگونه که زندگی کرده و هر صورت خاصی که به قلبش داده است، در لحظه‌ی مرگ با همان صورت قلبی خویش می‌میرد و انتقال به عالم برزخ پیدا می‌کند و به هنگام حشر نیز به همان صورت قلبی موقع مرگ از قبر برمی‌خیزد و در موقف عرض عمل حاضر می‌شود.

کسی که عشق به «دنیا» و لذّات آن در دلش نشسته و حبّ شأنی از شئون دنیا راسخ در جانش شده است، در لحظه‌ی مرگ همان معشوق و محبوب دنیوی در نظرش مجسم می‌گردد و دل او را از جا کنده و سرگرم خودش می‌سازد و در همان حال که قلبش متعلّق به «دنیا» و آویخته‌ی به «محبوب دنیوی» است؛ قبض روح می‌شود؛ یعنی - العیاذ بالله - رو به دنیا و پشت به «خدا» می‌میرد. «اللّهُمَّ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ ذَلِك»؛ آری؛ آدمی که یک عمر زندگی کرده و همه‌اش سر به پایین و رو به دنیا و پشت به خدا بوده است، دم مردن نیز به همین حال می‌میرد و موقع حشر هم به همین حال محشور می‌شود که سر به پایین و رو به دنیا و پشت به خداست:

وَلَوْ تَرَىٰ اِذِ الْمُرْجُوْنَ نَاكِسُوْا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ...؛^۲

ای کاش ببینی آن حالتی را که تبهاران نزد پروردگارشان سر بریزند...

۱- جامع الشعادات، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲- سوره‌ی سجده، آیه‌ی ۱۲.

كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ^۱

آنها آن روز از پروردگارشان در حجابند [و از عنایات وی محرومند].

مقایسه‌ای بین مشاهدات عالم خواب و عالم مرگ

حالت «خواب» موقع بروز و ظهور مایه‌های انسان است؛ یعنی آنچه آدمی در بیداری به آن تعلّق و دلبستگی دارد در خواب نیز همان را مشاهده کرده، با آن دمساز می‌گردد. کودک شیرخوار، خواب پستان می‌بیند و بچه‌ی دلبسته‌ی به بازی، در خواب بازیچه و اسباب بازی مشاهده می‌کند. امّا نوجوان، در بحران هیجان غریزه‌ی جنسی خوابی می‌بیند که با دامن آلوده از خواب برمی‌خیزد. به همین گونه موقع «مرگ» نیز هنگام بروز و ظهور مایه‌های یک عمر آدمی است. جان انسان در طول عمر دنیا هر مایه‌ای که به دست آورده و قلبش به هر چه وابستگی داشته است، شب اوّل قبر و در عالم برزخ با همان دمساز و همراز خواهد گشت.

آری لحظه‌ی مرگ است که آدمی از خواب چهل ساله و هفتاد ساله‌ی خود می‌پرد و در آن حال یا دامن خود را آلوده و عَفِن می‌یابد و یا از بستر برزخی‌اش بوی گل و لاله و ریحان می‌بوید:

فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿۱۵﴾ فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ ﴿۱۶﴾ وَ أَمَّا
إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿۱۷﴾ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ
الْيَمِينِ ﴿۱۸﴾ وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ ﴿۱۹﴾ فَنُزُلٌ مِنْ
حَمِيمٍ ﴿۲۰﴾ وَ تَصْلِيَةٌ جَهِيمٍ^۲

حال اگر او [متوفّا] از مقرّبان درگاه است، آسایش از هر نوع محنت و

۱- سوره‌ی مطفّفين، آیه‌ی ۱۵.

۲- سوره‌ی واقعه، آیات ۸۸ تا ۹۴.

نیل به هرگونه لذّت و باغ و بهشت پر از نعمت در انتظار اوست و اما اگر از تکذیب کنندگان گمراه است، پذیرایی از وی به وسیله آب جوشان و افکندن وی در آتش شعله‌ور جزای اوست.

سرّ دستورات عبادی از نماز و ذکر و دعا چیست؟

سرّ اینکه روز و شب به ما دستور نماز داده‌اند و ادعیه و اذکار فراوان در فواصل اوقات و حالات مختلف برای ما مقرر فرموده‌اند، همین است که خواسته‌اند رابطه‌ی روحی بین ما و خدا که آفریننده‌ی حیات است و مُعطی کلّ کمال، برقرار سازند.

آری، منظور اصیل از این همه دستورالعمل‌ها و برنامه‌های گوناگون عبادی این است که در جوّ عبادت مستمرّ و تذکّر دائم پرده‌های غفلت را یکی پس از دیگری از صفحه‌ی جان ما بردارند و لحظه به لحظه بر درجه‌ی آشنایی ما با خدای جهان بیفزایند و بیگانگی را تبدیل به یگانگی کرده و ما را در زمره‌ی مقربین درآورند و آنگاه ما را از اینجا ببرند تا مراحل بعدی حیات ما قرین خیر و سعادت گردد. چه آنکه درجات سعادت در مراحل «عُقباً» منوط به درجات آشنایی با خدا در همین دنیا است و اولیای حق از خوف کمبود آن درجات در طول حیات دنیوی شان ناله‌ها داشته‌اند و بی‌قراری‌ها می‌نموده‌اند و می‌گفته‌اند:

هَبْنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ
فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ؛^۱

چنین به حساب آور مرا ای خدا و ای مولای من که بر عذاب تو صبر کردم، ولی چگونه بر فراق تو صبر کنم؟

۱- قسمتی از دعای کمیل است.

عارفان و زاهدان نیز از خوف «سوء خاتمه» دائماً در وحشت و اضطراب به سر برده، لایزال از خدا می‌خواهند که: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا»؛

دو حکایت در سوء خاتمه

آورده‌اند مردی بَقَالَ به هنگام احتضارش هر چه می‌گفتند بگو: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. می‌گفت: شش، پنج، چهار! و الفاضلی را که در مدّت عمرش با آنها مأنوس بود و نشان دهنده‌ی سود و زیان کاسبی‌اش بود، دَمِ مردن به زبان می‌آورد و از خدا و شهادت بر وحدانیت او غافل بود.^۱

مرد دیگری که بر اثر پیش آمدی، دل به حُبّ زنی بسته و درباره‌ی وی شعری گفته بود، پیوسته به او می‌اندیشید و زیر لب مترنّم به آن شعر می‌شد و آرزوی وصل او می‌نمود. هنگامی که مرگش فرا رسید، دمِ جان دادن نیز آن بینوا به فکر آن زن زیبا بود و به جای «شهادتین» و التجا به درگاه خدا، همان شعر را می‌خواند و آرزوی وصل او می‌کرد تا جان سپرد. آری او به هنگام مردن، به جای گفتن شهادتین این شعر را می‌خواند:

يَا رَبِّ قَائِلَةٍ يَوْمًا وَقَدْ تَعَبْتُ أَيْنَ الطَّرِيقُ إِلَى حَمَامٍ مُنْجَابٍ

ای چه خوش یاد آن روزی که آن زن، خسته بود و می‌گفت: راه

حَمَامٍ مُنْجَابٍ از کجاست؟^۲

اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَدِيلَةِ عِنْدَ الْمَوْتِ؛^۳

پس بر انسان «عاقل» است که تا فرصت عمر باقی است دل و جان خود را

۱- اسرار الصلاة حاج میرزا جواد آقا ملکی رحمته الله، ص ۱۵۳.

۲- پند تاریخ، ج ۲، ص ۲۱۴، نقل از کشکول شیخ بهایی، ج ۱، ص ۲۴۸.

۳- خدایا به تو پناه می‌بریم از اینکه به هنگام مرگ، ایمانمان عدول کند.

متناسب با «لقاء و رضوان» خدا بسازد تا در برزخ و عقاب هم با همان حقایق عالیه‌ی الهیه سازگار گردد و «نُزُلش»^۱ همان باشد و لذا این ندای هشدار دهنده‌ی قرآن را به تمام وجود خود باید بشنویم که می‌گوید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ^۲

هان ای باورداران! آنچنان که حقّ تقوای خداست، از خدا پروا کنید و [بکوشید تا] از دنیا جز به حالت اسلام بیرون نروید [تا پایان عمر از گوهر ایمان و اسلام خویش پاسداری بنمایید].

در دعای مورد شرح می‌بینیم که امام سجّاد علیه السلام از خدا می‌خواهد:

تَوَفَّنِي عَلَىٰ مِلَّتِكَ وَ مِلَّةِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا تَوَفَّيْتَنِي؛

[بار خدا یا] هنگام وفاتم مرا به دین خود و آیین پیامبر محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بمیران.



۱- نُزُل نوشتنی یا خوراکی است که به عنوان پذیرایی از میهمان آورده می‌شود. در آیه‌ی ۵۶ سوره‌ی واقعه آمده است: «هَذَا نُزْلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ».

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۰۲.

(۱۴)

اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ فِي مَقَامِي هَذَا مِنْ كَبَائِرِ ذُنُوبِي وَصَغَائِرِهَا.
وَبِوَاطِنِ سَيِّئَاتِي وَظَوَاهِرِهَا، وَسَوَالِفِ زَلَّاتِي وَحَوَادِثِهَا، تَوْبَةً مِنْ لَا يَحْدِثُ
نَفْسُهُ بِمَعْصِيَةٍ وَلَا يَضْمُرُ أَنْ يَعُودَ فِي خَطِيئَةٍ.

بارالها! من در این مقام خود [که مقام توبه و استغفار و تذلل در
پیشگاه اقدس حضرت رب است] به سوی تو باز می گردم و توبه
می کنم از گناهان بزرگ و گناهان کوچکم و [از] زشت کاری های
پوشیده و آشکارم و [از] لغزش های گذشته و تازه ام، مانند بازگشت
توبه کاری که [از شدت انزجار و نفرت از گناه] خاطره ای هیچ
معصیتی [از معاصی] را به طور حدیث نفس و تصور ذهنی نیز از
صفحه ی قلبش نمی گذراند و فکر بازگشت به هیچ خطایی [از
خطایا] را به ضمیر و باطنش راه نمی دهد.

شرح و توضیح:

معنای «توبه» و حقیقت آن

در مفردات راغب آمده است که:

التَّوْبُ: تَرْكُ الذَّنْبِ عَلَى أَجْمَلِ الْوُجُوهِ وَهُوَ ابْتِلَاعُ وَجْهِهِ
الْإِعْتِدَارِ. فَإِنَّ الْإِعْتِدَارَ عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ: إِمَّا أَنْ يَقُولَ الْمُعْتَذِرُ:

لَمْ أَفْعَلْ؛ أَوْ يَقُولُ: فَعَلْتُ لِأَجْلِ كَذَا؛ أَوْ: فَعَلْتُ وَ أَسَأْتُ وَ قَدْ أَقْلَعْتُ وَ لَا رَابِعَ لِدَلِيلِكَ وَ هَذَا الْأَخِيرُ هُوَ التَّوْبَةُ.
وَ التَّوْبَةُ فِي الشَّرْعِ، تَرْكُ الذَّنْبِ لِقُبْحِهِ وَ النَّدَمُ عَلَى مَا فَرِطَ مِنْهُ وَ الْعَزِيمَةُ عَلَى تَرْكِ الْمُعَاوَذَةِ وَ تَدَارُكُ مَا أَمْكَنَهُ أَنْ يَتَدَارَكَ مِنَ الْأَعْمَالِ بِالْإِعَادَةِ. فَمَتَى اجْتَمَعَتْ هَذِهِ الْأَرْبَعُ، فَقَدْ كَمُلَ شَرَايِطُ التَّوْبَةِ؛^۱

تَوْب [که عبارت دیگر توبه است] به معنای ترک گناه است،^۲ به زیباترین صورت و آن رساترین وجوه معذرت خواهی است. زیرا عذر خواستن بر سه گونه است: یا آن که شخص معذرت می گوید: فلان کار را نکرده ام؛ یا می گوید: آن کار را کرده ام، ولی منظورم از آن کار، چنین و چنان بوده است؛ یا آن که می گوید: آن کار را کرده ام، ولی بد کرده ام و دیگر نخواهم کرد و قسم چهارمی برای عذر خواهی متصور نیست و این قسم آخر همان توبه است و توبه در لسان شرع، عبارت است از ترک گناه به خاطر زشتی آن و پشیمانی بر آنچه در گذشته واقع شده است و تصمیم بر ترک بازگشت به آن گناه در آینده و جبران نمودن اعمال متروکه ای که از طریق اعاده قابل جبران است و هرگاه این چهار مطلب با هم مجتمع شوند، تمام شرایط توبه حاصل می شود.

۱- مفردات، مادی توب، ص ۷۵.

۲- احتمال این نیز می رود که «توبه» در لغت به معنای مطلق رجوع باشد بدون قید «گناه» (چنان که سید علیخان صاحب ریاض السالکین نیز همین نظر را دارد) و در این صورت تمام استعمالات آن بدون ارتکاب «تجاوز» صحیح خواهد بود و گرنه باید در بعض موارد استعمال آن قائل به «مجاز» باشیم.

در بعضی از کتب اخلاق^۱ آمده است که حقیقت «توبه» مجموعه‌ی مرکبی است از سه امر مرتّب؛ بدین معنا که هر یک به دنبال دیگری تحقّق می‌یابد و به طور ترتّب لاحق بر سابق حاصل می‌شود و آن سه امر عبارتند از: «علم، حال و عمل».

یعنی اوّل لازم است انسان گنهکار آگاه گردد و «علم» و یقین قطعی پیدا کند که گناهان نسبت به روح و جان بشر همچون سُوم مُهلکند؛ آنچنان که بر اثر رسوخ در جوهر جان، ریشه‌ی سعادت و حیات جاودانه‌ی انسان را می‌سوزانند و شقاوت بی‌پایان و هلاک دائم به بار می‌آورند.

طبیعی است که به دنبال چنین آگاهی و علم و توجه، «حال پشیمانی و ندامت» در دل مجرم به وجود می‌آید و سخت او را نگران و هراسان می‌سازد؛ تا آنجا که احیاناً از تصوّر آن خطر عظیم بر خود می‌لرزد و بی‌اختیار آه و ناله و افغان سر می‌دهد و طبعاً به دنبال این حال وحشت، تصمیم بر علاج و دفع بلا می‌گیرد و با اهتمام شدید، دست به عمل می‌زند و در مقام «عمل» نیز به سه زمان عطف توجه می‌کند؛ حال، گذشته و آینده.

و اما نسبت به زمان حال، اقدام به کفّ نفس و خودداری از گناه می‌نماید و نسبت به آینده جدّاً عازم بر ترک بازگشت به گناه می‌گردد و راجع به «گذشته» جبران مافات می‌نماید. یعنی عبادات فوت شده‌ی خدا را قضا می‌کند و حقّ النّاس را اعمّ از مالی و جانی و عرضی در حدّ امکان به تصفیه‌اش می‌پردازد و در تأمین رضای ذوی الحقوق می‌کوشد و اگر احیاناً گناهی غیر این دو قسم بین خود و خدا دارد، از صمیم قلب استغفار کرده و از خداوند غفّار استدعای عفو و مغفرت می‌نماید.

برخی دیگر از علمای اخلاق می‌گویند: حقیقت «توبه» همان حال نَدَم و پشیمانی^۱ است. منتها بدیهی است که این حال «نَدَم» از «علم» به ضرر گناه حاصل می‌شود و آنگاه از آن اقدام عملی به ترک گناه و جبران مافات تولید می‌گردد و نتیجتاً «علم» به منزله‌ی مقدمه‌ی «توبه» و «عمل» هم مانند میوه و محصول آن می‌باشد^۲ و شاید اشاره به همین معنا باشد گفتار رسول خدا ﷺ که فرموده است: «الْندَمُ تَوْبَةٌ»؛^۳ ندامت توبه است و همچنین گفتار امام باقر علیه السلام که می‌فرماید: «كَفَى بِالْندَمِ تَوْبَةً»؛^۴ در تحقق توبه همین بس که پشیمانی از گناه حاصل شود.

شرایط توبه از بیان امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام

شخصی در حضور امام امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: «اسْتَغْفِرُ اللَّهَ»؛ از خدا آمرزش می‌طلبم. آن حضرت (در مقام بیان شرایط «استغفار») صحیح و توبیخ بر تلفظ عاری از تفکر فرمود:

تَكَلَّتْكَ أُمُّكَ! أَتَدْرِي مَا الْإِسْتِغْفَارُ؟

مادرت عزادارت شود،^۵ آیا می‌دانی استغفار چیست؟

(یعنی اگر واقف به حقیقت استغفار بودی، هرگز لب به تلفظ خالی از

۱- المحجة البيضاء، ج ۷، ص ۵.

۲- جریان ترتب امور سه‌گانه (علم و حال و عمل) اختصاص به «توبه» ندارد، بلکه تمام مقامات دینی از: صبر و شکر و توکل و تسلیم و... دارای همین جریان می‌باشند.

۳- جامع التعادات، ج ۳، ص ۵۱.

۴- کافی، ج ۲، ص ۴۲۶، ح ۱.

۵- جمله‌ای که در لسان عرب در مقام توبیخ کسی گفته می‌شود و مقصود از آن این است که بمیری بهتر از این است که بمانی و این چنین گفتار یا کردار بی ثمری از تو صادر شود (لسان العرب، ماده‌ی نکل).

محتوای آن نمی گشودی) سپس فرمود:

إِنَّ إِلَّا اسْتَغْفَرَ دَرَجَةً الْعِلِّيْنَ، وَهُوَ اسْمٌ وَقَعَ عَلَى سِتَّةٍ مَعَانٍ:
أَوَّلُهَا: النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعُودِ إِلَيْهِ
أَبَدًا وَالثَّالِثُ: أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ
أَمْلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ وَالرَّابِعُ: أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ
عَلَيْكَ ضَيِّقَتَهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا وَالخَامِسُ: أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ
الَّذِي نَبَتَ عَلَى الشَّحْتِ فَتُذَيِّبَهُ بِالْأَحْزَانِ حَتَّى تُلَصِّقَ الْجِلْدَ
بِالْعَظْمِ وَيَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ وَالسَّادِسُ: أَنْ تُذِيقَ الْجِسْمَ أَلَمَ
الطَّاعَةِ كَمَا أَذَقْتَهُ حَلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ؛^۱

همانا استغفار درجه و منزلت عالی مقامان و بلند مرتبه های عالم است و آن نامی

است که به شش معنا^۱ یا به معنایی که مشتمل بر شش شرط است [اطلاق می شود:

اول: پشیمانی از گناه های گذشته. دوم: تصمیم بر ترک بازگشت به
آن گناهان برای همیشه. سوم: این که حقوق خلق را بپردازی،
آنگونه که به هنگام لقای خدا خالی از هرگونه دنباله ی ناگوار [از
جانب مردم] باشی. چهارم: آنکه فرائض و تکالیف واجبی را که در
گذشته به جا نیاورده ای [یا به صورت فاسد و باطل به جا آورده ای]
مورد توجه خویش قرار دهی و آنها را چنان که شایسته است انجام
بدهی. پنجم: این که [با اتمام شدید در پرهیز از حرام] آن چنان
بکوشی که بر اثر حزن و اندوه [بر تبهکاری های گذشته و عواقب
شوم آینده] گوشت [تنت] را که از حرام روییده است ذوب نمایی؛

۱- شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، باب الحكم، حکمت ۴۰۹.

بدینگونه که پوست به استخوان بچسبد و بین آنها گوشت تازه
بروید^۱ و ششم: آن که رنج طاعت [حق] را به تن بچشانی، چنان که
شیرینی معصیت را به آن چشانده‌ای. آری آنگاه [که این شرایط
تحقق یافت] می‌گویی: استغفر الله [این استغفار، استغفاری صادق و
توبه‌ای کامل است].

گناه و مضرات آن

بنابراین ضروری است که آدمی بیش از هر چیز ضرر و زیان گناه را
بشناسد تا در مقام علاج و ریشه کن نمودن آن برآید. چه آنکه واضح است، انسان
وقتی پی برد و آگاه شد که غذایی که خورده است ماده‌ی سمّی مهلک بوده و
اگر ساعاتی چند تأخیر در علاج کند تمام امعاء و احشائش متلاشی گشته و
سرانجام به وضع فجیع و دردناکی خواهد مُرد طبعاً ندامتی سخت هراس‌انگیز از
خوردن آن غذا در جانش پدید می‌آید و آنگاه با شتاب و اضطراب تمام به
تخلیه‌ی معده از آن ماده‌ی شوم می‌پردازد.

۱- توضیح و تقریب: بنا بر آنچه دانشمندان زیست‌شناس می‌گویند تمام اجزای بدن انسان علی‌الدوام و تدریجاً در
حال تبدّل و تعویض می‌باشند. یعنی در طول مدّت هفت یا هشت سال اجزای بدن از گوشت و پوست و استخوان و
سُلُول‌ها و اعصاب عموماً به فرسودگی گراییده و از بین می‌روند و جای خود را به اجزای تازه‌ای از جنس خود می‌دهند و
البته این جریان «تعویض و نوسازی» اجزای بدن لازمه‌ی قه‌ری و طبیعی قانون «تغذیه» و جذب و دفع می‌باشد. یعنی
آن دستگاهی که مدام موادّ غذایی از خارج جذب نموده و سپس صرف و دفع می‌کند طبیعی است که قه‌راً در جریان
مستمّر پاکسازی و نوسازی قرار خواهد گرفت. بنابراین محتمل است که این قسمت از کلام امام علیه‌السلام بر همین
مطلب بوده و کنایه از لزوم «تداوم» در امر پرهیز از حرام باشد. یعنی انسان مجرم «تائب» باید در مقام تصفیه و تطهیر
قلب و جان خویش از قذارت گناه، آن قدر از حرام‌خواری و جذب موادّ غذایی نامشروع اجتناب ورزیده و در عوض به
تغذی از موادّ غذایی طیب بپردازد تا تمام آن گوشت‌های پدید آمده از حرام بر اساس قانون تعویض و نوسازی تن از
بین برود و جای آن گوشت تازه از موادّ حلال بروید.

در مورد گناه نیز ابتدا باید به مفسد عظیم و آثار هلاک‌انگیز آن پی برده، از لسان اولیای حق بشنود که عصیان و طغیان بر خدا چه عواقب شوم و درد و رنج‌های بی‌پایان به بار می‌آورد و آدمی را از چه نعمت‌ها و بهجت‌های غیر قابل وصف محروم می‌گرداند تا جدّاً به مهلک بودن گناه علم و یقین قطعی پیدا کرده و راستی احساس خطری فوق‌العاده عظیم بنماید.

حال اینجا ما به اندکی از بسیار آن هشدارهای بزرگان دین اشاره می‌کنیم و نور «هدی» از خدا می‌طلبیم. از امام صادق علیه السلام منقول است:

كَانَ أَبِي عليه السلام يَقُولُ مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ. إِنَّ الْقُلْبَ لِيُوقِعَ الْخَطِيئَةَ؛ فَمَا تَزَالُ بِهِ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيَصِيرَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ^۱

پدرم [امام باقر علیه السلام] می‌فرمود: هیچ چیز برای قلب زیان‌بخش‌تر از گناه نیست.^۲ چه آن که قلب با گناه می‌آمیزد و لایزال آن خطیئه [و] اشباه آن با حلاوت و شیرینی خود [در دل اثر می‌گذارد تا آن که] مسيطر بر قلب می‌گردد و آخر الامر وجهی اعلای او را تبدیل به وجهی اسفل می‌کند [و وارونه‌اش می‌سازد].

یعنی قلب آدمی که بر حسب طبع اولی چهره‌اش رو به خدا و مستعد عروج به عالم بالا و نیل به درجات رفیعی قرب حضرت حق است، بر اثر گرایش به خطیئات، تغییر قیافه می‌دهد و وجهه‌اش وجهی دنیاطلبی و باطل‌خواهی می‌شود

۱- کافی، ج. ۲، ص. ۲۶۸.

۲- چون ممکن است بسیاری از مباحث و بلکه برخی از بیماری‌ها و حزن و اندوه‌ها و انحاء خواطر نفسانی نیز در دل تیرگی و فساد ایجاد کند، از این نظر امام علیه السلام فساد‌انگیزی گناه را در دل بیش از سایر موجبات ارائه نموده است و با صیغه‌ی «تفضیل» بیان فرموده است (مرآة العقول، ج. ۹، ص. ۳۹۶)

و همش ممحّض در رسیدن به آرزوهای پست نفسانی می گردد و این همان راهی است که منتهی الیه آن، بنا به فرموده قرآن کریم کفر و تکذیب آیات خدا و استهزا به حقایق آسمانی خواهد بود که می فرماید:

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ^۱

سپس آنان بد کردند [در ارتکاب گناه اصرار ورزیدند] دچار عاقبتی بدتر شدند و آن این که آیات خدا را تکذیب نمودند و آنها را به استهزاء گرفتند.

و همچنین از امام صادق علیه السلام نقل شده است که:

يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّ أَذْنِي مَا أَصْنَعُ بِالْعَبْدِ إِذَا آثَرَ شَهْوَتُهُ عَلَى طَاعَتِي أَنْ أَحْرِمَهُ لَذِيذَ مُنَاجَاتِي^۲؛

خداوند تعالی می فرماید: بنده وقتی خواهش نفسانی خود را بر طاعت من ترجیح دهد، کمترین کاری که [به عنوان کیفر عصیان] درباره وی انجام می دهم این است که او را از لذت مناجات خودم محروم می سازم.

و نیز از آن حضرت منقول است:

إِنَّ الرَّجُلَ يُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُحْرَمُ صَلَاةَ اللَّيْلِ وَ إِنَّ الْعَمَلَ السَّيِّئَ أَسْرَعُ فِي صَاحِبِهِ مِنَ السَّكِينِ فِي اللَّحْمِ^۳؛

هر آینه، انسان مرتکب گناه می شود و در نتیجه از نماز شب محروم

۱- سوره روم، آیه ۱۰.

۲- جامع السعادات، ج ۳، ص ۴۸.

۳- کافی، ج ۲، ص ۲۷۲، ح ۱۶.

می‌گردد و حقیقت آن که سرعت تأثیر کار بد در [روح و جان] صاحب آن عمل [از نظر محروم ساختن وی از ادراکات معنوی] بیشتر است از سرعت تأثیر کارد برنده در گوشت.

چگونگی تأثیر قلب از عمل

شاید افرادی این چنین بیندیشند که اعمال آدمی از سخن گفتن و نگاه کردن و استماع سخن نمودن و افعال دیگری از این قبیل که از اعضا و جوارح صادر می‌شود، یک سلسله حرکات زوال‌پذیری هستند که موجود می‌شوند و معدوم می‌گردند و اثری از آنها در حومه‌ی وجود انسان باقی نمی‌ماند تا عکس‌العمل زشت و زیبایی به‌وجود بیاورد.

ولی حکما و صاحب نظران در مسائل عقلی در مباحث مربوط به انسان می‌گویند ارتباطی بسیار عمیق میان جسم و روح انسان برقرار است که به واسطه‌ی آن، فعالیت‌های روحی در بدن مؤثر است و فعالیت‌های بدنی هم در روح اثر می‌گذارد. آن چنان که هر گفتار و کرداری که از آدمی صادر شود، اثر و نقشی از آن در صفحه‌ی روح و لوح جان ظاهر می‌شود و در صورت تکرار آن کار، اثر روی اثر و نقش روی نقش می‌آید و تدریجاً حالتی راسخ و نافذ در صفحه‌ی قلب می‌شود که در اصطلاح علمی آن حالت راسخ در قلب را «ملکه‌ی نفسانیه» می‌گویند و این ملکه در نتیجه‌ی اشتداد^۱ به حدّی می‌رسد که خود جوهری دارای اثر می‌شود.

۱- اشتداد: شدّت یافتن.

یک مثال ساده

شما اگر قطعه زغالی را در مجاورت آتش قرار بدهید، حرارت اندکی از آتش به زغال می‌رسد. این حرارت در ابتدا بسیار ناچیز است به طوری که اگر دست به زغال حرارت گرفته بزنید، اصلاً احساس گرمی نمی‌کنید. ولی مدتی که گذشت و حرارت‌های پی‌درپی به زغال رسید، حرارت در جسم زغال شدت پیدا می‌کند و راسخ در جرم آن می‌شود و کم‌کم می‌بینید روی زغال گل انداخت و قرمز شد و سرخ شد و آن سرخی رو به شدت رفت و عاقبت آن زغال صورت آتش به خود گرفت و یک قطعه آتش گداخته‌ای شد که خود منشأ حرارت و سوزندگی گردید و اکنون به هر جسمی برسد آن را می‌سوزاند. به همین منوال است آثاری که از رفتار و گفتار انسان در صفحه‌ی جانش پیدا می‌شود و در نتیجه‌ی تکرار عمل آن اثر شدیدتر می‌گردد تا آن که تمام صفحه‌ی قلب را پر می‌کند و آدمی در آن موقع است که یا همچون فرشته‌ی آسمانی موجودی پاک و درخشان می‌شود و منبع افکار و اعمال پاک و یا مانند دیوی پلید و خطرناک می‌گردد و منشأ اندیشه‌های زشت و اعمال ناپاک. *أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ هَذَا.*

خلاصه آن که قلب انسان مصرّ بر گناه آن چنان مسمومیت معنوی پیدا کرده و در آستانه‌ی مرگ و هلاک دائم می‌افتد که دیگر تدبیر هیچ طیب حاذقی از اطباء قلوب برای نجات وی از مرگ اثر نمی‌بخشد و استعمال هیچ دارویی از داروهای شفا بخش روحی درباره‌ی او مفید نمی‌گردد... و مآلاً در زمره‌ی آن سیه‌روzan بدبخت در می‌آید که قرآن مجید درباره‌ی آنان می‌فرماید:

وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ؛^۱

۱- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۹.

از پیش رویشان سدی قرار دادیم و از پشت سرشان سدی و [از همه سو] بر آنان پرده افکندیم؛ آنگونه که دیگر هیچ چیز از حقایق معنوی را [نمی بینند].

و در جای دیگر می فرماید:

حَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ^۱

خدا بر دل ها و گوش های آنان مُهر نهاده و بر چشم های آنها پرده ای افتاده است و عذابی بزرگ برای آنان در نظر است.

شمه ای از عقوبت های تبه کاران در جهان پس از مرگ

آری همین تیره بختان سیه روزگارند که پس از مرگ به اقتضای قلب تاریک و سیاه خود دچار «حَمِيم و سَمُوم» جهنم می گردند؛ آن چنان که قرآن کریم می فرماید:

وَ أَصْحَابُ الشَّامِلِ مَا أَصْحَابُ الشَّامِلِ ❀ فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ ❀ وَ ظِلٌّ مِنْ يَحْمُومٍ ❀ لَا بَارِدٍ وَ لَا كَرِيمٍ ❀ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ ❀ وَ كَانُوا يُصْرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ^۲

و یاران دست چپ،^۳ چه یاران دست چپ [گرفتار عذابند] در بادی گرم سوزنده و زهر آگین و آبی داغ و جوشان و سایه ای از دود گرم و سیاه، نه خنک است و نه راحت بخش. چه آنکه آنان پیش از این [در دنیا] بی بند و

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۷.

۲- سوره ی واقعه، آیات ۴۱ تا ۴۶.

۳- یعنی گروهی از اهل محشر که نامه ی عملشان به دست چپشان داده می شود و این نشانه ی محکومیت به عذاب است.

بار در خوشگذرانی بودند و بر گناه بزرگ اصرار می ورزیدند.

و تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴿۵۰﴾ سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَ تَعْشَىٰ وُجُوهُهُمْ النَّارُ؛^۱

می بینی گنهکاران را در آن روز که هریک با قربنی به زنجیر بسته

شده اند [یا] در حالتی که دست ها به گردن بسته است و در بند و زنجیرند.

پیراهن های شان از قِطران است [روغنی سیاه و بدبو که به شترهای مبتلا به

بیماری «گر» می مالند] و آتش چهره های آنها را می پوشاند.

كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ ﴿۵۱﴾ وَ مَا أَذْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ ﴿۵۲﴾ نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ ﴿۵۳﴾ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ ﴿۵۴﴾ إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ ﴿۵۵﴾ فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ؛^۲

نه چنان است [که ثروت اندوزان نادان پنداشته اند] هر آینه قطعاً در

حُطَمَه انداخته می شود و چه دانی که چیست حُطَمَه! آتش

افروخته ی [از خشم] خداست؛ چنان آتشی که بر دل ها سرکشد [و

جان ها را فرا گیرد] به طور حتم آن آتش بر آنان محیط و ملازم گردد

[که هرگز از آنها جدا نشود] در ستون هایی کشیده [و یا زنجیرهایی به

دست و پا بسته که قادر بر رهایی از آن نباشند].

سبکترین عذاب روز قیامت

از امام صادق علیه السلام منقول است:

إِنَّ أَهْوَنَ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَرَجُلٌ فِي ضَخْضَاحٍ مِنْ نَارٍ

۱- سوره ی ابراهیم، آیات ۴۹ و ۵۰.

۲- سوره ی همزه، آیات ۹ تا ۱۴.

عَلَيْهِ نَعْلَانِ مِنْ نَارٍ وَ شِرَاكَانِ مِنْ نَارٍ يَغْلِي مِنْهَا دِمَاعُهُ كَمَا يَغْلِي
الْمُجْلُ. مَا يَرَى أَنْ فِي النَّارِ أَحَدًا أَشَدَّ عَذَابًا مِنْهُ وَ مَا فِي النَّارِ
أَحَدٌ أَهْوَنَ عَذَابًا مِنْهُ؛^۱

در روز قیامت فردی سبکترین عذاب را دارد که میان آتشی اندک و
کم عمق^۲ [از آتش های دوزخ] فرار گرفته و یک جفت کفش بنددار
آتشین به پا دارد که بر اثر آن مغز سرش می جوشد آن چنان که
دیگ مسی می جوشد و او چنین می پندارد که میان جهنم کسی از او
عذاب سخت تری ندارد؛ در حالی که کسی در جهنم عذابش از او
سبکتر نیست.

حال این ندای دلسوزانه‌ی امام علی علیه السلام را هم بشنویم
وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِهَذَا الْجُلْدِ الرَّقِيقِ صَبْرٌ عَلَى النَّارِ! فَارْحَمُوا
نُفُوسَكُمْ! فَإِنَّكُمْ قَدْ جَرَبْتُمُوهَا فِي مَصَائِبِ الدُّنْيَا.
أَفَرَأَيْتُمْ جَزَعَ أَحَدِكُمْ مِنَ الشَّوْكَةِ تُصِيبُهُ وَ الْعُثْرَةِ تُدْمِيهِ وَ
الرَّمْضَاءِ تُحْرِقُهُ؟! فَكَيْفَ إِذَا كَانَ بَيْنَ طَائِقَيْنِ مِنْ نَارٍ ضَجِيعِ
حَجَرٍ وَ قَرِينِ شَيْطَانٍ؟! أَعَلِمْتُمْ أَنَّ مَالِكًا إِذَا غَضِبَ عَلَى النَّارِ
حَطَمَ بَعْضُهَا بَعْضًا لِعُضْبِهِ وَ إِذَا زَجَرَهَا تَوَثَّبَتْ بَيْنَ أَبْوَابِهَا جَزَعًا
مِنْ زَجَرَتِهِ؟؛^۳

بدانید این پوست نازک [بدن شما] تاب تحمل آتش را ندارد. پس به

۱- بحار الانوار، ج ۸، ص ۲۹۵، قسمت آخر حدیث ۴۴.

۲- ضحاح: آب کمی را گویند بر روی زمین که وقتی پا در آن گذارند، درست روی پا را بنوشاند. (مجمع البحرین) و
در این حدیث بر سبیل «استعاره» به معنای «آتش اندک» آمده است. (لسان العرب)

۳- شرح نهج البلاغه‌ی فیض الاسلام، خطبه‌ی ۱۸۲، قسمت دوم خطبه.

خود رحم کنید [و خود را مستحقّ آتش نسازید] شما که خود را در دنیا به مصائب دنیا آزموده‌اید [و می‌دانید که چگونه در برابر کوچک‌ترین سختی و ناملایم بیچاره و ناتوان می‌شوید].
آیا دیده‌اید یکی از شما اگر خاری به بدنش فرو برود چه نالان می‌شود؟ و از لغزیدنی که او را خونین کند و از ریگ گرم بیابان که او را بسوزاند چگونه جزع می‌کند و اظهار درد و ناراحتی می‌نماید؟
پس [این انسان ناتوان] چه حالی خواهد داشت وقتی [خود را در میان آتش جهنّم ببیند] که بین دو تابه‌ی آتش باشد در حالی که همخواب سنگ سوزان و همنشین شیطان است.

آیا می‌دانید که مالک دوزخ هرگاه بر آتش خشم کند، از خشم او آتش [به جوش و خروش آمده] بعضی از آن بعضی دیگر را می‌مالاند [و بر روی هم می‌غلطند] و هرگاه آن را زجر کند [و بانگ بر آن زند] بر اثر زجر او ناله کنان در میان درهای دوزخ می‌جهد؟

هان! تا دیر نشده توبه کنیم که وقت تنگ است

اینک که ضرر و خطر بسیار عظیم اصرار بر گناه از دیدگاه قرآن حکیم و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام معلوم گردید و روشن شد دیگر روا نیست که انسان باوردار خردمند در رفع آثار شوم گناه از صفحه‌ی جان درنگ و توقّفی کرده امر مهمّ «توبه» را که یک وظیفه‌ی واجب فوری از نظر «شرع و عقل» است به تأخیر اندازد که تأمل و تردید در شستشوی معده از موادّ سمّی مهلک کار سفیهان است، نه راه و رسم خردمندان.

غفلت از مرگ از فطانت انسانی به دور است

چه عذری دارند آن کسانی که با اعتقاد قطعی به «مرگ» و وقایع جانسوز پس از مرگ این چنین آسوده و فارغ البال به عیش و نوش دنیا پرداخته و اصلاً به فکر مهلتا شدن برای ورود به آن جهان نمی باشند. آیا نه مگر مرگ بی خبر می آید و ناگهان گریبان آدم را می گیرد و مهلت یک نَفَس کشیدن نمی دهد تا انسان دست و پایی کرده و اصلاح گذشته و حال خویش بنماید و به فرموده ی قرآن کریم:

فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ^۱

چنان بَغْتَةً [و چه بسا در همان حال که گرم سوداگری های دنیوی هستند] بر سرشان بتازد که نه مجال وصیت بیابند و نه فرصت بازگشت به خانه و اهل خود داشته باشند.

چه لحظه ی تلخ تأسّف باری

در روایات آمده است، چون شخص «مُحْتَضِر» یقین به انقضای اجل پیدا کرد، به ملک الموت می گوید: یک روز به من مهلت ده تا از گناهان خود توبه کنم و توشه ی راه بردارم. ملک الموت می گوید: روزهای عمرت به سر رسید، دیگر روز نداری! می گوید: پس ساعتی مهلتم ده. جواب می شود که: ساعت های عمرت نیز به پایان رسیده است، دیگر ساعت مهلتی در کار نیست. آنگاه باب «توبه» بر او مسدود می گردد و روح از بدنش جدا می شود.

در حال ندامت و حسرت و افسوس بر عمر گذشته اش و چه بسا در کشاکش آن حالات اصل «ایمان» نیز به تزلزل و اضطراب بیفتد و با همان حال

۱- سوره ی یس، آیه ی ۵۰.

شک و اضطراب از دنیا برود.^۱

و نَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ مِنْ سُوءِ الْخَاتِمَةِ؛

از امام صادق علیه السلام منقول است:

و لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ يَقِينًا لَا شَكَّ فِيهِ أَشْبَهَ بِشَكِّ لَا يَقِينَ فِيهِ مِنَ الْمَوْتِ؛^۲

خدا هیچ مطلب یقینی تردیدناپذیری خلق نکرده است که شبیه

ترین اشیا به مطلب مشکوک خالی از یقین باشد به جز مرگ.

آری با آنکه «مرگ» از مسلمات در باور هر انسان و بالخصوص هر مسلمان است، اما طرز تفکر و طبعاً نحوه رفتار اکثر ما نسبت به مرگ آن چنان بی تفاوت و احياناً تردید آمیز است که گویی این حقیقت مقطوع و صددرصد تحقق یافتنی در نظر ما از مشکوکات و غیر مسلمات در عالم انسان و اسلام است.

زیرکترین مردم!

از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: «أَيُّ الْمُؤْمِنِينَ أَكْبَرُ وَأَكْرَمُ؟» کدام یک از مؤمنان هشیارتر و بزرگوارترند؟ فرمود:

أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَ أَشَدَّهُمْ اسْتِعْدَادًا لَهُ. أُولَئِكَ هُمُ الْاَكْيَاسُ.
ذَهَبُوا بِشَرَفِ الدُّنْيَا وَ كَرَامَةِ الْآخِرَةِ؛^۳

آنان که بیش از همه به یاد مرگند و جدی تر از همه در آماده ساختن

خود برای آن می کوشند [آری] اینانند زیرکان و هشیاران که شرافت

۱- جامع السعادات، ج ۳، ص ۶۱.

۲- تحف العقول، ص ۲۶۸.

۳- جامع السعادات، ج ۳، ص ۳۹ و المحجة البيضاء، ج ۸، ص ۲۴۱.

دنیا و کرامت آخرت را توأماً به دست آورده‌اند.

تو چه دانی که لحظه‌ی مرگ کی خواهد بود؟

فرضاً که توبه‌ی آخرین لحظه‌ی عمر، آن چنان مؤثر باشد که تمام آلودگی‌ها و گناهان یک عمر را برطرف سازد، اما از کجا که همین لحظه همان لحظه‌ی آخرین نباشد؟ نه مگر کراراً دیده یا شنیده‌ایم که کسانی با یک دنیا امید و آرزوی حیات از خانه بیرون آمده‌اند و به خانه برگشته‌اند و یا افرادی با عشق به ده‌ها سال دیگر زندگی، به بستر خواب رفته‌اند و سحرگاهان جنازه‌ی آنها را از رختخواب بیرون کشیده‌اند و اشخاص دیگری بی‌هرگونه درد و علتی کنار سفره و در میان کوچه و بالای منبر و هنگام سخن، نفَس در گلوگاهشان گیر کرده و افتاده‌اند؟ پس دلخوش بودن به این که هنوز زنده‌ام و آثار و علایم مرگ و مرض در خود نمی‌بینم و بعدها توبه می‌کنم، وسوسه‌ی شیطان است و موجب غافلگیر شدن در پنجه‌ی مرگ.

آنچه الآن مانع توبه است، چیست؟

حال، از باب مماشات و تسلیم فرض می‌کنیم به ما مهلت طولانی داده‌اند و یک امان نامه‌ی ممه‌ور از سوی خداوند متعال و حضرت عزرائیل علیه السلام به دست ما رسیده است که به این زودی‌ها نخواهی مرد و مثلاً پنجاه سال و هفتاد سال دیگر در دنیا زنده خواهی بود. بسیار خوب، اما باید دید: آنچه الآن نمی‌گذارد ما اقدام به توبه کرده، از مسیر گناه برگردیم و راه طاعت حضرت ربّ پیش گیریم و بنده‌ی حق باشیم چیست؟ آیا این مانع فعلی در آینده‌ی دور از ما دست‌بردار خواهد بود؟ آیا ما در سنین آتی خواهیم توانست خود را از چنگال آن برهانی‌م و به حال توبه و استغفار و اطاعت از فرمان خدا درآییم؟ وقتی درست دقت می‌کنیم می‌بینیم علت طغیان و

عصیان ما شکست مادر مقابل شهوات نفس و هوس‌های دل است.

آری، چون نمی‌توانیم پا روی شهوات افراطی خویش بگذاریم و هوس‌های نامشروع دل را عقب بزنیم، به راه گناه افتاده‌ایم و همچنان پیش می‌رویم. آنگاه برای قانع ساختن وجدان خود می‌گوییم: فعلاً که وقت مردن نرسیده است و فرصت باقی است امیدوارم برای آینده‌ی نزدیک کاملاً بر شهوات نفس خود تسلط پیدا کنم و هوس‌های دل را بکوبم و رو به خدا بروم. ولی باید دانست چنین روزی که انسان بتواند با کمال سهولت، تسلط بر نفس امّاره‌ی سرکش پیدا کرده و بی هرگونه دشواری و زحمت، دل هوسباز را بکوبد و شیطان مکار کهنه کار را به سادگی به زانو درآورد، در عالم به وجود نیامده است و نخواهد آمد.

آدمی در هر سنّ و سال از عمر و در هر حالی از حالات که باشد، مقهور شهوات نفس و اثرپذیر از وسوسه‌های شیطان است.

تصوّر این که ممکن است روزی برسد که آن دیو عنید و خصم پلید در برابر انسان تسلیم گردد و دست از سر وی بردارد و در نتیجه او بی رنج و تعب به کار بندگی و عبودیت حضرت ربّ پردازد، تصوّری خام است و تخیلی نافرجام. بلکه آدمی هر چه بر سنین عمرش افزوده می‌شود تمایلات و هوس‌های نفسانی در دلش راسخ‌تر و پابرجاتر می‌گردد و قهراً قلع و قمع کردن آن بسی دشوارتر است.

درختی که که امسال از ریشه کن نمودن آن ناتوان باشم و آن را موکول به آینده و سال‌های بعد بنمایم، بدیهی است که هر چه زمان بیشتر می‌گذرد، آن درخت تنومندتر و ریشه‌دارتر می‌گردد و من بر اثر کھولت و پیری، سست‌تر و ناتوان‌تر می‌شوم و نتیجتاً برانداختن آن درخت قوی و کهن در سنین پیری و ناتوانی من به مراتب مشکل‌تر و احیاناً غیر ممکن می‌گردد.

آری انسان تا جوان است و نهال عصیان در وجودش راسخ نگشته است می تواند تا حدّی به سهولت و با تحمّل رنجی کمتر ریشه‌ی آن را از سرزمین جان خویش برگنده از شرّ و شامت آن خود را برهاند.

ولی هر چه او پیرتر می شود درخت عصیان در وجودش ریشه دارتر و محکم تر می گردد و بالطبع، براندازی آن دشوارتر و بعضاً قریب به محال به نظر می آید. از رسول اعظم ﷺ منقول است:

يَشِيبُ ابْنُ آدَمَ وَ تَشْبُ فِيهِ خِصْلَتَانِ: الْحِرْصُ وَ طُولُ الْأَمَلِ؛^۱
فرزند آدم پیر می شود و دو خصلت در وی جوان می گردد؛ حرص
و طول آرزو.

آدمی پیر که شد حرص جوان می گردد

خوابِ نزدیکِ سحرگاه گران می گردد



که به هر روزی که می آید زمان	تو که می گویی که فردا این بدان
وین کننده پیر و مضطرّ می شود	آن درخت بد جوانتر می شود
زود باش و روزگار خود مبر	او جوانتر می شود تو پیرتر
وَاسْتَعِنْ بِاللّهِ ثُمَّ اجْهَدْ تُصَبِّ ^۲	فَاتْتَبِعْهُ ثُمَّ اغْتَبِرْ ثُمَّ انْتَصِبْ
جز سیه رویی و فعل رشت نی	سال، بیگه گشت و وقت کشت نی
نفس، کاهل دل سیه جان ناصبور	عمر ضایع سعی باطل راه دور
جمله‌ی اعضا لرز لرزان همچو برگ	موی بر سر همچو برف از بیم مرگ

۱- جامع الشعادات، ج ۲، ص ۱۰۰.

۲- یعنی: پس بیدار شو و عبرت گیر و به پا خیز و یاری از خدا طلب و سپس سعی و کوشش نما که به مقصد خواهی رسید.

روز بیگه لاشه لنگ و ره دراز	کارگه ویران عمل رفته ز ساز
بیخ‌های خوی بد محکم شده	قوّت برگندن آن کم شده
کِرم در بیخ درخت تن فتاد	بایدش برکند و بر آتش نهاد
هین و هین ای راهرو بیگه شد	آفتاب عمر سوی چاه شد
هین مگو فردا که فرداها گذشت	تا به کلی نگذرد ایام کشت
تا نمرده است این چراغ با گهر	هین فتیله‌اش ساز و روغن زودتر
اینقدر تخمی که ماندست بکار	تا در آخر بینی آن را برگ و بار

وجوب فوری «توبه» از دیدگاه عقل

انسان در هر حال و در هر سنّ و سالی که هست، مقهور شهوات قهّاره‌ی نفس می‌باشد و هدف تیرهای مردافکن شیطان است و نیز در هر مرحله‌ای از مراحل عمر، رفتن به سوی خدا و آخرت نیاز شدید به مبارزه‌ی بسیار دشوار با شیطان هوس دارد و دل‌کندن از تمایلات افراطی نفس اماره‌ی سرکش لازم است که فرموده‌اند:

إِنَّ الْجَنَّةَ حُفَّتْ بِالْمَكَارِهِ^۱

بهشت، پیچیده شده است با ناملایمات و ناخوشایندی‌ها.

یعنی به بهشت و رضوان خدا رسیدن مستلزم رنج بردن و تلخی خودداری از لذایذ نامشروع را بر خود تحمیل نمودن می‌باشد و از طرفی هم چنین نیست که مبارزه‌ی با هواهای نفسانی در آینده‌ی عمر آسان‌تر از زمان حال باشد، بلکه مسلماً به بیانی که گذشت دشوارتر است و نیازمند به رنج و تلاش بیشتر و اضافه بر اینها موقع مرگ هم بر انسان نامعلوم و از هر جهت در خفاست.

۱- شرح نهج البلاغه‌ی فیض الاسلام، خطبه‌ی ۱۷۵، قسمت اول خطبه، نقل از رسول خدا ﷺ.

حال با در نظر گرفتن تمام این مطالب برای هر انسان عاقل دوران‌دیش مسلّم می‌شود که کار عاقلانه و حکیمانه جز این نیست که همین «آن» و همین لحظه از زمان که فرصت دارم بی‌درنگ آن مبارزه‌ی دشوار دامنه‌دار با شهوات شیطانی و امیال نفسانی را که وظیفه‌ی حتمی من است آغاز کنم و با عزمی راسخ تمام هوس‌های نامشروع را ترک و رو به خداوند - جلّ جلاله و عظم شأنه - حرکت کرده، آنچه را موجب «رضوان» خدا و حیات سعادت‌بار پس از مرگ است فراهم سازم. توجّه به این نکته شدیداً لازم است که تأخیر توبه آدمی را به یکی از دو خطر عظیم مبتلا می‌سازد:

۱- تراکم ظلمت در قلب تا به حدّ «زین»^۱ می‌رسد.

۲- هجمه‌ی ناگهانی مرگ و مرض که فرصت توبه از دست می‌رود.

این مضمون نقل شده است که:

إِنَّ أَكْثَرَ صِيَاحِ أَهْلِ النَّارِ مِنَ التَّسْوِيفِ؛^۲

بیشتر ناله و فریادهای اهل آتش از جهت امروز و فردا کردن [در

اقدام برای اصلاح امر آخرت به‌ویژه توبه] است.

ضمن مواظبت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام به بعضی از یارانش آمده است:

فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ بِإِقَامَتِهِمْ عَلَى الْأَمَانِ وَ التَّسْوِيفِ

حَتَّى أَتَاهُمْ أَمْرُ اللَّهِ بَعْتَهُ وَ هُمْ غَافِلُونَ؛^۳

آنان که پیش از تو بودند، از این جهت به هلاکت رسیدند که به

۱- زین به معنای چرکین شدن و زنگار گرفتن است و در سوره‌ی «مطفّفين» آمده است: كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ که در مباحث قبل ترجمه و شرح آن گذشت.

۲- المحجّة البیضاء، ج ۷، ص ۲۲، بدون ارائه‌ی مصدر.

۳- کافی، ج ۲، ص ۱۳۶، ح ۲۳.

آرزوها و امروز و فردا کردن‌ها [در اصلاح امر آخرتشان] همچنان ادامه دادند تا ناگهان در حالی که غافل [از سرنوشت شوم خویش] بودند، فرمان خدا [مرگ یا عذاب] به سراغشان آمد.

و همچنین ضمن وصایای امام باقر علیه السلام به جابر جعفری آمده است:

إِيَّاكَ وَ التَّسْوِيفَ! فَإِنَّهُ بَحْرٌ يَعْرِقُ فِيهِ الْهَلْكَى؛^۱

بپرهیز از تسويف [تأخیر در اصلاح امر آخرت] چه آنکه تسويف دریایی است که هلاک شونده‌ها در آن غرق می‌شوند.

وجوب «توبه» از نظر قرآن

حال، این نداهای هشدار دهنده‌ی قرآن کریم را به گوش جان بشنویم که:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ...^۲

ای باورداران [ثواب و عقاب] به سوی خدا باز گردید؛ توبه کنید،

توبه‌ای نصوح [که پس از آن باز گشت به معصیت در کار نباشد] امید

است پروردگارتان [بدین وسیله] گناهانتان را ببوشاند.

... وَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛^۳

... و همگی به سوی خدا باز گردید و توبه کنید ای باورداران! باشد

که رستگار شوید.

وَ أُنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا

۱- تحف العقول، ص ۲۰۷.

۲- سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۸.

۳- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۱.

تُصْرَوْنَ ﴿وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ الْعَذَابُ بِغَتَّةٍ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿۱﴾ أَنْ تَقُولَ نَفْسُ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ ﴿۲﴾ أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿۳﴾ أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿۴﴾ بَلَىٰ قَدْ جَاءَ ثَكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَ كُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ؛ ۱

به سوی پروردگارتان بازگردید و تسلیم وی شوید؛ پیش از آن که عذاب به سوبتان آید و آنگاه [از جانب احدی] یاری نشوید. و پیروی کنید از بهترین آنچه از سوی پروردگارتان نازل شده است [قرآن حکیم] پیش از آن که عذاب به طور ناگهانی به سراغتان آید در حالی که شما ندانید [توجه نکنید که این عذاب از چه سبب به شما رسیده است؛ این انذار و هشدار از سوی ما بدین منظور است] که مبادا [روز قیامت] کسی بگوید: ای حسرت و اندوه بر آن تفریط و تقصیری که [در دنیا] نسبت به اطاعت از فرامین خدا مرتکب شدم و رعایت جانب خدا ننمودم و [یا حسرتا که] هر آینه من از زمره‌ی استهزاکنندگان [به حق] بودم یا بگوید: اگر خدا هدايت می کرد، هر آینه از جمله تفواصفتان بودم! یا وقتی عذاب را ببیند بگوید: ای کاش برای من راه بازگشتی [به دنیا] بود تا از نیکوکاران می شدم. آری؛ آیات و نشانه‌های [هدایت] من به سوی تو قطعاً آمد و تو آنها را تکذیب کردی و [از پذیرش آنها سر بالا کشیده و] استکبار نمودی

و از جمله‌ی کافران شدی.

این جمله را نیز از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر صفحه‌ی قلب بسپاریم:

فَاتَّقِ عَبْدُ رَبِّهِ!

نَصَحَ نَفْسَهُ وَقَدَّمَ تَوْبَتَهُ وَغَلَبَ شَهْوَتَهُ. فَإِنْ أَجَلَهُ مَسْتُورٌ عَنْهُ وَ
أَمَلَهُ خَادِعٌ لَهُ وَ الشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِهِ يُزَيِّنُ لَهُ الْمَعْصِيَةَ لِيَرْكَبَهَا وَ
يُمْنِيهِ التَّوْبَةَ لِيُسَوِّفَهَا حَتَّى تَهْجُمَ مَيِّتَتُهُ عَلَيْهِ أَغْفَلَ مَا يَكُونُ عَنْهَا.
فَيَا لَهَا حَسْرَةً عَلَى كُلِّ ذِي عَقْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمْرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً وَ أَنْ
تُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى شِقْوَةٍ!¹

[خردمندانه‌ترین راه تحصیل سعادت آن است که] بنده از پروردگار
خویش پروا داشته و تقوا پیشه کند [بدینگونه که] خود را پند دهد و
توبه‌اش را [تا آنجا که در توانش هست] جلو بیندازد و بر شهوت [و
خواهش نفس] خویش مسلط گردد؛ چه آن که مدت عمرش از وی
پنهان است و آرزویش فریض می‌دهد و شیطان [پیوسته] ملازم و
همراه او می‌باشد [و علی‌الدوام] معصیت را در نظر وی می‌آراید تا
انجامش دهد و او را نسبت به توبه امیدوار می‌سازد تا [نگران نگردد
و] آن را به تأخیر اندازد؛ تا این که ناگهان، مرگ بر وی هجوم آورد
در حالتی که بیش از هر چیز از مرگ در غفلت و بی‌خبری باشد.
حال ای حسرت و اندوه بر آن آدم غافلی که عمرش [در روز
حساب] بر علیه او حجت شود [که چرا با فراهم بودن انواع وسایل به
بطالت گذرانیده و الحال به شقاء افتاده] و ایام دنیوی‌اش او را به

۱- شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه‌ی ۶۳.

بدبختی کشاند [بر اثر نافرمانی در دنیا به عذاب ابدی گرفتار گردد].

پس تا مهلت دارید، کار کنید

قَالَ اللَّهُ - مَعْشَرَ الْعِبَادِ! - وَ أَنْتُمْ سَالِمُونَ فِي الصَّحَّةِ قَبْلَ السُّقْمِ
وَ فِي الْفُسْحَةِ قَبْلَ الضِّيقِ.

فَاسْعَوْا فِي فَكَاکِ رِقَابِكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُعَلَّقَ رَهَائِئُهَا! أُسْهِرُوا
عُيُونَكُمْ! وَ اَضْمِرُوا بُطُونَكُمْ! وَ اسْتَغْمِلُوا أَقْدَامَكُمْ! وَ أَنْفِقُوا
أَمْوَالَكُمْ! وَ خُذُوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ فَجُودُوا بِهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ لَا
تَبْخُلُوا بِهَا عَنْهَا؛^۱

حال ای گروه بندگان! از خدا پروا کنید! از خدا پروا کنید! هم
اکنون که بدنی سالم و جایگاهی وسیع دارید، در فکر تأمین سعادت
خود باشید، پیش از آن که به چنگال بیماری و مرگ افتید و به
تنگنای قبر در آیید. در رهایی گردن‌های خویش [از گرفتاری‌های
پس از مرگ] پیش از آن که در گرو بروند [و آزاد کردنشان ناممکن
شود] تلاش کنید. چشم‌های خود را بیدار نگه دارید [از
شب‌زنده‌داری شب‌های دنیا به عبادت بهره بردارید] شکم‌های خود
را [با روزه‌دار بودن و کم خوردن] لاغر سازید. قدم‌های خود را [در
کارهای خیر] به کار اندازید. اموال خود را [در راه خدا] انفاق نمایید
و از بدن‌هایتان [به نفع روح و جانتان] بهره‌برگیرید. اجسادتان را [که
به زودی فانی گشته و در خاک خواهد پوسید] فدای جان‌هایتان
بسازید و در این کار امساک ننمایید و بخل نورزید.

۱- شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه‌ی ۱۸۲، قسمت سوم خطبه.

فَاعْمَلُوا وَ الْعَمَلُ يُرْفَعُ وَ التَّوْبَةُ تَنْفَعُ وَ الدُّعَاءُ يُسْمَعُ وَ الْحَالُ
هَادِئَةٌ وَ الْأَقْلَامُ جَارِيَةٌ وَ بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ عُمْرًا نَاقِصًا أَوْ مَرَضًا
حَاسِبًا أَوْ مَوْتًا خَالِسًا^۱

هم اکنون که عمل بالا می‌رود [مقبول واقع می‌شود] و «توبه» سود
می‌بخشد و دعا مسموع می‌گردد و زمان، زمان آرامش است
[اضطراب و نگرانی از مرگ در بین نیست و در حال احتضار و
اشراف به مرگ نمی‌باشید] و قلم‌ها [برای نوشتن اعمال نیک و بد از
سوی فرشتگان خدا] در جریان است، کار کنید [توشه‌ی راه بردارید]
و به انجام اعمال [از طاعات و عبادات] مبادرت نمایید، پیش از آن که
عُمر رو به پایین نهاده [یعنی پیری و واماندگی] یا بیماری بازدارنده یا
مرگ ربّانیده [و ناگهانی] رو به شما آورد و از کار بازتان بدارد.

کنون باید ای خفته بیدار بود	چو مرگ اندر آید ز خوفت چه سود
کنون که چشم است اشکی ببار	زبان در دهان است عذری بیار
نه پیوسته باشد روان در بدن	نه همواره گردد زبان در دهن
کنون بایدت عذر تقصیر گفت	نه چون نفس ناطق ز گفتن بخفت
غنیمت شمر این گرامی نفس	که بی مرغ قیمت ندارد قفس
مکن عمر ضایع به افسوس و حیف	که فرصت عزیز است و الوقت ضیف ^۲

هان ای یاران به هوش آیید!

به هوش آیید ای عزیزان! تا فرصتی باقی است دربارهی خود بیندیشید و تا

۱- شرح نهج البلاغه ی فیض الاسلام، خطبه‌ی ۲۲۱.

۲- سعدی.

سموم گناهان، جوهر جان را متلاشی نکرده و کار از دست اطبای قلوب بیرون نرفته و شمع «ایمان» خاموش نگشته است، دست به کار «توبه» شوید و خود را از ورطه‌ی هولناک محرومیت از رحمت حق برهانید که این فرموده‌ی حضرت حق است:

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا^۱

همانا خداوند توبه‌ی کسانی را می‌پذیرد که از روی جهالت [و طغیان هوس] مرتکب کار بد می‌شوند و سپس به زودی [یعنی پیش از آن که گناه بر اثر اصرار بر آن به صورت رین درآید و همچون طبیعت ثانویه‌ای برای قلبشان بشود] توبه می‌کنند [آری] خداوند توبه‌ی چنین اشخاصی را می‌پذیرد و خداوند دانای حکیم است.

و لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا^۲

و توبه نیست [و مقبول نمی‌شود] از کسانی که اعمال بد مرتکب می‌شوند تا هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا رسيد، می‌گوید: الآن من توبه کردم [این چنین توبه، نه از این چنین افراد پذیرفته می‌شود] و نه از کسانی که در حال کفر از دنیا می‌روند. اینان کسانی هستند که برایشان عذابی دردناک آماده کرده‌ایم.

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۷.

۲- همان، آیه‌ی ۱۸.

چگونه باید توبه کرد؟

اینک که وجوب و لزوم «توبه» و فوریت آن به حکم «عقل و شرع» اثبات گردید و مسلم شد که مسامحه و سهل انگاری در اقدام به «توبه» موجب خسران عظیم و هلاک ابدی انسان می گردد و لذا هر چه زودتر باید تصمیم قاطع و جدی به بازگشت از مسیر شیطان و افتادن در صراط عبودیت الله - عز و علا - گرفته شود، حال لازم است توضیح داده شود که چگونه باید توبه کرد و آداب و شرایط آن چیست؟

توبه و کیفیت آن بر حسب اختلاف گناهانی که از انسان صادر شده است، مختلف می باشد و لذا نخست باید توجهی به اقسام «گناهان» نمود و سپس راه خروج از جو، هر قسمی از آن اقسام و طریق اصلاح تبعات فاسدهی آن را که همان «توبه» است ارائه نمود.

اما اقسام «گناهان» از آن نظر که مورد تعلّق «توبه» قرار می گیرند از این قرارند:

۱- گناهانی که به صورت ترک طاعات واجبه مانند نماز و روزه و حج و دیگر واجبات از این قبیل از انسان ناشی می شوند.

۲- معصیت هایی که صرفاً به صورت تخلف از نهی خداوند متعال تحقق می پذیرند و اصطکاکی با حق مردم پیدا نمی کنند، از قبیل شرب خمر، استماع غنا، زنا و نظایر اینها.

از این دو قسم به عنوان «حق الله» تعبیر می شود؛ از آن نظر که در این دو مورد تنها به حق «خدا» تعدی شده و حرمت امر و نهی او رعایت نمی گردد و به حقی از «حقوق الناس» صدمه ای نمی رسد.

۳- معاصی و تعدیاتی که علاوه بر تخلف از فرمان خدا حقی از «حقوق مردم» را به تباهی می کشند، از قبیل قتل نفس، سرقت، زنا با زن شوهردار

العیاذ بالله - رباخواری، تصرّف نابجا در اموال یتیمان، غیبت و بهتان و امثال این امور که توأم با تضییع حقوق النّاس از جان و مال و عرض و شرف می‌باشند.

اما راه توبه از گناهان دسته‌ی اوّل این است که تا حدّ امکان در مقام قضای نماز و روزه و حجّ فوت شده و انفاقات مالی واجبه‌اش از زکات و خمس و کفّاره برآید و عازم بر عدم ترک در آینده و نادم از نافرمانی‌های گذشته‌اش باشد و راه توبه از گناهان دسته‌ی دوّم تنها ندامت و پشیمانی جدّی قلبی از گناه گذشته و «عزم قاطع» بر ترک آن در آینده و سعی تمام بر «استغفار» و آمرزش طلبی از خداوند غفّار و شدیدالعقاب در زمان حال می‌باشد؛ آنچنان که جمله‌ی «استغفرالله ربّی و اتوب الیه» که به زبان می‌گویند حاکی از سوزش قلب ترسان و جان هراسانش باشد.

یعنی تصوّر دوری از «رحمت» حق و عذاب‌های شدید برزخ و محشر که بنا به وعده‌ی قرآن کریم برای «مجرمان» یک امر مسلّم و حتمی است، چنان این گنهکار بینوا را به آتش خوف بسوزاند و او را به فریاد و فغان درآورد که بی‌اختیار از سینه‌ی دردآلودش ناله‌ای جانسوز سر داده و با جمله‌ی «استغفار» زبانی‌اش بیتابانه از خدای «غفّار» استدعای عفو و آمرزش و بخشش بنماید و جدّاً در این کار اصرار و الحاح شدید از خود نشان داده و از سهل‌انگاری و استخفاف امر گناه و سبک‌شماری معصیت در حضور خدا شدیداً بپرهیزد و لذا در روایات ائمّه‌ی دین علیهم‌السلام به منظور جلوگیری از کوچک‌شماری امر معصیت دستورالعمل‌هایی مقدّماتی برای انجام توبه‌ی صحیح ارائه گردیده که از آن جمله است: روزه گرفتن، صدقه دادن، غسل کردن و نماز خواندن.

امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی گفتار خداوند عزّوجلّ که می‌فرماید: «...تُوبُوا إِلَیَّ

اللَّهُ تَوْبَةً نَّصُوحًا...»؛^۱ فرموده است:

هُوَ صَوْمُ يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ وَالْخَمِيسِ وَالْجُمُعَةِ؛^۲

آن، روزه گرفتن در روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه است.

شیخ صدوق رحمته الله در معنای حدیث فرموده است: یعنی این روزها را روزه بگیرد و آنگاه توبه کند.

مردی در حضور امام صادق علیه السلام عرضه داشت: من گاهی که در خانه‌ی خود داخل مستراح می‌شوم، صدای ساز و آواز از خانه‌ی همسایه به گوشم می‌رسد. چه بسا توقّفم را در آنجا بیشتر می‌کنم و به صدای آنها گوش می‌دهم. امام علیه السلام فرمود: «لَا تَفْعَلْ»؛ این کار را نکن. مرد گفت: به خدا قسم من نزد آنها نمی‌روم و در مجلس آنها شرکت نمی‌کنم؛ تنها به صدای آنها گوش می‌دهم. حضرت فرمود: آیا نشنیده‌ای که خدا می‌فرماید:

...إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا؛^۳

...به یقین گوش و چشم و دل [در روز قیامت] مورد بازخواست قرار می‌گیرند [هر یک درباره‌ی آنچه که دیده و شنیده و اعتقاد پیدا کرده‌اند پرسش می‌شوند].

مرد گفت: بله به خدا قسم گویی من تاکنون این آیه‌ی قرآن را از احدی از عرب و عجم نشنیده بودم و هم اکنون از خدا می‌خواهم مرا بیامزد و -ان شاء الله- آنچنان باشم که پس از این نیز این عمل از من صادر نشود. امام علیه السلام فرمود:

۱- سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۸.

۲- بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۲، ح ۲۱، نقل از معانی الاخبار صدوق.

۳- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۳۶.

قُمْ فَأَغْتَسِلْ وَ صَلِّ مَا بَدَا لَكَ فَإِنَّكَ كُنْتَ مُقِيمًا عَلَىٰ أَمْرِ عَظِيمٍ! مَا كَانَ أَسْوَأَ خَالِكَ لَوْ مِتَّ عَلَىٰ ذَلِكَ! اِحْمَدِ اللَّهَ وَ سَلِّهِ التَّوْبَةَ مِنْ كُلِّ مَا يَكْرَهُ فَإِنَّهُ لَا يَكْرَهُهُ إِلَّا كُلَّ قَبِيحٍ وَ الْقَبِيحُ دَعَا لِأَهْلِهِ فَإِنَّ لِكُلِّ أَهْلًا؛^۱

برخیز و غسل کن و هر چه که خواهی نماز بخوان؛ چه آن که تو مداومت بر گناه بزرگی داشته‌ای و چه بدبخت و تیره‌روزی بودی اگر به همان حال می‌مردی! شکر خدا کن [که توفیق تنبّهت داد] و از او بخواه از هر چه که او ناخوش دارد، توبه کار شوی. زیرا هر چه که او نمی‌پسندد زشت است و کار زشت را به اهلش واگذار که هر چیزی اهلی دارد.

سیدبن طاووس رحمته الله در کتاب «اقبال» در باب اعمال ماه ذیقعه آورده است که در روز یکشنبه ماه ذیقعه رسول خدا صلی الله علیه و آله میان اصحاب آمد و فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُرِيدُ التَّوْبَةَ؛

ای مردم، کیست از شما که بخواهد توبه کند؟

گفتند: ما همه می‌خواهیم توبه کنیم ای رسول خدا. حضرت فرمود:

اِغْتَسِلُوا وَ تَوَضَّؤُوا وَ صَلُّوا أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ...؛

غسل کنید و وضو بگیرید و چهار رکعت نماز بخوانید. در هر رکعت پس از حمد، قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را سه بار و مُعَوِّذَتَيْنِ (سوره‌ی فلق و سوره‌ی ناس) را یک بار بخوانید. آنگاه هفتاد بار استغفار کنید و در پایان بگویید: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ و سپس این دعا را

بخوانید: یا عَزِيزُ یا غَفَّارُ، اِغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَ ذُنُوبَ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ
الْمُؤْمِنَاتِ، فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ؛

بعد، رسول اکرم ﷺ به نتایج و آثار اعجاب انگیز این عمل اشاره فرمودند.
آنگاه از حضرتش سؤال شد: اگر کسی این عمل را در غیر ماه ذیقعدہ انجام دهد
چگونه است؟ فرمود: «نظیر همان است که بیان کردم و این کلمات را جبرئیل علیه السلام
در وقت معراج به من تعلیم نمود».^۱

یکی از سالکان راه در اینجا بیانی دارد و می فرماید: و سزاوار است قبل از
این «عمل» چیزی تصدّق کند، اگرچه چیز کمی باشد. زیرا که صدقه ی پنهان،
غضب الهی را خاموش می کند. بعد غسل کند، به صحرایی یا جای خلوتی برود،
سر خاک بنشیند و یکی یکی معاصی خود را به یاد آورده و به زبان جاری کند.
به این نحو که: خدایا! فلان معصیت را در فلان مکان و فلان زمان در حضور
مقدّس تو به جا آوردم و تو قادر بودی مرا در آن حال نابود کنی، حلم و رزیدی و
در آن وقت مرا نگرفتی، الآن پشیمانم! غلط کردم! از من بگذر.
اگر چندی بدم سالک میان ناجی و هالک

غلط کردم نفهمیدم ز فعل خود پشیمانم
و همچنین فلان کار کردم در فلان وقت و به همین تفصیل این قدر بگویند
تا خسته شود و باید با حزن و گریه باشد و با سوز دل بگوید:
آدمم بر درگهت اینک به صد فریاد و آه
از بزرگان عفو باشد و ز فرودستان گناه

۱- اقبال، ص ۳۰۸ و المراقبات حاج میرزا جواد آقا ملکی علیه السلام، ص ۱۸۷، مفاتیح الجنان نیز در صفحه ی ۲۴۷ اجمالاً نقل کرده است.

بعد شروع به عمل شریف مذکور بنماید.^۱

و اما توبه از گناهان قسم سوّم: این دسته از گناهان که با «حقوق النَّاس» توأم است، توبه از آنها طریق خاصّ جداگانه‌ای دارد و از آن نظر که مشروط به تحصیل رضای خاطر صاحبان «حق» است، طبعاً دشوارتر از دو قسم گذشته می‌باشد و گنهکاری چنین که علاوه بر تخلف از فرمان خدا، تضییع حقوق مردم نموده است، در قدم اوّل باید در مقام تدارک حقّ ضایع شده‌ی مردم برآید و از هر راهی که ممکن است در جلب رضای خاطر آنان بکوشد و «حقوق النَّاس» از آن جهت که مورد تضییع از جانب «مُجرّم» واقع می‌شود، دارای اقسام عدیده است:

۱- حقّ نفسی: یعنی حقّی که مربوط به جان یک انسان و یا اعضای بدن اوست مانند قتل نفس یا قطع عضوی از اعضای بدن که در صورت ارتکاب عمدی، باید خود را در اختیار «صاحب حق» بگذارد تا به هر طریقی که خواست از «قصاص» و گرفتن «دیه» و یا «عفو»، استیفای حق خویشتن بنماید و در صورت خطا نیز باید دیه بدهد.^۲

۲- حقّ مالی: یعنی تعدیّات یا مسامحه‌کاری‌هایی که نسبت به امور مالی مردم داشته است که در این مورد باید در حدّ امکان آنچه از اموال مردم را که بدون رضایت صاحبان اموال در میان مالش وارد شده و یا به ذمه‌اش تعلّق گرفته است، تماماً به خود صاحب مال اگر زنده است و در صورت وفات به وارث وی بپردازد و چنانچه دسترسی به صاحب مال و وارثش ندارد و یا اصلاً آنها را نمی‌شناسد، در این صورت به همان مقدار از حقوق مالی که در ذمه‌اش هست از جانب صاحبان

۱- تذکرة المتّقین مرحوم بهاری همدانی (رحمه الله)، ص ۲۱.

۲- برای اطلاع از شرح جزئیات مسأله باید به کتب فقهیه رجوع شود.

حقوق به فقرا صدقه بدهد و از این راه ذمه‌ی خود را از حقوق مردم بری سازد و اگر از این کار نیز به جهت فقر و تهی‌دستی عاجز شد، هر مقداری که برایش میسر است، اگرچه بسیار کم باشد، از جانب حق‌داران تصدّق کند و سپس به عوض باقیمانده‌ی حقوق در مظانّ استجابت دعا و زیارتگاه‌ها برای آنان دعا و به نیابت آنان زیارت کرده و از خدا آمرزش گناهان آنها را بطلبد، تا بدین وسیله - ان شاء الله - ذمه‌ی خود را از اشتغال به حقّ آنان بری گرداند و به هر حال بکوشد تا کار استیفای حق را به روز حساب قیامت تأخیر نیندازد که آنجا بسیار گرانتر و دردناکتر تمام خواهد شد.

زیرا آن روز هر صاحب حقّی به سراغ انسان می‌آید و عوض حقّ خود را از طاعات و عبادات و حسنات انسان بر می‌دارد و اگر وافی نشد، از سیئات و گناهان خود بر او تحمیل می‌نماید. آیا این دردناک و بر انسان ناگوار و گران نیست که در عوض یک متاع پست زودگذر دنیا «حسنات» بسیار ارزشمند خود را که مایه‌ی حیات ابدی اوست به دیگران بدهد و سیئات عذاب انگیز و آتشبار دیگران را به جسم و جان خود بپذیرد؟ «أَلَا ذَلِكْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»؛

۳- حقّ عرضی: یعنی آنجا که با غیبت و بهتان و فحش و اهانت و استهزا و امثال این امور تعدّی به شرف و آبرو و حیثیت اجتماعی مردم کرده و یا - العیاذ بالله - تجاوز به نوامیس و حریم خانوادگی از زن و فرزند مردم نموده است. باید در مورد این نوع از سیئات در صورت امکان و ایمن بودن از حدوث فتنه و افزایش فساد در مقام «استحلال» و ترضیه‌ی خاطر اشخاصی که تعدّی به حریمشان نموده است، برآید و از هر راهی که ممکن است عذر تقصیر و خطا و لغزش خویش را از آنها بخواهد و در غیر این صورت و امکان خوف وقوع فساد

از راه انفاق مال و دادن صدقات و تکثیر خیرات و حسنات به نیابت از صاحبان حقوق، بی آنکه آنان مطلق شوند، وارد گردد و آنگاه به جدّ تمام استغاثه به درگاه حضرت «رَبِّ النَّاسِ» و «مَلِكِ النَّاسِ» و «إِلَهِ النَّاسِ» برده، با انجام دستورالعمل‌هایی که در طریق توبه از گناهان دسته‌ی دوّم بیان کردیم، از او بخواهد که دل‌های صاحبان حقوق را از وی راضی گرداند و بار سنگین و شَرّ‌بار «حقوق النَّاسِ» را از دوش جان وی بردارد و همچنین از گناه «طغیان» بر مقام ربوبیت خویش و تخلّف از فرامین الهیه‌اش نیز درگذرد و او را به آتش خشم و قهر خویش نسوزاند که به تعبیر دعای شریف کمیل:

وَهَذَا مَا لَا تَقُومُ لَهُ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ؛

این [عقوبت‌ها که نشأت گرفته از خشم خداست] آن چنان [کوبنده و سنگین] است که آسمان‌ها و زمین، توانایی استقامت در برابر آن را ندارند.

باز هم گوشه‌ای از عقوبات روز جزا

از امام صادق علیه السلام منقول است که جبرئیل علیه السلام ضمن بیان شدّت عقوبات جهنّم برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌گوید:

وَلَوْ أَنَّ حَلَقَةً وَاحِدَةً مِنَ السَّلْسِلَةِ الَّتِي طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً
وُضِعَتْ عَلَى الدُّنْيَا، لَذَابَتْ الدُّنْيَا مِنْ حَرِّهَا! وَلَوْ أَنَّ سِرْبَالاً مِنْ
سَرَابِيلِ أَهْلِ النَّارِ عَلِقَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَمَاتَ أَهْلُ الدُّنْيَا
مِنْ رِيحِهِ!

اگر حلقه‌ای از زنجیر هفتاد ذراعی جهنّم به دنیا نهاده شود، تمام دنیا

از حرارت آن ذوب می شود و اگر جامه ای از جامه های اهل جهنم
بین آسمان و زمین قرار داده شود، تمام جهانیان از بوی
[اشمئزاز آور] آن می میرند.

از امام باقر علیه السلام منقول است:

إِنَّ أَهْلَ النَّارِ يَتَعَاوَنَ كَمَا يَتَعَاوَى الْكِلَابُ وَ الذُّنَابُ مِمَّا يُلْقَوْنَ
مِنْ أَلِيمِ الْعَذَابِ!

فَمَا ظَنُّكَ - يَا عَمْرُو - بِقَوْمٍ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ
عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا؟ عَطَاشٌ جِيَاعٌ، كَلِيلَةٌ أَبْصَارُهُمْ، صُمٌّ بُكْمٌ عُمَىٰ
مُسْوَدَّةٌ وُجُوهُهُمْ، خَاسِئِينَ فِيهَا نَادِمِينَ، مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ فَلَا
يُزَحَمُونَ مِنَ الْعَذَابِ وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ وَ مِنْ
الْحَمِيمِ يَشْرَبُونَ وَ مِنَ الرَّقُومِ يَأْكُلُونَ وَ بِكَلايِبِ النَّارِ يُحْطَمُونَ
وَ بِالْمَقَامِعِ يُضْرَبُونَ وَ الْمَلَائِكَةُ الْغُلَظُ الشَّدَادُ لَا يَرْحَمُونَ؛
فَهُمْ فِي النَّارِ يُسْحَبُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ، مَعَ الشَّيَاطِينِ يُفْرَنُونَ. وَ
فِي الْأَنْكَالِ وَ الْأَغْلَالِ يُصَقَّدُونَ. إِنْ دَعَا لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُمْ. وَ إِنْ
سَأَلُوا حَاجَةً لَمْ تُقْضَ لَهُمْ. هَذِهِ حَالُ مَنْ دَخَلَ النَّارَ؛^۱

دوزخیان در میان آتش از شدت سوزش و درد و فشار عذاب مانند
گرگان و سگان زوزه می کشند.

حال ای عمرو! [اسم راوی حدیث عمرو بن ثابت است] چه گمان
می بری به حال آن قومی که نه مدّتشان تمام می شود تا بمیرند و نه از
عذابشان کاسته می شود [تا آسایش اندکی یابند] تشنه کامانی

گر سینه‌اند، گنگان و گران و کورانی روسیاهند، مأیوسانی پشیمان که مورد خشم خداوندند و لذا نه مورد ترخمی قرار می‌گیرند و نه کاهشی در عذابشان می‌یابند. در میان آتش می‌سوزند و از آب‌های داغ می‌نوشند و از زقوم^۱ می‌خورند و با گُرزها [ی آتشین] کوبیده می‌شوند و به وسیله‌ی ملائکه غلاظ شداد [تندخویان سختگیر] به صورت در میان آتش کشیده می‌شوند و با شیاطین [موجودات شریر پلید] به غل و زنجیرها بسته می‌گردند. نه به فریادشان جوابی داده می‌شود و نه یکی از خواسته‌هایشان برآورده می‌گردد؛ این است حال آن که داخل آتش شود.

أَعَادَنَا اللَّهُ مِنَ النَّارِ الَّتِي سَجَّرَهَا الْجَبَّارُ لِعُصِيهِ وَ انْتِقَامِهِ وَ سَخَطِهِ؛

توبه‌ی صحیح حتماً مقبول است

این کلام خداوند حکیم است که در یک جای از قرآن کریمش ذات اقدس خود را به صفت «آمرزنده‌ی گناه و توبه‌پذیر» معرفی کرده: «غَافِرِ الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ...»^۲ و در جای دیگر می‌فرماید:

وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ...^۳

او کسی است که از بندگان خود توبه‌رامی‌پذیرد و از سیئات می‌گذرد...

و همچنین می‌فرماید:

۱- زقوم: درختی است که در قعر جهنم می‌روید و میوه‌ای سوزنده و زهرآگین دارد.

۲- سوره‌ی مؤمن، آیه‌ی ۱.

۳- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۵.

وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا^۱

هر کسی کار بدی انجام دهد یا به خود ستم کند، سپس از خداوند طلب آمرزش نماید، خدا را آمرزنده‌ای مهربان می‌یابد.

از امام صادق علیه السلام و یا از امام باقر علیه السلام منقول است:

إِنَّ آدَمَ عليه السلام قَالَ يَا رَبِّ سَلَّطْتَ عَلَى الشَّيْطَانِ وَأَجْرَيْتَهُ مِنِّي مَجْرَى الدَّمِ فَاجْعَلْ لِي شَيْئًا فَقَالَ يَا آدَمُ جَعَلْتُ لَكَ أَنْ مِنْ هَمٍّ مِنْ دُرِّيَّتِكَ بِسَيِّئَةٍ لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ فَإِنْ عَمَلَهَا كُتِبَتْ عَلَيْهِ سَيِّئَةٌ وَمَنْ هَمٌّ مِنْهُمْ بِحَسَنَةٍ فَإِنْ لَمْ يَعْمَلَهَا كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ فَإِنْ هُوَ عَمَلَهَا كُتِبَتْ لَهُ عَشْرًا،

قَالَ يَا رَبِّ زِدْنِي قَالَ جَعَلْتُ لَكَ أَنْ مِنْ عَمَلٍ مِنْهُمْ سَيِّئَةٌ ثُمَّ اسْتَغْفَرَ لَهُ غَفْرَتُهُ لَهُ قَالَ: يَا رَبِّ زِدْنِي قَالَ: جَعَلْتُ لَهُمُ التَّوْبَةَ - أَوْ قَالَ: بَسَطْتُ لَهُمُ التَّوْبَةَ - حَتَّى تَبْلُغَ النَّفْسُ هَذِهِ قَالَ: يَا رَبِّ حَسْبِيَ^۲؛

حضرت آدم علیه السلام به حضور خدا عرضه داشت: پروردگارا! شیطان را بر من تسلط دادی و او را همچون خون در سراسر وجودم به گردش درآوردی^۳. حال، از برای من چیزی مقرر فرما [که راه نجات از شر اغواگری‌های وی باشد] فرمود: ای آدم، این [عنایت] را درباره‌ی تو

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۱۰.

۲- کافی، ج ۲، ص ۴۴۰، ح ۱.

۳- تسلط شیطان بر انسان، تنها از راه «تزیین» و وسوسه‌انگیزی در قلب است و طبیعی است که آثار وسوسه‌ی آن پلید و اقدام به گناه، از تمام اعضا و جوارح انسان که مجاری خون قلب آدمی است، امکان بروز و ظهور دارد.

مقرر داشتم که اگر کسی از ذریّه‌ات تصمیم بر گناهی گرفت [اما به عمل نیاورد] آن گناه بر وی نوشته نشود و اگر به عمل آورد، تنها یک گناه بر او نوشته شود و اگر کسی از آنها تصمیم به کار نیکی گرفت، ولی به عمل نیاورد، یک حسنه درباره‌اش نوشته شود و اگر آن را در مرحله‌ی عمل نیز ظاهر ساخت، ده حسنه از برای او نوشته شود. عرض کرد: ای پروردگار من [بر عنایتت] درباره‌ی من بیفزای. فرمود: این چنین درباره‌ات قرار دادم که هر یک از آنان گناهی مرتکب شد و آنگاه از گناهش توبه و استغفار نمود، او را بیامرزم. عرضه داشت: پروردگار! [باز هم بر عنایتت] درباره‌ام بیفزای. فرمود: آنچنان وقت توبه را برای آنان گسترش می‌دهم که تا آخرین لحظه‌ی حیات که جان به گلوگاهشان برسد، توبه‌شان مسموع گردد و مقبول واقع شود [اینجا بود که آدم عليه السلام] عرض کرد: پروردگار! [لطفت درباره‌ی من] کافی گشت و کامل شد.

همچنین نقل شده است که شیطان پس از مطرودیت از باب رحمت و مهلت گرفتن از خدا برای بقای طولانی خویش و اغوای بنی آدم به خدا عرض کرد:

وَعَزَّتِكَ لَا حَرْجُكَ مِنْ قَلْبِ ابْنِ آدَمَ مَا دَامَ فِيهِ الرُّوحُ؛
به عزّت سوگند! تا جان در تن آدمیزاد هست، دست از اغوای وی بر نمی‌دارم و از دلش بیرون نمی‌روم.

خداوند مَنان نیز فرمود:

يَعِزَّتِي لَا حَبَبْتُ عَنْهُ التَّوْبَةُ مَا دَامَ فِيهِ الرُّوحُ؛^۱

به عزّتم سوگند! تا جان در تن آدمیزاد هست، در توبه را به رویش
نمی‌بندم و از پذیرش وی رو بر نمی‌گردانم.

هشدار از وسوسه‌های یأس آور شیطان

پس زنهار ای عزیز که دَم آن لعین پلید، در دل ننشیند و حالت یأس از قبول توبه
در قلب پدید نیارد! چه آنکه در هر حال و با داشتن هر نوع از گناه آدمی رامی‌پذیرند
و به او خوشامد می‌گویند. آیا ننشیده‌ایم این کلام شورانگیز نشاط آور حضرت خالق
مَنّان را که به رسول مکرّم، مظهر اعلای رحمت و اسعاهش دستور می‌دهد:

وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ
عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ
بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ^۱

هرگاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند، نزد تو آیند [ای سفیر
گرامی ما] به آنها بگو: سلام بر شما؛ پروردگارتان رحمت را بر خود
فرض کرده است؛ آن چنان که هر کس از شما کار بدی از روی
جهالت و نادانی مرتکب شود و سپس به دنبال گناهش توبه کرده، رو
به صلاح [و جبران فساد] آورد [در این صورت خواهد دید که] خدا
آمرزنده‌ای مهربان است.

آری:

باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ
این درگه ما درگه نومیدی نیست صد بار اگر توبه شکستی باز آ
حال، آیا با این همه لطف و عنایت و آقایی که صریحاً نسبت به بندگان

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۵۴.

توبه کار، اعلام فرموده و اعمال «رحمت» درباره‌ی بدکاران پشیمان را بر خود فرض و واجب کرده و همچون وظیفه‌ی لازم خویش ارائه نموده است، آیا با این همه باز جای آن هست که کسی یأس از رحمت او داشته و اصلاً رو آوردن به درگاه وی را خالی از اثر پندارد و از اینرو لب به انابه و استغفار از گناهان خود نکشاید؟

حَاشَا تُمَّ حَاشَا! مَا هَكَذَا الظَّنُّ بِهِ وَلَا الْمَعْرُوفُ مِنْ فَضْلِهِ؛

و باید دانست که همین «یأس از رحمت حق» اعظم گناهان است و هیچ گناهی از جهت سدّ باب نجات به پای آن نمی‌رسد و لذا شیطان بی‌ایمان نیز پس از شکست خوردن از راه‌های دیگر، رو به این در آورده و از این طریق، آدمی را به شقاوت و بدبختی می‌کشانند.

به همین جهت، توجّه و هشیاری کامل لازم است تا انسان، وسوسه‌های آن پلید رجیم و طرد شده‌ی از درگاه خدا را به حومه‌ی دل راه ندهد و دست از تصرّع و ابتغال به درگاه حضرت غفّار بر ندارد که به هر حال اگر گرهی از کار انسان باید گشوده شود، به دست خدا، خالق مهربان انسان گشوده می‌شود نه به دست شیطان، دشمن مسلّم انسان!

مخصوصاً با توجّه به این که آن خالق مهربان از روی علاقه و اشتیاق تمام، بندگان گنهکار خود را به بازگشت به سوی خود دعوت نموده و آنان را که توبه کار واقعی گردند، در زمره‌ی محبوب‌های خویش معرفی فرموده است:

...إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ...^۱

...به راستی که خداوند توبه کاران را دوست می‌دارد...

معاویة بن وهب گوید:

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۲۲.

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِذَا تَابَ الْعَبْدُ تَوْبَةً نَصُوحاً أَحَبَّهُ
اللَّهُ فَاسْتَرَّ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

فَقُلْتُ: وَ كَيْفَ يَسْتَرُّ عَلَيْهِ؟ قَالَ: يُنْسِي مَلَكَهُ مَا كَتَبَا عَلَيْهِ مِنَ
الدُّنُوبِ وَ يُوجِي إِلَى جَوَارِحِهِ أُكْتُمِي عَلَيْهِ ذُنُوبَهُ وَ يُوجِي إِلَى
بِقَاعِ الْأَرْضِ أُكْتُمِي مَا كَانَ يَعْمَلُ عَلَيْكَ مِنَ الدُّنُوبِ. فَيَلْقَى اللَّهُ
حِينَ يَلْقَاهُ وَ لَيْسَ شَيْءٌ يَشْهَدُ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ مِنَ الدُّنُوبِ؛^۱

از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرماید: وقتی بنده توبه کند، توبه‌ی
نصوح [که دیگر قصد بازگشت به گناه ندارد] خداوند او را دوست
می دارد و در دنیا و آخرت پرده بر او می افکند.

عرض کردم: چگونه بر او پرده می افکند؟ فرمود: دو فرشته‌ی موکل
بر او را به نسیان دچار می سازد و در نتیجه آن دو ملک گناهای را که
از وی نوشته اند، فراموش می نمایند و به اعضا و جوارح او دستور
می دهد گناهان او را مکتوم نگه دارند [و از خود بروز ندهند] و به
نقاط زمین امر می کند، آنچه گناه از وی در آن نقاط صادر شده است،
پوشیده و مستور گردانند. در نتیجه وقتی به لقای خدا می رسد دیگر
چیزی نیست که علیه او به گناهی شهادت دهد.

از امام باقر عليه السلام منقول است:

التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ وَ الْمُتِمِّمُ عَلَى الذَّنْبِ وَ هُوَ
مُسْتَغْفَرٌ مِنْهُ كَالْمُسْتَهْزِئِ؛^۲

۱- کافی، ج ۲، ص ۴۳۰.

۲- همان، ص ۴۳۵، ح ۱۰.

آن کس که توبه کار از گناه شود، مانند کسی است که گناهی نکرده است و کسی که بر ارتکاب گناه ادامه دهد، در عین حالی که [به زبان] استغفار می کند، مانند آدم استهزاگر است.

و نیز از همان امام همام علیه السلام رسیده است:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ أَضَلَّ رَاحِلَتَهُ وَ زَادَهُ فِي لَيْلَةٍ ظُلْمَاءَ فَوْجَدَهَا. قَالَ اللَّهُ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ ذَلِكَ الرَّجُلِ بِرَاحِلَتِهِ حِينَ وَجَدَهَا؛^۱

حقیقت آنکه خداوند تعالی از توبه‌ی بنده‌اش شاد و مسرور می شود، بیش از آن مقدار که مردی [در میان بیابان] در یک شب ظلمانی، مرکب و توشه‌ی راهش را گم کرده و آنگاه آن را پیدا کند. خداوند از توبه‌ی بنده‌اش بیش از آن مقدار که این مرد از پیدا کردن زاد و راحله‌ی گم شده‌اش شاد می شود، شاد می گردد.

«کرم بین و لطف خداوندگار» که چگونه از بازگشت بنده‌ی آلوده‌ی تبهکار به آستان اقدسش شاد می گردد و اظهار مسرت می نماید و عجیب تر از آن این جمله است که به حضرت مسیح علیه السلام فرموده است:

يَا عِيسَى، كَمْ أُطِيلُ النَّظَرَ وَ أَحْسِنُ الطَّلَبَ وَ الْقَوْمُ لَا يَرْجِعُونَ؛^۲
ای عیسی، چقدر چشم به راه باشم و اشتیاق از خود نشان بدهم و این قوم برنگردند.

و همچنین ابراز عنایت در حدیث قدسی فرموده است:

۱- کافی، ج ۲، ص ۴۳۵، ح ۸.

۲- المراقبات، مقدمه، ص ۶.

لَوْ عَلِمَ الْمُدْبِرُونَ عَنِّي كَيْفَ انْتِظَارِي بِهِمْ وَ شَوْقِي إِلَيْ تَوْبَتِهِمْ
لَمَاتُوا شَوْقًا إِلَيَّ وَ لَتَفَرَّقْتُ أَوْصَالُهُمْ؛^۱

اگر آنان که پشت به من کرده‌اند [و به راه گناه افتاده‌اند] می‌دانستند
چگونه به انتظارشان هستم و اشتیاق به بازگشتشان دارم، هر آینه از
شدت شوق به من می‌مردند و بند از بندشان جدا می‌گردید.

پس ای **وااسفاه** بر این جهالت، و **واغوثاه** از این سفاهت که او در
جستجوی ما باشد و ما در حال فرار از او! او چشم به راه ما باشد و ما در حال
غفلت از او! او با ما یگانه باشد و ما بیگانه‌ی از او.

صیّاد پی صید دویدن عجبی نیست صید از پی صیّاد دویدن، مزه دارد

در مناجات هشتمین از مناجات خمس عشره است که:

يَا مَنْ هُوَ عَلَى الْمُقْبِلِينَ عَلَيْهِ مُقْبِلٌ وَ بِالْعَاطِفِ عَلَيْهِمْ عَائِدٌ
مُفْضِلٌ وَ بِالْغَافِلِينَ عَنْ ذِكْرِهِ رَحِيمٌ رَّوُّوفٌ وَ يَجْذِبُهُمْ إِلَيَّ بِابِهِ
وَدُودٌ عَطُوفٌ، أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ أَوْفَرِهِمْ مِنْكَ حَظًّا؛

ای آن که به رو آورندگان به درگاہت رو می‌آوری و اِفضال و
احسان خود را شامل حالشان می‌سازی و [یا **للعجب** که] غافلان از
ذکرت را نیز با جذبشان به آستان اقدس مشمول رحمت و عطوفت
خود می‌گردانی، از تو می‌خواهم که مرا هم از پر بهره‌ترین آنان
از [چشمه سارهای لطف و عنایت] خود قرار دهی.

من آر چه هیچ نیم هر چه هستم آن توام

مرا مران که سگی سر بر آستان توام



من به سرچشمه‌ی خورشید نه خود بردم راه
ذره‌ای بودم و مهر تو مرا بالا برد
تو مپندار که مجنون سر خود مجنون گشت
ز سمک تا به سماکش کشش لیلای برد
من خسی بی سروپایم که به سیل افتادم
او که می‌رفت مرا هم به دل دریا برد^۱

گناهان کوچک و گناهان بزرگ

از قرآن کریم و همچنین از روایات معصومین علیهم‌السلام با کمال وضوح استفاده می‌شود که «معاصی» بر دو قسمند: «معاصی صغیره» یعنی گناهان کوچک و «معاصی کبیره» یعنی گناهان بزرگ و روشن‌ترین دلیل بر این مطلب از قرآن کریم این آیه است:

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلَكُمْ
مُدْخَلَ كَرِيمٍ^۲

اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می‌شوید، دوری گزینید،
کارهای بد [گناهان کوچک] شما را می‌پوشانیم و در جایگاه خوب
و دلپسندی شما را وارد می‌سازیم.

از اضافهِ «کبائر» به «ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ» استفاده می‌شود که دسته‌ی خاصی از
گناهانی که مورد نهی واقع شده‌اند **گناهان بزرگ** هستند و طبعاً دسته‌ی دیگر که

۱- ابیات از مرحوم استاد علامه طباطبائی رحمته‌الله (صاحب تفسیر المیزان) است.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۳۱.

مغایر و مقابل دسته‌ی اوّل می‌باشند و از آنها در این آیه‌ی شریفه تعبیر به «سینّات» شده است **گناهان کوچک** می‌باشند و همانها هستند که در آیه‌ی دیگر به عنوان «لَمَم» معرفی گردیده و در دیگر آیه به عنوان **صغیره** ذکر شده‌اند؛ از این قرار:

الَّذِينَ يَجْتَبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ
الْمَغْفِرَةِ...^۱

کسانی که از گناهان بزرگ و کارهای زشت غیر لَمَم^۲ پرهیز می‌نمایند [مشمول غفران حق می‌شوند] چه آن که پروردگار تو، گسترده مغفرت است...

وُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا...^۳

کتاب [نامه‌ی اعمال انسان در روز جزا به دست انسان] نهاده شود و آنگاه گنهکاران را ببینی که از آنچه در آن [کتاب] است ترسان و هراسانند و می‌گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که از کوچک و بزرگ [گناهان] فرو گذاری نکرده و همه را گرد آورده و احصا نموده است...

و در همین فراز مورد شرح از دعا امام سجّاد علیه السلام به پیشگاه خدا عرضه می‌دارد:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ فِي مَقَامِي هَذَا مِنْ كِبَائِرِ ذُنُوبِي وَ صَغَائِرِهَا؛

۱- سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۳۲.

۲- لَمَم بر وزن قَسَم به معنای کارهای کوچک و کم اهمیت است.

۳- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۴۹.

خدایا! من در این مقام خود [که مقام توبه است] توبه می کنم و به

سوی تو باز می گردم از گناهان بزرگ و گناهان کوچکم.

روایات مربوط به این باب نیز بعداً نقل می شود ان شاء الله.

توضیح:

البته اگر طغیان انسان را نسبت به عظمت و جلالت ساحۃ اقدس حضرت حق - جلّ جلاله - بسنجیم، مطلق عصیان انسان در محضر خدا گناه بزرگ و معصیت «کبیره» است و در آن نظر اصلاً «صغیره» مفهوم درستی ندارد و بلکه خود این تعبیر نیز در حدّ خود تصغیر مقام کبریای خداوندی محسوب گشته، معصیتی «کبیره» می باشد.

ولی تقسیم معاصی به «کبیره» و «صغیره» که از آیات شریفه به دست آمد، از نظر سنجش یک دسته از گناهان با دسته ی دیگر است؛ نه از نظر سنجش انسان مجرم با خداوند علیّ عظیم و لذا هیچ منافاتی بین این دو سخن نیست که بگوییم: از یک لحاظ که لحاظ مخالفت انسان با فرمان خداست، تمام گناهان «معاصی کبیره» هستند و اصلاً صغیره ای وجود ندارد و از لحاظ دیگر که لحاظ سنجش گناهی با گناه دیگر است، بعضی از آنها «صغیره» و برخی دیگر «کبیره» می باشند.

میزان تشخیص معاصی کبیره از صغیره

در بیان ضابطه و میزان برای تعیین و تشخیص گناهان «بزرگ» و گناهان «کوچک» سخنان مختلف نقل شده است که ذکر آنها موجب تطویل کلام است. اما آنچه از تأمل در روایات معصومین علیهم السلام به دست می آید، این است که «معصیت کبیره» آن گناهی است که در لسان شرع مقدّس (اعمّ از کتاب و سنّت) تنها به نهی از آن اکتفا نشده، بلکه با نوعی تهدید به عذاب و آتش و اظهار

خشم و خشونت توأم گردیده است، مثلاً درباره‌ی «قتل نفس» آمده است:
 وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا^۱

هر کسی فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او
 دوزخ است که جاودانه در آن می ماند و خداوند بر او غضب می کند
 و او را از رحمتش دور می سازد و عذاب عظیمی برای او آماده
 ساخته است.

و راجع به «رباخواری» می فرماید:

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا... فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا
 خَالِدُونَ... وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا
 بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ...^۲

کسانی که ربا می خورند... اهل آتش می باشند و همیشه در آن
 می مانند... و خداوند هیچ انسان ناسپاس گنهکار را دوست نمی دارد.
 پس اگر چنین نکنید [دست از رباخواری برندارید] بدانید که با
 جنگ خدا و رسولش روبه رو خواهید شد.

از امام صادق (علیه السلام) منقول است:

الْكِبَائِرُ الَّتِي أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهَا النَّارَ؛^۳
 کبائر گناهانی هستند که خداوند عز و جلّ کیفر آنها را آتش مقرر
 فرموده است.

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۹۳.

۲- سوره‌ی بقره، آیات ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۹.

۳- کافی، ج ۲، ص ۲۷۶، ح ۱.

کبائر عدد محصورى ندارند

در روایات ما عدد «کبائر» به طور مختلف ذکر شده است؛ از هفت و هشت و نه تا بیست و هفتاد و شاید بیش از آن نیز ارائه گردیده است و احتمالاً مبهم گذاردن عدد «کبائر» در قرآن و حدیث به منظور ایجاد حال ترس از اقدام به مطلق گناه می باشد.

چه آنکه در صورت روشن شدن عدد «کبائر» یک نوع گستاخی و بی پروایی نسبت به سایر گناهان - به عذر این که صغائرند و مکفر و مغفور می باشند - در آدمی به وجود می آید. آنگاه همین حال تجّری بر گناه علاوه بر این که خود، از نظر اصرار بر صغیره بودن یک معصیت کبیره است، آدمی را کم کم به گناهان بزرگ دیگر نیز آلوده می سازد.

ولى در صورت ابهام عدد، طبعاً مراقبت و پروای بیشتری در انسان به وجود می آید و از ترس افتادن در حریم کبائر، دست به ارتکاب سایر گناهان نیز نمی زند؛ همچنان که مبهم بودن شب قدر این اثر را دارد که مسلمانان به امید درک آن شب با عظمت در شب های متعدّد از ماه مبارک رمضان به عبادت و احیا اقدام می کنند. در صورتی که اگر معین و مشخص بود، اکتفا به همان یک شب معین می نمودند و از فیض تکثیر اعمال عبادی شب های متعدّد محروم می گردیدند و همچنین سرّ اختلاف بیان روایات در عدد کبائر نیز محتمل است علاوه بر وجه مذکور (ابهام به منظور تحفّظ شدید از ارتکاب مطلق گناه) اشاره به اختلاف مراتب کبائر از حیث «قبح» و «عقوبت» باشد که مثلاً هفت یا هشت و نه کبیره از آنها در درجه ی نهایی از قبح و عقوبت قرار گرفته اند - از قبیل: شرک، قتل نفس، رباخواری، زنا و نظایر اینها - و بعضی متوسط و برخی به طور نسبی در

حدّ پایین از زشتی و عقاب واقع شده‌اند و به هر حال در اینجا یک نمونه از روایات مربوطه را تذکراً و تبرکاً نقل می‌کنیم.

روایت در معرفی کبائر

حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام از امام جواد علیه السلام و ایشان از پدر بزرگوارشان امام ابوالحسن الرضا علیه السلام و ایشان نیز از امام کاظم علیه السلام نقل فرموده‌اند که عمرو بن عبید بصری (ظاهراً همان شخص معتزلی معروف باشد) بر امام ابی عبدالله جعفر بن محمد صادق علیه السلام وارد شد و پس از سلام نشست و این آیه را تلاوت کرد:

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ...^۱

و سپس ساکت شد. امام علیه السلام فرمود: چه چیز موجب سکونت شد؟ گفت: دوست دارم «کبائر» را از کتاب خدا بشناسم. فرمود:

نَعَمْ، يَا عَمْرُو! أَكْبَرُ الْكَبَائِرِ الشِّرْكَ بِاللَّهِ؛ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ قَالَ: وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَا وَاهُ النَّارُ

وَ بَعْدَهُ الْيَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ: «أَنْتَ لَا يَبْتَاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»،

ثُمَّ الْأَمْنُ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ

وَ مِنْهَا عُقُوبُ الْوَالِدَيْنِ. لِأَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الْعَاقَ جَبَّاراً شَقِيئاً فِي قَوْلِهِ: وَ بَرَّأ بَوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّاراً شَقِيئاً.

وَ مِنْهَا قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ. لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ

۱- سورهی نجم، آیهی ۳۲، کسانی که از گناهان بزرگ و کارهای زشت پرهیز می‌کنند.

يَقُولُ . وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فِجْرًاؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا إِلَى
آخِرِ الْآيَةِ

وَقَدْفُ الْمُحْصَنَاتِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ
الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعْنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ
عَذَابٌ عَظِيمٌ

وَ أَكُلْ مَالِ الْيَتِيمِ. لِأَنَّهُ يَقُولُ: إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى
ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا
وَ الْفِرَارُ مِنَ الرَّحْفِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ مَنْ يُؤْلِهِمْ يَوْمَئِذٍ
دُبرُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ
وَ مَا وَاهُ جَهَنَّمَ وَ يَسَّ الْمَصِيرُ

وَ أَكُلْ الرِّبَا لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا
يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ وَ يَقُولُ
فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ
وَ السَّحَرُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ
فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ

وَ الزَّنَا لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا
يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخُلْدُ فِيهِ مُهَانًا
وَ الْيَمِينَ الْعَمُوسَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ
بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ...
وَ الْغُلُولُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ

وَمَنْعَ الزَّكَاةِ الْمَفْرُوضَةِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا
فِي نَارٍ جَهَنَّمَ فَتَكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ...
وَشَهَادَةُ الزُّورِ وَكِتْمَانُ الشَّهَادَةِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: وَمَنْ
يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ

وَشُرْبُ الْخَمْرِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَدَلَ بِهَا عِبَادَةَ الْأَوْتَانِ
وَتَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا وَشَيْئًا مِمَّا فَرَضَ اللَّهُ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ
قَالَ مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ بَرِيَ مِنْ ذِمَّةِ اللَّهِ وَذِمَّةِ رَسُولِ
اللَّهِ ﷺ

وَنَقْضُ الْعَهْدِ وَقَطِيعَةُ الرَّحِمِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: أُولَئِكَ
لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ؛^۱

آری ای عَمُرُو، بزرگ ترین کبائر ۱- شرک به خدا است که خداوند
عزوجل می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ...^۲ خداوند شرک را نمی آمرزد...

و فرموده است:

إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ...^۳

خداوند، بهشت را حرام کرده بر کسی که نسبت به او شرک بورزد و
جای او آتش است...

و پس از آن ۲- یأسی از رحمت خدا است. زیرا خدا می گوید:

۱- تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۳۵۴ و تفسیر «مجمع البیان»، ذیل آیهی ۳۱ سوره ی نساء و کافی، ج ۲، ص ۲۸۶ و عیون

اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۸۵ با تفاوت اندک و ما از تفسیر «المیزان» نقل کردیم.

۲- سوره ی نساء، آیه ی ۴۸ و ۱۱۶.

۳- سوره ی مائده، آیه ی ۷۲.

...إِنَّهُ لَا يَنفُوسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ؛^۱

از رُوح و رحمت خدا کسی جز کافران مأیوس نمی گردند...

و سپس ۳- اَمِنْ اَز مَكْرِ خِدا یعنی از انتقام نهانی و کیفر غافلگیرانه‌ی خدا، آسوده‌خاطر بودن) که خدا می‌فرماید:

...فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ؛^۲

از عذاب ناگهانی و پنهان خدا جز زیانکاران کسی خود را ایمن نمی‌بیند...

و هم از جمله‌ی کبائر است ۴- عَقُوقُ وَالِدَيْنِ چه آن که خداوند شخص «عاق» را جَبَّار شَقِيّ (یعنی ستمگری بدبخت) به شمار آورده است، در این گفتار خود (از زبان حضرت مسیح عليه السلام) که به قوم خود می‌گفت):

وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا؛^۳

خداوند مرا نسبت به مادرم مهربان و خوشرفتار قرار داده و مرا ستمگری بدبخت قرار نداده است.

و نیز از آن قبیل است ۵- قَتْلِ نَفْسٍ و کشتن انسانی که خدا کشتن او را جز تحت عنوانی از عناوین حَقّه، تحریم فرموده است، زیرا می‌فرماید:

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا...؛^۴

هر کس شخص با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند، کیفر او جهنّم است در حالی که همیشه در آن خواهد ماند...

۱- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۸۷.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۹۹.

۳- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۳۲.

۴- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۹۳.

و دیگر ۶- قَدْ فُتِحَتْ مَحْصَنَاتُ عَنِي زَنَانِ پاكدامن را به خلاف عفاف مَتَّهِم نمودن که خدا می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ^۱

آنان که به زنان پاکدامن نسبت زنا می دهند، در حالتی که آنها زنان
با ایمان و بی خبر از آن نسبت می باشند، در دنیا و آخرت طرد و لعن
شده [از رحمت حق] بوده و برای آنان شکنجه و عذابی بزرگ است.

و دیگری ۷- خورِدن مال یتیم است که خدا می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ
نَارًا وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا^۲

کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، هر آینه در شکم
خویش آتش می خورند و به زودی به آتشی شعله ور در می آیند.

و دیگری ۸- فرار از میدان جهاد زیرا خدا می فرماید:

وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِتْنَةٍ فَقَدْ
بَاءَ بِعَعْضٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بُئْسَ الْمَصِيرُ^۳

هر کس در آن هنگام [موقع رو به رو شدن با کفار در میدان نبرد] به
آنها پشت کند [مگر در صورتی که هدفش کناره گیری از میدان
به منظور حمله ی مجدد و یا به قصد پیوستن به گروهی [از مجاهدان]
بوده باشد، [چنین کسی] گرفتار غضب پروردگار خواهد شد و

۱- سوره ی نور، آیه ی ۲۳.

۲- سوره ی نساء، آیه ی ۱۰.

۳- سوره ی انفال، آیه ی ۱۶.

مأوی او جهنّم است و چه بد جایگاهی است [جهنّم].

و دیگری ۹- رباخواری چه آنکه خدا می فرماید:

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ...^۱

کسانی که ربا می خورند، بر نمی خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماسّ شیطان دیوانه شده [و نمی تواند تعادل خود را حفظ کند، گاهی زمین می خورد و گاهی به پا می خیزد]...

و می فرماید:

فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ...^۲

اگر [چنین] نکنید [دست از رباخواری برندارید] بدانید که خدا و رسولش به جنگ با شما خواهند برخاست...

و دیگر ۱۰- سحر زیرا خدا می فرماید:

و... لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ...^۳

...به طور مسلمّ می دانستند که هر کس خریدار اینگونه متاع [سحر حرام] باشد، بهره ای در آخرت نخواهد داشت...

و ۱۱- زنا چه آنکه خدا می فرماید:

و... مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ۖ يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يُخْلَدُ فِيهِ مُهَانًا...^۴

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۲۷۵.

۲- همان، آیه ی ۲۷۹.

۳- همان، آیه ی ۱۰۲.

۴- سوره ی فرقان، آیات ۶۸ و ۶۹.

کسی که چنین کاری [شرک و قتل و زنا] مرتکب شود، دچار کیفری [شدید] خواهد شد. عذاب او در روز قیامت دو چندان می گردد و با ذلّت و خواری در عذاب مخلّد^۱ می شود.

و ۱۲- یَمِينُ غَمُوسٍ یعنی قسم و سوگند دروغ که آدمی را در گناه و سپس در عذاب فرو می برد). زیرا خدا می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ...^۲

کسانی که پیمان الهی و سوگندهای خود را [به نام مقدّس او] با بهای اندکی معامله می کنند، بهره ای در آخرت نخواهند داشت...

و ۱۳- غُلُول (یعنی خیانت) که خدا فرموده است:

...وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...^۳

هر کس خیانت کند، در روز قیامت آنچه را که در آن خیانت کرده است [بر دوش خود یا به همراه خود به عنوان سند خیانت] به صحنه‌ی محشر می آورد.

و ۱۴- مَنَعَ زَكَاتٍ وَاجِبَ چَه آن که خدا می فرماید:

يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتْكُوىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ...^۴

در روزی که آنها را [گنجینه‌های زکات داده نشده را] در آتش جهنّم

۱- محتمل است مراد از خلود دربارہی قاتل و زانی طول مدّت باشد.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۷۷.

۳- همان، آیه‌ی ۱۶۱.

۴- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۳۵.

به صورت سوزان و گدازان در می آورند و آنگاه با آنها پیشانی ها و پهلوها و پشت های آنان [ذخیره کنندگان مانع الزکات] را داغ می کنند.

و ۱۵- شهادت دروغ و ۱۶- کتمان شهادت زیرا خداوند می فرماید:

وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ...^۱

...هر کس آن را [شهادت را] کتمان کند، قلبش گناهکار است...

و ۱۷- شرابخواری که خدا آن را برابر بت پرستی به حساب آورده است.

و ۱۸- ترک نماز از روی عمد و ترک هر چه خدا آن را واجب دانسته است؛

چه آنکه رسول خدا ﷺ می فرماید:

مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا، فَقَدْ بَرِيَ مِنْ ذِمَّةِ اللَّهِ وَ ذِمَّةِ رَسُولِهِ؛

هر کس از روی عمد، ترک نماز نماید، از پیمان و امان خدا و

رسولش تهی دست و بی نصیب گشته است.

و ۱۹- «پیمان شکنی» و ۲۰- «قطع رحم» که خدا می فرماید:

...أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ^۲؛

...آنان [که پیوندهایی را که خدا دستور برقراری آنها را داده است

قطع می کنند] برای آنهاست لعنت و بدی [مجازات] اسرای آخرت.

در این موقع (که بیان امام صادق علیه السلام به اینجا رسید) عمرو بن عبید از محضر امام علیه السلام بیرون آمد در حالی که از گریه می نالید و می گفت: هر که به رأی خود در تفسیر قرآن، چیزی گفت و با شما خاندان وحی و نبوت در فضل و دانش به ستیزگی ایستاد، به هلاکت افتاد.

۱- سوره بقره، آیه ۲۸۳.

۲- سوره رعد، آیه ۲۵.

گناهان «باطن» و گناهان «ظاهر»

ضمن جمله‌ی مورد شرح از دعای شریف آمده است:

وَ بَوَاطِنِ سَيِّئَاتِي وَ ظَوَاهِرِهَا؛

پروردگارا! از زشت کاری‌های باطن و بدکاری‌های ظاهر خود توبه می‌کنم.

چنانکه قرآن کریم نیز می‌فرماید:

وَ ذَرُّوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ...؛ گناه ظاهر و باطن را رها کنید...

در این که مراد از سیئات ظاهر و باطن چیست، آقایان علما و مفسران قرآن احتمالاتی داده‌اند؛ از این قرار:

۱- گناه ظاهر، گناهی است که انسان به طور آشکارا و علنی آن را مرتکب می‌شود و گناه باطن، گناهی است پنهان که در خفا انجام می‌پذیرد.
۲- اعمال زشتی که با اعضای بدن انجام می‌شود گناه ظاهر است؛ از قبیل: قتل نفس، زنا، شرب خمر و قمار و ملکات بدی که به صورت اخلاق رذیله در روح حاصل می‌گردد، گناه باطن است؛ از قبیل: عُجب، ریا، شرک، نفاق، کبر، بخل و حسد.

۳- عزم و تصمیم و نیت قلبی به ارتکاب گناه، هر چند بر اثر موانعی به حدّ عمل نرسد، گناه باطن است و اگر به حدّ عمل رسید و در اعضای بدن ظاهر شد، گناه ظاهر است؛ چنانکه قرآن کریم می‌فرماید:

...وَ إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَعْفُ

لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ...^۲

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۰.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۸۴.

... آنچه در دل دارید، چه آشکارش کنید و چه پنهان نگهش بدارید، خداوند شما را بر طبق آن مورد محاسبه قرار می‌دهد. سپس هر که را بخواهد، می‌آمرزد و هر که را بخواهد عذاب می‌کند...^۱

۴- معصیتی که قبیح و زشتی آن آشکار و شامت^۲ پایانش روشن است، گناه ظاهر است؛ از قبیل: شرک، ظلم، سرقت و فساد در بین مردم. ولی معصیتی که در ظاهر امر، عاقبت شومش روشن نیست و زشتی آن بر همه کس آشکار نمی‌باشد، گناه باطن است؛ مانند: مجسمه‌سازی، استعمال ظروف طلا و نقره و خوردن مردار و گوشت خوک و نظایر اینها که درک قبیح آن نیاز به ارشاد از طریق وحی الهی دارد.

سوالف و حوادث، گناهان دیرینه و گناهان نو

در ضمن همین فراز از دعا آمده است:

وَسَوَالِفِ زَلَّاتٍ وَ حَوَادِثِهَا؛

خدا یا توبه می‌کنم از لغزش‌های گذشته و تازه‌ام.

انسان در هر مرحله از مراحل مختلف عمر، آلوده به یک سنخ خاص از گناهانی می‌شود که در مراحل بعد اصلاً زمینه و اقتضای آن را از دست داده و از ارتکاب آن ناتوان می‌گردد؛ ولی نتایج شوم و آثار ظلمانی آن معاصی در صفحه‌ی روحش باقی می‌ماند. چنان که امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

ادْكُرُوا انْقِطَاعَ اللَّذَاتِ وَ بَقَاءَ التَّيْبَاتِ؛^۳

۱- روایاتی که دلالت بر این دارند که نیت و عزم بر گناه بدون ارتکاب عملی، گناه محسوب نمی‌شود و عقاب ندارد، مربوط به موردی است که بر اثر خوف از خدا از تصمیم و نیت خود برگردد که در این صورت آن نیت گناه نه تنها گناه نخواهد بود، بلکه حسنه هم نوشته خواهد شد. (جامع السعادات، ج ۱، ص ۱۶۲)

۲- شامت: شوم بودن.

۳- شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، باب الحکم، حکمت ۴۲۵.

به یاد آورید انقطاع و بریده شدن لذت‌ها و خوشی‌ها و برجا ماندن آثار شوم گناهان را.

و همچنین، معصیت‌هایی در مرحله حاضر از عمر، زمینه‌ی تازه و اقتضای جدید پیدا می‌کند که در مراحل پیشین، از آن، نشانه و آثاری نبوده و الحال، سایه‌ی شوم خود را بر فضای قلب می‌افکند. مثلاً در سنین جوانی، دست به گناهانی می‌آلاید که در روزگار پیری از تصوّر آن نیز استنکاف می‌ورزد؛ در صورتی که همین آدم به دوران پیری دچار گناهانی می‌شود که در سنین نخستین عمر اصلاً به ذهنش خطور نمی‌کرده است و لذا محتمل است که مراد از «سوالف» و «حوادث» زلالت در کلام امام علی(ع) این دو قسم از معاصی باشد.

توبه‌ی کامل

توبه‌ی کامل از گناه، آنگاه حاصل می‌شود که چنان تنفّر و انزجار از معصیت در دل به وجود آید که در خانه‌ی قلب به کلی به روی آن بسته شود تا آنجا که از خطور و مرور آن بر فضای دل هر چند به طور گذرا و «حدیث نفس» نیز جلوگیری به عمل آید و اندیشه‌ی عود و بازگشت به آن گناه هرگز به صفحه‌ی دل راه نیابد، چنانکه امام سجّاد(ع) در همین جمله‌ی مورد شرح از دعا می‌گوید:

تَوْبَةً مَنْ لَا يُحَدِّثُ نَفْسَهُ بِمَعْصِيَةٍ، وَلَا يُضْمِرُ أَنْ يَعُودَ فِي خَطِيئَةٍ؛

توبه می‌کنم من از گناهانم مانند توبه‌ی آن کسی که خیال گناهی را در دلش نگذراند و فکر بازگشت به خطایی را به نهانخانه‌ی جان راه ندهد.

وَقَفَّنا اللَّهُ تَعَالَى لِمِثْلِ هَذِهِ التَّوْبَةِ الْكَامِلَةِ، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ؛



(۱۵)

وَقَدْ مُلِكَ بِاللَّهِ فِي مُحْكَمِ كِتَابِكَ، إِنَّكَ تَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِكَ، وَتَعْفُو عَنْ
التَّيْبَاتِ، وَتُحِبُّ التَّوَّابِينَ، فَأَقْبِلْ تَوْبَتِي كَمَا وَعَدْتَ، وَاعْفُ عَنْ سَيِّئَاتِي
كَمَا صَدَّقْتَ، وَأَوْجِبْ لِي مَحَبَّتَكَ كَمَا شَرَطْتَ.

و تو [ای خدای من] در کتاب محکم و استوار خود [یا در محکمت
کتاب خود] فرموده‌ای که توبه را از بندگان می‌پذیری و از گناهان
درمی‌گذری و توبه کارانِ مداوم را دوست می‌داری. حال، آن چنان
که وعده فرموده‌ای، توبه‌ام را بپذیر و بر حسبِ ضمان خویش از
گناهانم در گذر و همچنان که ملتزم شده‌ای محبتت را برای من لازم
گردان [برای همیشه دوستم بدار].

شرح و توضیح:

اضافه‌ی «محکم» به «کتاب» ممکن است از باب اضافه‌ی «صفت» به
«موصوف» باشد؛ یعنی قرآنی که متقن و استوار است و از راهیابی هرگونه اختلال
و اضطراب به ساحت اقدسش در امان است. چنان که خود می‌فرماید:
...كِتَابٌ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ...^۱

۱-سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱.

...[قرآن] کتابی است که آیاتش متقن و محکم شده است...

و محتمل است از باب اضافه‌ی «نوع» به «جنس» یا اضافه‌ی «قسم» به «مقسم» بوده و اشاره به انقسام آیات قرآن به دو قسم «محکم» و «متشابه» باشد که باز در خود قرآن آمده است:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ...^۱

او[خدا] کسی است که این کتاب[قرآن] را بر تو نازل کرد که قسمتی از آن آیات مُحکم[صریح و روشن] است که آن آیات[در واقع به منزله‌ی] مادر و اساس[و مرجع] این کتاب می‌باشند و هرگونه ابهام و اجمال سایر آیات با مراجعه‌ی به این دسته از آیات برطرف می‌گردد[.]

و قسمت دیگر از آن، «متشابهات» است. یعنی آیاتی که از جهت احتمال معانی مختلف که در ابتدای امر به نظر می‌رسد، دارای نوعی ابهام و پیچیدگی در فهم مراد می‌باشد، ولی پس از مراجعه به آیات «محکم» و یا روایات صادره از منابع وحی (رسول اکرم ﷺ و اهل بیت اطهار علیهم‌السلام) مراد و مقصود از آنها معلوم می‌گردد.

گفتار امام سجاد علیه‌السلام در موضوع وعده‌ی توبه‌پذیری خدا و عفو سیئات اشاره به این آیه‌ی شریفه است:

وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ^۲؛

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۷.

۲- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۵.

و او کسی است که توبه را از بندگان می‌پذیرد و از گناهان در

می‌گذرد و آنچه را به جا می‌آورد می‌داند.

و همچنین گفتار آن حضرت در مورد اینکه خداوند بندگان توبه‌کار را

دوست دارد:

...إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ^۱

...به راستی که خداوند توبه‌کاران و پاکیزگان را دوست می‌دارد.

کلمه‌ی «تَوَّاب» صیغه‌ی مبالغه است به معنای «كَثِيرُ التَّوْبَةِ وَ كَثِيرُ الرُّجُوعِ».

آن بنده‌ای که هرگاه از روی جهالت و غلبه‌ی هوای نفس از وی گناهی صادر

می‌شود، بی‌درنگ اقدام به توبه می‌کند و آلودگی‌های مکرر به گناه او را از توبه و

بازگشت به سوی خدا باز نمی‌دارد، تَوَّاب است.

از امام صادق علیه السلام منقول است:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَنْ عِبَادِهِ الْمُفْتَنَ التَّوَّابَ^۲؛

خداوند از میان بندگان کسی را که در صحنه‌ی امتحان به گناهان

قرار گرفته و دنبال هر گناه اقدام به توبه می‌کند،^۳ دوست می‌دارد.

و در خبر دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است:

الْمُؤْمِنُ كَالسُّبُلَةِ يَفِيءُ أَحْيَانًا وَ يَمِيلُ أَحْيَانًا^۴؛

مؤمن بسان سنبل و خوشه‌ی جو یا گندم است که [بر اثر وزش باد]

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۲۲.

۲- کافی، ج ۲، ص ۴۳۲، ذیل ح ۴.

۳- «مُفْتَنٌ» در «نهایه» به همان معنا که در متن آمده ذکر شده است. (مرآة العقول، طبع جدید، ج ۱، ص ۲۶۵)

۴- جامع‌التعادات، ج ۳، ص ۸۲.

گاهی خم می‌شود [از اعتدال قامت خود دور می‌افتد] و گاه دیگر بر

می‌گردد [و استقامت قامت خود را مجدداً به دست می‌آورد].^۱

احتمال این نیز می‌رود که مبالغه در کلمه‌ی «تَوَاب» از لحاظ «کیفیت» و تشدید عمل باشد، نه به اعتبار «کمیت» و تکرار عمل. یعنی آن توبه‌کاری که توبه‌اش چنان راسخ و ثابت و جایگزین در ژرفای دلش شده باشد که هرگز عود به ارتکاب گناه از وی حاصل نشود، این چنین توبه‌کاری واقعاً «تَوَاب» است که توبه‌کاری «مداوم» و تائب به توبه‌ی «نصوح» است و به هر حال عالی‌ترین مقام برای بندگان «تَوَاب»، مقام «محبوبیت» در پیشگاه خداوند ذوالفضل و الاحسان است که بر اساس «پاکی» و تحصیل طهارت جوهر جان از قذارات گناهان، استحقاق چنین تشریفی را به دست آورده‌اند که:

...إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ؛

و ارباب معرفت می‌گویند، محبت خدا نسبت به بنده‌اش همانا کشف حجب از قلب است تا «لقاء» و «رؤیت» تحقق پیدا کرده و از هر چه جز اوست انقطاع حاصل شود.

اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ عِبَادِكَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ بِحُرْمَةِ
حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ؛



۱- محتمل است مقصود در این حدیث ارائه‌ی خصیصه‌ی انعطاف‌پذیری مؤمن در برابر حوادث و وقایع باشد که بر حسب اقتضای شرایط مختلف موضع‌گیری‌های مختلف دارد، گاه صلابت و سرسختی و گاه انعطاف و لينت و نرمی از خود نشان می‌دهد.

(۱۶)

وَلَكَ يَارَبِّ شَرْطِي أَلَا أَعُوذُ فِي مَكْرُوهِكَ وَضَمَانِي أَنْ لَا أَتَّجِعَ فِي مَذْمُومِكَ
وَعَهْدِي أَنْ أَهْجُرَ جَمِيعَ مَعَاصِيكَ.

و شرط و قرار من با تو [ای پروردگار من] این که به آنچه ناپسند
توست بازنگردم و ضمان و تعهد من آن که به کاری که نزد تو
مذموم و نکوهیده است رجوع ننمایم و عهد و پیمان من این که از
جمیع نافرمانی‌هایت دوری گزینم.

شرح و توضیح:

شرط وفاداری بر توبه!

آه آه، چه سنگین است این شرط و این تعهد! و چه طاقت‌فرسا و کمرشکن
است این ضمان و این پیمان!
ای خدای رئوف و ربّ ودود، تو خود تفضّلی فرما و عنایتی کن، چنان نشود
که ما ضعیفان بر اثر انقطاع از لطف و عنایت در عداد نقض‌کنندگان عهد و
پیمان‌شکنان درآییم و آنگاه مآلاً به لعنت تو و سوء مجازات آخرت دچار شویم
که فرموده‌ای:

وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ... أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ

لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ؛^۱

آنان که پیمان خدا را پس از محکم کردن آن می شکنند.... برای آنها
لعت و بدی [مجازات] سرای آخرت است.

و همچنین فرموده‌ای:

فَأَعْتَبَهُمْ نِفَاقًا فَنِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا
وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ؛^۲

این عمل [نقض عهد خدا] رذیله‌ی نفاق را در دل‌هایشان تا روزی که
خدا را ملاقات کنند، برقرار ساخت. این بدان سبب است که از
عهدی که با خدا بسته بودند تخلف ورزیدند و دروغ گفتند.

و چه زیبا سخنی است سخن بعض ارباب فضل و کمال که می گوید:
پوشیده نماند که این جمله از دعا جز زبان معصوم از زبان دیگری شایسته نیست
صادر شود مگر این که آن را مشروط به حفظ و صیانت از جانب خدا نماید؛ یعنی
توفیق وفای به عهد و ثبات قدم را در این تعهد و ضمان از خدا بخواهد تا گرفتار
شومی پیمان فوق توان نگردد.^۳

لقمه‌ی هر مرغکی انجیر نیست

آورده‌اند یکی از مدعیان حبّ خدا وقتی در حال سُکر محبّت (!) ترنّم به

این شعر نمود و گفت:

وَلَيْسَ فِي سِوَاكَ حُبٌّ فَكَيْفَمَا شِئْتَ فَاخْتَبِرْنِي

۱- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۵.

۲- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۷۷.

۳- تلخیص الرياض، ج ۲، ص ۳۳۶.

جز تو [ای خدا] محبت چیزی در دلم نیست و غیر تو محبوبی ندارم!
حال، به هرگونه که خواهی مرا بیازمای.

پس مشیت حضرت «محبوب» به آزمایش وی تعلق گرفت و آن مدعی
حب و عشق به خدا مبتلا به بیماری خضر بول گردید. بیچاره از شدت درد به خود
می پیچید و فریاد می کشید و از خدا عافیت طلب می کرد و از آن ادعا که کرده
بود اظهار پشیمانی می نمود؛ بر در مکتب خانه ها می چرخید و از بیچه مکتبی ها
تقاضای دعا می کرد و می گفت:

أَدْعُوا لِعَمَّكُمُ الْكَذَّابُ؛

برای این عمومی دروغگوی خود دعا کنید.^۱

آری: «لقمه‌ی هر مرغکی انجیر نیست»!

إِنَّ لِكُلِّ صَنَاعَةٍ أَهْلًا وَإِنَّ لِكُلِّ كَرِيمَةٍ فَحْلًا؛

إِذَا قَنَّا اللَّهَ حَلَاوَةً حُبِّهِ وَوَقَفْنَا لِبِطَاعَتِهِ فِي عَافِيَتِهِ؛



(۱۷)

اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ اَعْلَمُ عَمَّا عَمِلْتُ، فَاعْفِرْ لِيْ مَا عَمِلْتُ وَاصْرِفْ بِقُدْرَتِكَ
إِلَى مَا أَحْبَبْتَ.

بارالها، تو به آنچه من کرده‌ام داناتری؛ پس آنچه را که از من می‌دانی
بیامرز و بازگردان مرا [به قدرت خود] به آنچه دوست داری.

شرح و توضیح:

انحطاط نهانی روح

چه بسا اعمالی که در واقع موجب انحطاط روح آدمی و سبب دوری وی
از خدا بوده و در گذشته‌ی عمر از وی صادر شده است، اما خود او توجه به آن
نداشته و آنها را به صورت یک سلسله اعمال نیک انجام داده و احیاناً مدّتی مدید
نیز اشتغال به آنها داشته است!

انسان تائب در این فراز از دعا برای تدارک آن نوع از نقایص و ترمیم آن
قسم از خرابی‌های پنهان از نظر خودش. از خدا می‌خواهد که او را با منصرف
کردن از مسیر آن اعمال و هدایت کردن به طریق اعمال نیک از چشمه‌سارهای
رحمت و غفران خود کامیاب و شاداب سازد و در پرتو نور «حسنات» تیرگی‌های
«سیئات» را از صفحه‌ی قلبش بزدايد.



(۱۸)

اللَّهُمَّ وَعَلَى تَبِعَاتٍ قَدْ خِطُّوا مِنْهُمْ، وَتَبِعَاتٍ قَدْ لَبَّيْهُمْ وَكَأَنَّ بَعْثَكَ
الْبَقِ لَأَسْنَامُ، وَعَلَيْكَ الَّذِي لَا يَسْنَى، فَعَوَّضَ مِنْهَا أَهْلَهَا، وَلَحِطُ طَعْنِي وَزُرَّهَا،
وَوَخَّفَفَ عَنِّي ثِقَلَهَا، وَأَعَصِمَنِي مِنْ أَنْ أَقَارِفَ مِثْلَهَا.

بارالها، بر ذمه‌ی من و بال‌هایی است که آنها را به یاد دارم و
و بال‌هایی است که فراموششان کرده‌ام و همه‌ی آنها مقابل چشم
توست، آن چشمی که به خواب نمی‌رود و در علم توست؛ آن علمی
که فراموش نمی‌کند. حال در برابر آنها به صاحبانش عوض بده و
گرانباری آن را از [دوش] من فرود آور و سنگینی‌اش را از [پشت]
من سبک گردان و مرا از این که به امثال آن تبعات و گناهان
نزدیک و آلوده شوم، مصون نگه دار.

شرح و توضیح:

فراموش کردن گناهان از شقاوت انسان است.

خوشا به حال آدمی که گناهانش نصب‌العین و مقابل چشمش باشد و
فراموشی و نسیان نسبت به گناهان گذشته عارضش نشود تا پیوسته «خائف» بوده و
در حال استغفار و انابه‌ی در محضر حق باشد. راوی گوید:

سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ الرَّجُلَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيَدْخِلُهُ اللَّهُ بِهِ الْجَنَّةَ.
قُلْتُ: يَدْخِلُهُ اللَّهُ بِالذَّنْبِ الْجَنَّةَ؟! قَالَ: نَعَمْ. إِنَّهُ لَيُذْنِبُ فَلَا يَزَالُ
مِنْهُ حَافِئاً مَا قِتّاً لِنَفْسِهِ، فَيَرْحَمُهُ اللَّهُ فَيَدْخِلُهُ الْجَنَّةَ؛^۱

از آن حضرت [امام صادق علیه السلام] شنیدم که می فرماید: انسان مرتکب گناهی می شود، آنگاه خدا به سبب همین گناه او را وارد بهشت می سازد. سؤال کردم: آیا خدا به سبب گناه او را به بهشت می برد؟ فرمود: آری و این برای آن است که آن آدم گنهکار از جهت گناه گذشته‌ی خود دائماً در حال ترس و بر خودش خشمگین است و لذا خدا او را به سبب همین خوف از گناه گذشته‌اش مورد رحمت خویش قرار داده به بهشت داخلش می نماید.

پس فراموش کردن گناهان، از شقاوت انسان است و موجب گرفتاری‌ها در روز جزا به خصوص اگر با **حقوق الناس** توأم باشد و حقّی از حقوق مالی یا عرضی مردم به تباهی کشیده شده باشد که تدارک آن در روز حساب بسی دشوارتر از تدارک دیگر معاصی خواهد بود و مستلزم سبک یا خالی گشتن کفّی حسنات و احیاناً سنگین بار شدن کفّی سیئات! اعاذنا الله من هذا!

راه تخلص از تبعات «حقوق الناس» با تأدیه‌ی حقوق

حال اگر انسان در جریان ارتباط با مردم به حقّی از حقوق آنان تجاوز کرده و حقّ مردم بر ذمه‌ی او است، تا آنجا که در امکانش هست باید در تأدیه‌ی^۲

۱- کافی، ج ۲، ص ۴۲۶، ح ۳ و المحجة البيضاء، ج ۷، ص ۲۶.

۲- تأدیه: ادا نمودن.

حقوق و ترضیه^۱ خاطر صاحبان حقوق (بدانگونه که در گذشته مشروحاً بیان شد) تلاش و کوشش بنماید و خود را پیش از فرا رسیدن روز حساب از زیر بار این سنخ از معاصی بیرون بکشد؛ که آنجا بسیار گران تمام خواهد شد و توجه کامل به این نکته باید داشته باشد که رهایی از تبعات این نوع از گناهان با دعا و گریه و زاری ممکن نیست، بلکه تأدیه‌ی حقوق لازم است و تحصیل رضای ذوی‌الحقوق از ضروریات مسلم برای انجام توبه‌ی واقعی است.

دعا در کجا راه نجات است؟!

آری، گاهی انسان به حقوق مردم تجاوز می‌کند، اما آن را فراموش می‌کند؛ به طوری که اصلاً نمی‌داند درباره‌ی چه کسی بوده یا چه حقی از فلان شخص تضییع شده است و یا آن که می‌داند چه حقی و از چه کسی ضایع نموده اما راه تأدیه‌ی آن حق و تحصیل رضای صاحب حق، اکنون به رویش بسته است و به هیچ وجه از برای وی دسترسی به ذوی‌الحقوق و وارث آنان میسر نیست.

در چنین مواردی است که امام سیدالشاجدین علیه‌السلام ضمن این فراز از دعا، راه رهایی از تبعات و گرفتاری‌های حقوقی را که بار سنگینی بر دوش انسان می‌باشد، نشان می‌دهد و او را از بن‌بست یأس و حرمان نجات می‌بخشد و آن راه، راه تضرع و زاری به درگاه خدا صاحب اختیار کل جهان و جهانیان است.

آری؛ باید از او بخواهد تا از خزائن رحمت لایتنهای خویش عوض حقوق ضایع شده را به صاحبان حقوق، اعطا فرموده و رضای خاطر آنها را به لطف و کرم خود تأمین نماید بدون این که چیزی از «حسنات» این بنده‌ی نادم از گناه در

۱- ترضیه: رضایت طلبیدن.

عوض آن حقوق به آنان داده شود و یا چیزی از «سینئات» آنان به این ناتوان تحمیل گردد.

چنانکه روایت شده است که مردی به نام مُحَمَّد بن بِشْر وَّشَاء به حضور امام صادق علیه السلام رسید و عرضه داشت: من یک هزار دینار به شخصی به نام شهاب بدهکارم. او مطالبه‌ی قرض خود دارد و من هم فعلاً تهی‌دستم؛ از جناب شما تقاضا می‌کنم از او بخواهید تا انقضای موسم حجّ به من مهلت دهد. امام علیه السلام کسی را دنبال مرد طلبکار فرستاد و او شرفیاب شد. امام علیه السلام به او فرمود: تو محبّت محمد را نسبت به ما می‌دانی و قدر و منزلت او را در نزد ما می‌شناسی. پولی را هم که از تو قرض گرفته است در هوسرانی‌ها تلف ننموده؛ بلکه صرف ضروریات زندگی کرده و فعلاً قادر بر ادای آن نیست؛ حال از تو می‌خواهم که از حقّ خود چشم پوشیده و از وی درگذری.

پس از آن فرمود: تو شاید از کسانی باشی که می‌پندارند اگر مدیون، ادای دین نکرده بمیرد در روز حساب از حسناتش در عوض دینش به صاحب حق می‌پردازند! گفت: آری به ما چنین رسیده است. فرمود:

اللَّهُ أَكْرَمُ وَأَعْدَلُ مِنْ أَنْ يَتَقَرَّبَ إِلَيْهِ عَبْدٌ فَيَقُومَ فِي اللَّيْلِ الْقَرَّةَ وَ
يَصُومَ فِي الْيَوْمِ الْحَارِّ أَوْ يَطُوفَ بِهَذَا الْبَيْتِ، ثُمَّ يُسَلِّبَهُ ذَلِكَ
فَتُعْطَاهُ! وَلَكِنَّ لِلَّهِ فَضْلٌ كَثِيرٌ يُكَافِي الْمُؤْمِنَ؛

خدا بزرگوarter و عادل‌تر از این است که بنده‌ای برای تقرب به او در دل شب‌های سرد قیام به عبادت بنماید و روزهای گرم روزه بدارد یا طواف خانه‌ی خدا انجام دهد، آنگاه خدا این همه حسنات را از او بگیرد و به تو بدهد[نه، این از عدل و کرم به دور است] ولی

خداوند دارای فضل بسیار است و مؤمن [صاحب حق] را به عوض حَقّش می‌رساند [و از فضل خود تمام حقوق فوت شده‌ی او را جبران می‌نماید بدون این که از عبادات و حسنات شخص بدهکار به عنوان عوض چیزی بکاهد].

وقتی مرد طلبکار این سخن را از امام علی^{علیه السلام} شنید، گفت: «فَهُوَ فِي حِلٍّ» حال که مطلب چنین است، من هم او را حلال کردم و از حقّ خود گذشتم، او از جانب من آزاد و ذمه‌اش رهاست.^۱

البته اینگونه جبران حق، همچنان که گفتیم و از مورد صدور روایت نیز پیداست، در صورتی است که بدهکار به هیچ وجه از وجوه ممکن، قادر بر ادای حق و تحویل رضای صاحب حق نباشد و گرنه در صورت تضييع عمدی و تقصیر از ادای حق بدون هیچگونه عذر شرعی در روز جزا و حساب از حسناتش بر می‌دارند و به ذوی الحقوق می‌دهند و چنانچه حسناتش نیز وفاي نباشد، از سیئات صاحبان حق بر می‌دارند و بر دوش این بدبخت بینوامی گذارند. به فرموده‌ی قرآن کریم:

وَلْيَحْمِلُنْ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ...^۲

علاوه بر بارهای سنگین خودشان، بارهای سنگینی هم بر دوش می‌کشند...

لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضْلِلُونَ...^۳

تا بار گناهان خود را در روز قیامت تماماً بر دوش کشند و هم سهمی

۱- تلخیص الزیاض، ج ۲، ص ۳۴۰، نقل از کلینی رحمه الله.

۲- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۱۳.

۳- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۲۵.

از گناهان کسانی را که گمراهشان می‌سازند...

البته این دو آیه در مورد گمراه‌کنندگان و اغواگران است که علاوه بر گناه ضلالت خود گناه اضلال دیگران را نیز باید حمل کنند بدون این که از گناه آنان چیزی کم شود و اینجا تأییداً آورده شد.

شّمه‌ای از گرفتاری‌های روز حشر راجع به حقوق الناس

از امام صادق (علیه السلام) منقول است:

إِنَّ أَشَدَّ مَا يَكُونُ النَّاسُ حَالاً يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يَقُومَ أَهْلُ الْخُمْسِ
فَيَتَعَلَّقُونَ بِذَلِكَ الرَّجُلِ فَيَقُولُونَ: رَبَّنَا! إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ قَدْ أَكَلَ
خُمْسَنَا وَ تَصَرَّفَ فِيهِ وَلَمْ يَدْفَعْهُ إِلَيْنَا. فَيَدْفَعُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ عَوْضَهُ
عَنْ حَسَنَاتِ ذَلِكَ الرَّجُلِ وَ كَذَلِكَ أَهْلُ الزَّكَاةِ؛^۱

سخت‌ترین حالات مردم به روز قیامت، در وقتی است که مستحقین
خمس و زکات برخیزند و به آن شخص [مانع خمس و زکات]
در آویزند و بگویند: پروردگارا! این شخص، خمس یا زکات ما را
خورده است و به ما نداده است. آنگاه خداوند از حسنات وی در
عوض حق آنان به آنان بپردازد.

در برخی از اخبار آمده است:

إِنَّ أَهْلَ الرَّجُلِ وَ أَوْلَادَهُ يَتَعَلَّقُونَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُوقِفُونَهُ بَيْنَ
يَدَيِ اللَّهِ تَعَالَى وَ يَقُولُونَ: يَا رَبَّنَا! خُذْ لَنَا بِحَقِّنَا مِنْهُ! فَإِنَّهُ مَا
عَلَّمَنَا مَا نَجْهَلُ، وَ كَانَ يُطْعِمُنَا مِنَ الْحَرَامِ وَ نَحْنُ لَا نَعْلَمُ.

۱- منقول از لثالی الاخبار، ص ۵۴۹.

فَيَقْتَصُّ لَهُمْ مِنْهُ؛^۱

زن و فرزند آن مرد در روز قیامت به وی در می آویزند و او را در پیشگاه خداوند تعالی نگه می دارند و می گویند: ای پروردگار ما! از این مرد حق ما را بگیر! چه آن که او آنچه را ما نمی دانستیم به ما نمی آموخت و از حرام به ما می خوراند در حالی که ما نا آگاه بودیم. آنگاه از حسنات وی تقاص می کنند و حقوق آنان را می پردازند.

و همچنین در روایات آمده است:

إِنَّ الْعَبْدَ لَيُوقَفُ عِنْدَ الْمِيزَانِ وَلَهُ مِنَ الْحَسَنَاتِ أَمْثَالُ الْجِبَالِ
فَيُسْأَلُ عَنْ رِعَايَةِ عِيَالِهِ وَ الْقِيَامِ بِهِمْ وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ
وَ فِيمَ انْفَقَهُ حَتَّى تُغْنِيَ تِلْكَ الْمَطْلِبَاتُ كُلَّ أَعْمَالِهِ فَلَا تَبْقَى لَهُ
حَسَنَةٌ.

فَتُنَادَى الْمَلَائِكَةُ: هَذَا الَّذِي أَكَلَ عِيَالُهُ حَسَنَاتِهِ فِي الدُّنْيَا وَ
ارْتَهَنَ الْيَوْمَ بِأَعْمَالِهِ؛^۲

بنده در کنار میزان نگه داشته می شود، در حالی که حسناتی همچون کوه ها [برجسته و عالی] به همراه آورده است. آنگاه از وضع اکتساب مال و مصارف آن و رعایت حال عیال و حفظ حقوق آنان مورد پرسش قرار می گیرد تا آنجا که مطالبات صاحبان حق، تمام اعمالش را فنا می کنند و یک حسنه هم برایش نمی ماند! در آن موقع فرشتگان ندا می کنند: این، کسی است که اهل و عیالش در دنیا

۱- جامع الشعادات، ج ۲، ص ۱۶۵.

۲- همان.

حسناتش را خورده‌اند و او امروز در گرو اعمال [بد] خویش
باقی مانده است.

و ایضاً نقل شده است که امام سیدالساجدین علیه السلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله
در حالی که با مردم سخن می گفت، فرمود:

حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّهُ سَمِعَ أَبَاهُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يُحَدِّثُ النَّاسَ
قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ بَعَثَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى النَّاسَ مِنْ
حُفَرِهِمْ عُرْلاً بُهْمًا جُرْدًا مُرْدًا فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ.... فَيُشْرِفُ الْجَبَّارُ
عَزَّ وَ جَلَّ الْحُكْمَ الْعَدْلُ عَلَيْهِمْ فَيَقُولُ: أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْحُكْمُ
الْعَدْلُ الَّذِي لَا يَجُورُ. الْيَوْمَ أَحْكُمُ بَيْنَكُمْ بَعْدَلِي وَ قَسْطِي لَا يُظْلَمُ
الْيَوْمَ عِنْدِي أَحَدٌ.

الْيَوْمَ آخِذٌ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ بِحَقِّهِ وَ لِصَاحِبِ الْمَظْلَمَةِ
بِالْمَظْلَمَةِ بِالْقَصَاصِ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ.... فَتَلَا زُمُوا أَيُّهَا
الْخَلَائِقُ وَ اطْلُبُوا مَظَالِمَكُمْ عِنْدَ مَنْ ظَلَمَكُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَ أَنَا
شَاهِدٌ لَكُمْ عَلَيْهِمْ وَ كَفَى بِي شَهِيداً.

قَالَ: فَيَتَعَارَفُونَ وَ يَتَلَا زُمُونَ فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ لَهُ عِنْدَ أَحَدٍ مَظْلَمَةٌ أَوْ
حَقٌّ إِلَّا لَزِمَهُ بِهَا.... فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِذَا
كَانَ لِلرَّجُلِ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ الرَّجُلِ الْكَافِرِ مَظْلَمَةٌ أَوْ شَيْءٌ يَأْخُذُ مِنَ
الْكَافِرِ وَ هُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ؟

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام: يُطْرَحُ عَنِ الْمُسْلِمِ مِنْ سَيِّئَاتِهِ
بِقَدْرِ مَا لَهُ عَلَى الْكَافِرِ فَيُعَذَّبُ الْكَافِرُ بِهَا مَعَ عَذَابِهِ بِكُفْرِهِ عَذَاباً
بِقَدْرِ مَا لِلْمُسْلِمِ قَبْلَهُ مِنْ مَظْلَمَةٍ.

فَقَالَ لَهُ الْقُرْشِيُّ: فَإِذَا كَانَتِ الْمَظْلَمَةُ لِلْمُسْلِمِ عِنْدَ مُسْلِمٍ كَيْفَ تُوْخَذُ مَظْلَمَتُهُ مِنَ الْمُسْلِمِ؟ قَالَ: يُؤْخَذُ لِلْمَظْلُومِ مِنَ الظَّالِمِ مِنْ حَسَنَاتِهِ بِقَدْرِ حَقِّ الْمَظْلُومِ فَتَزَادُ عَلَى حَسَنَاتِ الْمَظْلُومِ.
فَقَالَ لَهُ الْقُرْشِيُّ: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لِلظَّالِمِ حَسَنَاتٌ قَالَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لِلظَّالِمِ حَسَنَاتٌ فَإِنَّ لِلْمَظْلُومِ سَيِّئَاتٍ يُؤْخَذُ مِنْ سَيِّئَاتِ الْمَظْلُومِ فَتَزَادُ عَلَى سَيِّئَاتِ الظَّالِمِ؛^۱

پدرم برای من نقل کرد که از پدرش علی بن ابیطالب علیه السلام شنیده است در حالی که با مردم سخن می گفت، فرمود: چون روز قیامت شود، خداوند تبارک و تعالی مردم را از قبورشان در حالی که عاری از سلاح و لباس و دیگر اشیایی که در دنیا موجب ستر خفیاتشان بوده است، برمی انگیزد، در مکان واحد همواری جمع می شوند.... آنگاه حضرت جبار حاکم عدل [عزوجل] اشراف بر اهل محشر نموده و می فرماید: منم الله که جز من معبودی نیست؛ داوری دادگستر که جور روا نمی دارد. امروز به عدل و قسط خود در بین شما حکم می کنم. امروز در پیشگاه من به احدی ظلم نمی رود. امروز حق ضعیف را از قوی می گیرم و با تقاص از سیئات و حسنات تدارک حق ستمدیدگان می نمایم....

حال ای خلاق! رو به هم آورید و به مطالبه‌ی حق از یکدیگر برخیزید. آنچه در دنیا ستم بر شما رفته و حقی از حقوقتان ضایع گشته است، از ستمگران پس گیرید که من شاهد شما بر آنان هستم و

همین بس که شاهدتان من باشم! در آن موقع است که محشریان به شناسایی هم پرداخته و رویه هم می آورند و به مطالبه‌ی حق از یکدیگر برمی خیزند [سخن امام سجاد علیه السلام به اینجا که رسید] مردی از قریش عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا، اگر مرد مؤمن و مسلمانی از مرد کافری طلبکار حقی باشد، در محشر چگونه ممکن است از وی حق خویشتن را بگیرد در حالی که آن مرد کافر اهل آتش است و دستش خالی از حسنات است.

امام علی بن الحسین علیه السلام فرمود: از سیئات مرد مسلمان به قدر مالی که از کافر طلبکار است برمی دارند و روی خطیئات کافر می افکنند و او را علاوه بر کیفر کفرش به عذاب گناهان آن شخص مسلمان نیز که مورد ستم قرار گرفته است معذب می سازند. سپس مرد قرشی گفت: اگر مسلمانی بر مسلمانی ستم کرده است استیفای حق از مسلمان چگونه می شود؟ امام علیه السلام فرمود: از حسنات ظالم به قدر حق مظلوم برمی دارند و بر حسنات مظلوم می افزایند. عرضه داشت: اگر آن ظالم حسناتی نداشت چه می شود؟ فرمود: از سیئات مظلوم برمی دارند و به قدر حقش بر سیئات ظالم می افزایند.

«مُفْلِس» از نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله چه کسی است؟

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «هَلْ تَدْرُونَ مِنَ الْمُفْلِسِ؟» آیا می دانید، تهی دست و مفلس چه کسی است؟ گفتند: الْمُفْلِسُ فینا یا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ لَا دِرْهَمَ لَهُ وَلَا مَتَاعٍ؛ مفلس در میان ما ای رسول خدا آن کسی است که نه پولی دارد و نه متاعی.

رسول خدا ﷺ فرمود:

الْمُفْلِسُ مِنْ أُمَّتِي مَنْ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِصَلَاةٍ وَزَكَاةٍ وَصِيَامٍ وَ
يَأْتِي قَدْ شَتَمَ هَذَا وَقَذَفَ هَذَا وَ أَكَلَ مَالَ هَذَا وَ سَفَكَ دَمَ هَذَا وَ
ضَرَبَ هَذَا، فَيُعْطَى هَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ وَ هَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ وَ إِنْ
فَنِيَتْ حَسَنَاتُهُ قَبْلَ أَنْ يُقْضَى مَا عَلَيْهِ، أُخِذَ مِنْ خَطَايَاهُمْ فَطُرِحَتْ
عَلَيْهِ ثُمَّ طُرِحَ فِي النَّارِ؛^۱

مفلس از امت من کسی است که روز قیامت در حالی که نماز و روزه
و زکات بسیار آورده است وارد محشر می شود؛ ولی از سوی دیگر
[گناهانی آورده، از قبیل] این را دشنام داد و آن را متهم به بی عفتی
کرده، مال این را خورده و خون آن را ریخته و دیگری را زده است
و لذا از حسناش بر می دارند و به این و آن می دهند و اگر حسناش
به پایان رسید و هنوز حق مردم بر ذمه ی اوست، از گناهان
ذوی الحقوق می گیرند و بر او می افکنند و سپس او را به آتش
می اندازند.

آه آه، از صحنه ای چنین رسواگر و شرم آور! و **واغوثاه** از موقفی چنان نقاد
و خُرده بین و حسابگر! که در همان حال که انسان های بینوا با ذلت و خواری
عجیب، برهنه و عریان، دِهشت زده و حیران، با ترس و وحشتی عظیم به هر سو
می نگرند و ملتسمانه فریادرسی می طلبند، به یکباره مورد هجوم هزاران خصم
طالب حق قرار گیرند!

در حالتی که این، دست به گریبانش افکنده و آن ناصیه اش را چسبیده و

دیگری به گردنش درآویخته است؛ آن می گوید دشنامم داده‌ای. این می گوید در معامله مغبونم کرده‌ای، آن یکی می گوید در غیاب من به من تهمت هازده‌ای، این یکی می گوید در همسایگی به من اذیت و آزارها نموده‌ای!...

از یک سو ارحام به مخاصمه برخاسته‌اند و از دیگر سو رفقا و آشنایان از دور و نزدیک به مُدّاقه‌ی^۱ در حساب پرداخته‌اند! تا آنجا که حتی یک فرد اجنبی که این بدبخت در تمام عمر خود تنها یک بار با او هم مجلس یا همسفر شده و حقی از او هر چند به قدر یک درهم مثلاً تضييع کرده و یا یک گوشه‌ی چشمی به گونه‌ی تحقیر به وی نگریسته است، در آن موقف پربلا به مطالبه‌ی حق خویش ایستاده است.

آری، این صحنه همان است که خداوند متعال در کتاب حکیمش پیش از وقوع، از آن خبر داده که:

الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ
الْحِسَابِ؛^۲

امروز، هر کسی به آنچه که به دست آورده است جزا داده می‌شود. امروز ظلم و ستمی نیست، چه آن که خداوند سریع الحساب است [بی درنگ و بی سهو و خطا، به حساب و جزای هر کسی آن چنان که بایسته و شایسته است رسیدگی می‌نماید]



۱- مدّاقه: خرده بینی.

۲- سوره‌ی مؤمن، آیه‌ی ۱۷.

(۱۹)

اللَّهُمَّ وَانَّهُ لَا وَفَاءَ لِي بِالتَّوْبَةِ إِلَّا بِعِصْمَتِكَ وَلَا اسْتِمْسَاكَ بِي عَنِ الْخَطَايَا
إِلَّا عَنْ قُوَّتِكَ فَقَوِّنِي بِقُوَّتِكَ كَافِيَةٍ وَتَوَلَّى بِعِصْمَةٍ مَا نَعَايَةٍ .

بارالها! حقیقت امر این است که من جز به نیروی حفظ و نگهداری
تو قادر بر وفای به [عهد و] توبه‌ی خویشتن نخواهم بود و جز با قوت
و قدرتی که از سوی تو اعطا شود، توانایی بر خودداری از گناهان
نخواهم داشت. بنابراین [تو] مرا به نیرویی کافی نیرومند گردان و با
دادن قدرت تحفظ و امتناع از گناه، از ولایت خود برخوردارم ساز.

شرح و توضیح:

در وفای به توبه، امداد غیبی حق لازم است

این فراز از دعا در مقام توجه دادن انسان به عجز و ناتوانی وی در صحنه‌ی
هجوم و سوسه‌های نفس و اغواگری‌های شیطان لعین است که اگر مدد‌های غیبی
و الطاف و عنایات خاصه‌ی حضرت ربّ رحیم به آدمی نرسد، در لغزشگاه‌ها و
پرتگاه‌های خطر، از خطر سقوط در دامن ابلیس پلید در امان نخواهد بود.

لذا هرگز شخص «تائب» نمی‌تواند تکیه به توبه و تصمیم و اراده‌ی خود
نموده و خود را برای همیشه خلاص شده‌ی از دام و کمند شیطان و نفس اماره‌ی

خویش پندارد؛ بلکه علی‌الدوام باید در حال خوف و تضرّع به درگاه خدا بوده و از او توفیق تحفظ از گناه و بقای بر حال توبه را مسئلت دارد و به پیروی از مولا و امام خود سیدالساّجدين علیه السلام به پیشگاه خدا عرضه بدارد که:

اللَّهُمَّ وَ إِنَّكَ مِنَ الضُّعْفِ خَلَقْتَنَا، وَ عَلَى الْوَهْنِ بَنَيْتَنَا، وَ مِنْ مَاءٍ مَّهِينٍ ابْتَدَأْتَنَا، فَلَا حَوْلَ لَنَا إِلَّا بِقُوَّتِكَ، وَ لَا قُوَّةَ لَنَا إِلَّا بِعَوْنِكَ
فَأَيِّدْنَا بِتَوْفِيقِكَ، وَ سَدِّدْنَا بِتَسْدِيدِكَ؛^۱

بارخدا یا، تو، ما را از ضعف آفریده‌ای و بر سستی بنا نهاده‌ای و آفرینشمان را از آبی پست و بی‌ارزش آغاز نموده‌ای و لذا ما را هیچگونه جنبشی نیست مگر به نیروی تو و هیچ نیرویی نیست مگر به یاری تو. حال، ما را به توفیق خود تأیید فرمای و به ثبات دادن در راه راست، استوارمان گردان.

آری آری، به طور حتم، این موجودی که اساس خلقت وی ضعف است و عجز و خمیره‌اش وهن است و قُتُور، اگر به حال خود رها شود، در لغزشگاه‌ها جز سقوط و افتادن و نابود گشتن؛ نتیجه‌ای نخواهد داشت و لذا همان دست لطف و عنایتی که در مراحل گذشته‌ی خلقت به سراغش آمده و او را از ظلمت‌ها و قذارت‌های بسیار رهایی بخشیده و از خطرات گوناگون و بزرگ که سر راهش بوده‌اند نجات داده و تا به این مرحله‌ی از حیات رسانده است و انسانی ساخته، زنده و گویا و بینا و شنوا و متفکر و درّاک، همو باید در مراحل بعدی خلقت نیز دست وی را بگیرد و از پرتگاه‌های بسیار خطرناک که شیطان عَنید در مسیر زندگی‌اش

۱- قسمتی از دعای نهم از صحیفه‌ی سجّادیه.

بر غره های «جَنَّةُ الْمَأْوَى» بنشاند که: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

چه اعتراف صریح و زیبایی!

از امام باقر علیہ السلام منقول است:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَىٰ إِلَىٰ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنِ أَنْتَ عَبْدِي دَانِيَالُ فَقُلْ لَهُ: إِنَّكَ عَصَيْتَنِي فَعَفَرْتُ لَكَ. وَ عَصَيْتَنِي فَعَفَرْتُ لَكَ. وَ عَصَيْتَنِي فَعَفَرْتُ لَكَ. فَإِنْ أَنْتَ عَصَيْتَنِي الرَّابِعَةَ لَمْ أَغْفِرْ لَكَ! فَأَتَاهُ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا دَانِيَالُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكَ وَهُوَ يَقُولُ لَكَ: إِنَّكَ عَصَيْتَنِي فَعَفَرْتُ لَكَ وَ عَصَيْتَنِي فَعَفَرْتُ لَكَ. وَ عَصَيْتَنِي فَعَفَرْتُ لَكَ فَإِنْ أَنْتَ عَصَيْتَنِي الرَّابِعَةَ لَمْ أَغْفِرْ لَكَ فَقَالَ لَهُ دَانِيَالُ قَدْ أَتَلَعْتُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ.

فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ قَامَ دَانِيَالُ فَتَجَاوَزَ رَبَّهُ فَقَالَ: يَا رَبِّ إِنَّ دَاوُدَ
نَبِيَّكَ أَخْبَرَنِي عَنْكَ أَنَّنِي قَدْ عَصَيْتُكَ فَعَفَوْتَ لِي، وَ عَصَيْتُكَ
فَعَفَوْتَ لِي، وَ عَصَيْتُكَ فَعَفَوْتَ لِي. وَ أَخْبَرَنِي عَنْكَ أَنَّنِي إِنْ
عَصَيْتُكَ الرَّابِعَةَ لَمْ تَغْفِرْ لِي فَوَ عِزَّتِكَ لَئِنْ لَمْ تَغْفِرْ لِي،
لَأَعَصِيَنَّكَ! ثُمَّ لَأَعَصِيَنَّكَ! ثُمَّ لَأَعَصِيَنَّكَ!

خداوند عزوجلّ به داود [پیامبر] ﷺ وحی فرمود که نزد بندهام
دانیال برو و به او بگو: تو نافرمانی من نمودی و من بخشیدمت.

[دوباره] عصیان نمودی و من بخشیدم. [باز] عصیان از تو سر زد و [باز] من تو را مشمول مغفرت خویش قرار دادم. حال اگر بار چهارم معصیتی از تو سر زند، دیگر تو را نخواهم بخشید.^۱

داود علیه السلام نزد وی آمد و گفت: ای دانیال، من فرستاده‌ی خدا به سوی تو هستم و او می‌فرماید: تو نافرمانی من نمودی، من بخشیدمت [دوباره] عصیان نمودی، من بخشیدم. [باز] عصیان از تو سر زد، من تو را مشمول مغفرت خویش قرار دادم. حال اگر بار چهارم معصیتی از تو سر زند دیگر تو را نخواهم بخشید. دانیال گفت: ای پیامبر خدا، تو ابلاغ پیام فرمودی [عمل به وظیفه‌ی خویشتن نمودی و اینک بر من است که به وظیفه‌ی خویش عمل کنم].

پس چون وقت سحر شد، دانیال با پروردگار خود به مناجات برخاست و گفت: ای پروردگار من، داود، پیامبر تو، پیام تو را به من رساند که فرموده‌ای من تو را معصیت کرده‌ام و تو مرا بخشیده‌ای؛ باز معصیت کرده‌ام و تو بخشیده‌ای؛ باز هم معصیت کرده‌ام و تو بخشیده‌ای و به من از جانب تو خبر داد که اگر بار چهارم معصیت کنم مرا نخواهی بخشید. ولی به عزّت سوگند! اگر تو حفظم نکنی، من به طور حتم معصیت می‌کنم، باز معصیت می‌کنم و باز هم معصیت می‌کنم.

این جمله در عین اقرار به «تقصیر»، اعتراف به «عجز» و استغاثه و استمداد از

۱- ظاهراً مقصود از «دانیال» همان دانیال نبی علیه السلام است که از پیامبران معصوم خداست، بنابراین مراد از معصیت که در روایت به آن حضرت نسبت داده شده است باید «ترک اولی» باشد؛ چه آن که در مذهب ما تمام انبیاء علیهم السلام معصوم از جمیع گناهان اعم از صفات و کبائر می‌باشند.

درگاه باری تعالی است که خدا یا به دادم برس! من بنده‌ی ضعیف و ناتوان تو هستم. ای خداوند ودود رحیم! اگر رحمت دست مرا نگیرد و در لغزشگاه‌ها نگهم ندارد، طبعی است که افتادیم به دامن شیطان و سپس سقوطم به قعر جهنم، مسلم و حتمی خواهد بود.

فَاغِثْ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ عُبَيْدَكَ الْمُبْتَلَى! وَادْحَرْ عَنْهُ
هَوَاجِسَ الشَّيْطَانِ يَا شَدِيدَ الْقُوَى!



(۲۰)

اللَّهُمَّ اِنَّمَا عَبْدٌ ثَابِتٌ اِلَيْكَ وَهُوَ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ فَاصْرِحْ لِنُوبَتِهِ، وَاعَانِدْ فِي
ذَنْبِهِ وَخَطِيئَتِهِ، فَاِنِّي اَعُوْذُ بِكَ اَنْ اَكُوْنَ كَذَلِكَ، فَاجْعَلْ تَوْبَتِيْ هَذِهِ تَوْبَةً
لَا اَحْتَاجُ بَعْدَهَا اِلَى تَوْبَةٍ، تَوْبَةً مُّوجِبَةً لِّخَيْرِ مَا سَلَفَ، وَالسَّلَامَةَ فِيْهَا بَقِيْ.

بارالها! هر آن بنده‌ای که توبه کرده [و از مسیر طغیان و عصیان] به
سوی تو باز گشته است و حال آنکه تو بر اساس علم به نهان امور که
نزد خود داری، می دانی که او توبه شکن خواهد بود و مجدداً به گناه
و خطای خویش باز خواهد گشت، اینک من به تو پناه می آورم که
[توبه کننده‌ای] چنین باشم. پس این توبه‌ی مرا توبه‌ای قرار ده که
پس از آن، نیاز به توبه‌ای پیدا نکنم [به گناهی آلوده نگردم که به
توبه‌ی از آن محتاج شوم] توبه‌ای که موجب محو گناهان گذشته و
سالم ماندن از [لوث معصیت] در بقیه‌ی ایتام عمرم باشد.

شرح و توضیح:

توبه کاران دارای درجات مختلف می باشند.

«توبه» از نظر اختلاف «تائبین» در معرفت و شناسایی آثار شوم گناهان و بالمآل
از نظر ثبات در مسیر صلاح و سداد دارای مراتب و درجات مختلف می باشد.

توبه‌کننده‌ای که بر اساس شناختن ارزش والای انسان و آگاه شدن از عمق خسارتی که بر روح آدمی بر اثر گناه وارد می‌شود و او را از سعادت عظمای «لقای حق» محروم می‌سازد، دست به «توبه» می‌زند، طبیعی است که در توبه‌ی خویش ثابت و استوار می‌ماند و هرگز تزلزل و اضطرابی در صحنه‌های لغزنده‌ی زندگی بر تصمیم و اراده‌ی وی عارض نمی‌گردد و در این صورت است که نفس او «نفس مطمئنه» و توبه‌اش «توبه‌ی نصوح» است و به هنگام رجوع و بازگشت به سوی خدا او از خدا خشنود و خدا از او خشنود است.^۱

اما توبه‌کننده‌ی دیگری که تا این حد، عمیق‌اندیش نبوده و آثار شوم عصیان بر خدا را چنان که هست درک و تصوّر ننموده است و لذا در عین توبه و تصمیم بر خودداری از گناه، احیاناً تحت تأثیر هوس‌های نفسانی قرار گرفته و از وی لغزشی صادر می‌شود؛ ولی مع الوصف این حال تنبّه در او هست که پس از ارتکاب گناه، فوراً به خود آمده و از این خطا نادم می‌گردد و خویشتن را به باد ملامت گرفته، از خداوند غفّار استدعای عفو و غفران می‌نماید و عازم بر عدم بازگشت بر آن گناه می‌شود... در این فرض، این چنین فرد دارای «نفس لوّامه» است و صاحب روح پرخاشگر و هشدارده که علی‌الدوام برای مبارزه‌ی با وساوس شیطان، آمادگی دارد و از این روی، امید خیر و سعادت دربارهِ وی بسیار بجا و صحیح است و ظناً گفتار امام صادق (علیه‌السلام) متوجه این گروه از توبه‌کنندگان می‌باشد که:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَنْ عِبَادِهِ الْمُتَّقِينَ التَّوَابُ؛^۲

۱- اشاره به مضمون آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی فجر است.

۲- کافی، ج ۲، ص ۴۳۲، ذیل ح ۴، ترجمه‌ی آن قبلاً گذشت.

و صنف سوّم از توبه کنندگان کسانی هستند که پس از مدّتی استقامت در مسیر توبه و خویشنداری از پیروی هوس، مجدّداً به گناه آلوده می شوند و حصار توبه را می شکنند؛ امّا مع الاسف سستی در اراده و کمبود شناسایی آثار شوم عصیان، موجب این می شود که در بازگشت مجدّد از معصیت دچار تعلّل و تسويف^۱ گردیده، کار تجدید توبه را از امروز به فردا و از فردا به پس فردا و همچنان به هفته و ماه آینده و سال دیگر و دیگر سال ها به تأخیر می افکنند تا ناگهان به چنگال مرگ می افتند و به فرموده ی قرآن کریم:

وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ...^۲

میان آنان و آنچه می خواهند، ایجاد حائل گردید...

و این دسته از توبه کنندگان، نفسشان «نفس مُسَوِّلَه» است که گناه را در نظر انسان بسیار عادی و توبه را هم بسیار آسان نشان می دهد تا بی دغدغه و اضطراب به ارتکاب گناه و تأخیر توبه ادامه دهند!!

فَاعَاذْنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ وَفَّقْنَا لِتُوبَةٍ مُوجِبَةٍ لِمَحُورِ مَا سَلَفَ
وَ السَّلَامَةَ فِيمَا بَقِيَ.



۱- تسويف: تأخیر.

۲- سوره ی سبا، آیه ی ۵۴.

(۲۱)

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ جَهْلِي وَأَسْأَلُكَ سَوْءَ فِعْلِي فَأَصْمَمْ
إِلَى كَنْفِ رَحْمَتِكَ تَطَوُّلاً، وَأَسْتَغْنِي بِسِرِّ عَافِيَتِكَ تَفَضُّلاً.

بار خدا یا! من از جهل و نادانی خویش از تو پوزش می‌طلبم و
بخشایش کردار بد خود را از تو تقاضا می‌نمایم. حال از سر احسان و
تطوّل، مرا به پناه رحمت خود در آور و از سبیل کرم و تفضّل به
پرده‌ی عافیت مرا ببوشان.

شرح و توضیح:

هر انسان گنهکاری جاهل است هر چند دارای علم و دانش باشد!

مراد از «جهل» در اینجا پیروی از هوای نفس است که آدمی را به ارتکاب گناه
و عصیان وامی‌دارد، در عین حالی که به زشتی آن واقف و از کیفر آن آگاه است.
آری؛ انسانی که بر اثر شکست در برابر شهوات، ترتیب اثر به علم و دانایی خود نداده
و همچون نادان غیر آگاه از عواقب شوم یک کار، اقدام به آن کار نماید، در واقع او را
در عداد عالمان نباید به حساب آورد و او را از زمره‌ی آگاهان نباید شمرد!
در این آیه‌ی شریفه نیز «جهالت» تفسیر به همین معنی شده است که می‌فرماید:

۱- تطوّل: مَتّ گذاری.

۲- تفضّل: عفو و گذشت.

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشُّوَاءَ بِجَهَالَةٍ...^۱

توبه فقط درباره‌ی کسانی مقبول است که بدی را بر اساس جهالت [و طغیان غرایز سرکش نفس] انجام می‌دهند [نه از روی لجاج و عناد و استکبار در برابر حق]...

در بیان مفسرین آمده است:

إِنَّ كُلَّ مَعْصِيَةٍ يَفْعَلُهَا الْعَبْدُ جَهَالَةً وَإِنْ كَانَ عَلَى سَبِيلِ الْعَمْدِ. لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَيْهَا الْجَهْلُ وَيُرِيئُهَا لِلْعَبْدِ^۲

هر معصیتی که از بنده صادر شود جهالت است، هر چند از روی عمد و توجه باشد! چه آن که جهل [و مقهوریت در مقابل سلطان هوس] او را سوق به گناه می‌دهد و آن را برای وی می‌آراید.

و همین معنا از امام صادق علیه السلام منقول است که می‌فرماید:

كُلُّ ذَنْبٍ عَمِلَهُ الْعَبْدُ، وَإِنْ كَانَ عَالِمًا، فَهُوَ جَاهِلٌ حِينَ خَاطَرَ بِنَفْسِهِ فِي مَعْصِيَةِ رَبِّهِ. فَقَدْ حَكَى اللَّهُ تَعَالَى قَوْلَ يُوسُفَ عليه السلام لِأَخْوَتِهِ: هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ.^۳ فَنَسَبَهُمْ إِلَى الْجَهْلِ لِمُخَاطَرَتِهِمْ بِأَنْفُسِهِمْ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ؛^۴

هر گناهی که بنده مرتکب شود [هر چند عالم باشد] جاهل است! چه آن که خود را بر اثر معصیت پروردگارش به خطر می‌اندازد و لذا خداوند تعالی سخن یوسف علیه السلام را نقل می‌کند که به برادرانش

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۷.

۲- تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی نساء.

۳- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۸۹.

۴- تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی نساء.

فرمود: آیا دانستید که با یوسف و برادرش چه کردید، آنگاه که جاهل بودید. نسبت جهل به آنان داد از آن نظر که آنها خود را به سبب معصیت خدا به خطر انداختند [در عین حال که به گناه بودن کار خویش و کیفر و عقاب روز جزا واقف بودند].

پس «جهالت» در واقع همان غلبه‌ی «هوئ» بر «عقل» است که ممکن است العیاذ بالله - انسان عالم و آگاه از احکام خدا و ثواب و عقاب روز جزا نیز به آن مبتلا گردد؛ چنانکه امام سجّاد علیه السلام در دعای ابو حمزه به پیشگاه خدا عرضه می‌دارد:

إِلَهِي! لَمْ أَغْصِكَ حِينَ عَصَيْتُكَ وَ أَنَا بِرَبِّيَّتِكَ جَاهِدٌ، وَ لَا بِأَمْرِكَ مُسْتَخِفٌّ وَ لَا لِعُقُوبَتِكَ مُتَعَرِّضٌ، وَ لَا لِوَعْدِكَ مُتَهَاوِنٌ، لَكِنْ خَطِيئَةٌ عَرَضَتْ وَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي وَ غَلَبَنِي هَوَايَ! خدای من! در آن هنگام که من اقدام به معصیت کردم، نه از آن جهت بود که منکر ربوبیتت بودم و نه به خاطر این که فرمانت را سبک شمردم و نه از این که مجازاتت را کم اهمّیت دانستم و نه درباره‌ی وعده‌ی کیفرت تهاون و بی‌اعتنایی ورزیدم؛ بلکه خطایی بود پیش آمد و نفس من، کار را در نظرم بی‌خطر جلوه داد و هوای دلم بر من چیره گشت.

و اینک:

لنْكَرِ حِلْمَ تَوَايِ كُشْتِي تَوْفِيقِ كَجَاسْتِ

که در این بحرِ کرم غرقِ گناه آمده‌ایم

آبرو می‌رود ای ابرِ خطا شوی بی‌بار

که به دیوانِ عمل نامه سیاه آمده‌ایم

عفو خدا از باب "تَفَضَّلَ" است نه بر اساس استحقاق مُجرم!

استیهاب که در کلام شریف امام علیه السلام آمده است: «وَأَسْتَوْهِبُكَ سُوءَ فِعْلِي»؛^۱ به معنای تقاضای بخشش و عطای بدون عوض می‌باشد. یعنی: از تو ای خداوند ذوالمنّ و الکرم می‌خواهم که در مقام عفو و گذشت از گناهانم، منتظر «استحقاق» از جانب من نباشی که ز بس آلوده و زشتم، برای خود تصوّر شایستگی عفو از گناهان نیز نمی‌کنم؛ بلکه تو باید «تَفَضَّلًا» نظر لطف و عنایتی به من فرموده، از قبایح اعمالم درگذری:

اللَّهُمَّ إِنْ لَمْ أَكُنْ أَهْلًا أَنْ أُبَلِّغَ رَحْمَتَكَ فَرَحْمَتِكَ أَهْلٌ أَنْ تُبَلِّغَنِي
وَتَسْعَنِي لِأَنَّهَا وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ؛^۲

بارالها! من اگر شایسته‌ی آن نیستم که به رحمت نایل شوم؛ ولی رحمت تو شایسته‌ی این هست که مرا فرا گیرد و سایه بر سرم بگسترده؛ چه آن که رحمت تو [به فرموده‌ی ذات اقدس] فراگیر است و بر همه چیز گسترده است.^۳

ما به مسکینی سلاح انداختیم الغیاث ای مایه‌ی جان الغیاث

نعمت «عافیت» از نعمت‌های بزرگ خداست

و همچنین امام علیه السلام ضمن همین فراز از دعای مورد شرح، از خدا خواسته است که عفو و مغفرتش را توأم با «عافیت» قرار داده و این بنده‌ی مورد عفو قرار گرفته را در پرده‌ی عافیتش بپوشاند. «وَأَسْتَزِنِي بِسِتْرِ عَافِيَتِكَ»؛

۱- در همین فراز مورد شرح از دعا.

۲- ضمن یکی از تعقیبات مشترکه‌ی نماز، مفاتیح الجنان، ص ۱۵.

۳- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۵۶: وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ: رحمت من همه چیز را فرا گرفته است.

عافیت که نقطه‌ی مقابل ابتلا و گرفتاری است و به معنای سلامت از هر نوع آفت و ناگواری، از جسمی و روحی، ظاهری و باطنی، دنیوی و اخروی می‌باشد، یکی از اعظم نعمای الهی است که از رسول خدا ﷺ منقول است:

سَلُوا اللَّهَ الْعَافِيَةَ. فَمَا أُعْطِيَ عَبْدٌ أَفْضَلَ مِنْ الْعَافِيَةِ إِلَّا الْيَقِينُ؛^۱

از خداوند تقاضای عافیت نمایید که پس از نعمت یقین، نعمتی برتر از نعمت عافیت به بنده‌ای عطا نشده است.

و مقصود از «یقین» نیز عافیت قلب از آفت جهل و شک است که نوع اعلی و اشرف عافیت بوده و از عافیت بدن به مراتب بالاتر و ارجمندتر است.

البته این قابل انکار نیست که تحمّل انواع بلیات و مصائب برای اولیای حق و بندگان مقرب به نیت تسلیم بودن در مقابل امر خدا و رضا دادن به قضای خدا از اعظم قُرَبات و موجب ارتقای درجات است تا آنجا که احياناً نیل به بعض درجات عالی‌هی اخروی جز از راه صبر بر مصائب دنیوی ممکن نمی‌باشد.

ولی مع الوصف از نظر رعایت حال عامّه‌ی ناس و توده‌ی مردم و به لحاظ اغلب اوقات و احوال انسان، بدیهی است که اثرگذاری «عافیت» در تحصیل معارف و عمل به احکام و اکتساب جنان بیش از بلا و مصیبت و انحاء گرفتاری‌های جسمی و روحی می‌باشد و لذا ضمن دعای مأثور از رسول خدا ﷺ آمده است که:

وَالْعَافِيَةُ أَحَبُّ إِلَيَّ؛^۲ عافیت در نزد من محبوب‌تر است.

و همچنین در دعای بیست و سوم از صحیفه‌ی سجّادیه که اختصاص به

۱- جامع الشعادات، ج ۳، ص ۲۷۲.

۲- همان.

طلب «عافیت» از خدا دارد، آمده است:

وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنِي وَبَيْنَ عَافِيَتِكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛

میان من و عافیت در دنیا و آخرت جدایی میفکن.

قرآن کریم نیز از زبان صالحان عباد و فهمندگان از مردم می‌فرماید که می‌گویند:

رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً^۱؛

پروردگارا به ما در دنیا نیکی عطا فرما و در آخرت نیکی عطا فرما.

«حَسَنَه» که به معنای نیکی است، مفهوم وسیعی دارد که تمام مواهب مادی و معنوی را در بر می‌گیرد و بدون شک گرفتاری و بلا با صرف نظر از سایر جهات خارجی و نسبی «حَسَنَه» حساب نمی‌شود؛ هر چند از نظر تقدیر خدا بودن، مرضی اولیای خدا می‌باشد و می‌گویند:

این همه تلخی و نامرادی ماها چون تو پسندی سعادت است و سلامت

«عافیت» پرده‌ای بر چهره‌ی اعمال زشت انسان!

نکته‌ی دیگری از جمله‌ی «وَ اسْتُرْنِي بِسِتْرِ عَافِيَتِكَ»، «مرا به پرده‌ی عافیت بپوشان» به دست می‌آید این است که عافیت پرده‌ای است که بسیاری از قبايح اعمال و رذایل اخلاق انسان را می‌پوشاند؛ آنگونه که اگر به فقر و مرض و مصیبت دچار شود، تحمل آن بر وی دشوار گشته و از نو، به گناهان گذشته‌ی خویش آلوده می‌شود.

در حدیث قدسی رسیده است:

إِنَّ بَعْضَ عِبَادِي لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْفَقْرُ وَالْمَرَضُ، فَأَعْطَيْتُهُ ذَلِكَ. وَ

بَعْضُهُمْ لَا يَصْلِحُهُ إِلَّا الْغِنَى وَالصِّحَّةُ، فَأَعْطَيْتُهُ ذَلِكَ؛^۱

برخی از بندگان من جز با فقر و مرض به راه صلاح نمی آیند و بعضی دیگر راه صلاحی جز ثروت و صحت ندارند و لذا به هر کدام، آن می دهم که صلاحشان در آن است.

حال، از خدا می خواهیم که صلاح و سعادت ما را در عافیت همه جانبه ی خویش قرار داده و از ابتلا به مصائب و مصاعب برکنارمان دارد.

إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَإِنَّهُ بِعِبَادِهِ لَزُوْوفٌ رَّحِيمٌ؛



(۲۲)

اللَّهُمَّ وَاِنِّي اَتُوبُ اِلَيْكَ مِنْ كُلِّ مَلَاخَافٍ اَرَادَنَكَ اَوْ اَزَالَ عَنْ حُجَّتِكَ
مِنْ خَطَايَا قَلْبِي، وَخَطَايَا عَيْنِي وَحِكَايَا لِسَانِي، تَوْبَةً تَسْلُمُ بِهَا
كُلُّ جَارِحَةٍ عَلَيَّ جَايِلًا مِنْ نِعَائِكَ، وَنَأْسٍ مِنْ مَخَافِ الْمُعْتَدُونَ مِنْ اَلَمِ سَطْوَتِكَ.

بارالها! من از تمام خواطر و اندیشه‌های قلبم و از جمیع نگاه‌های
چشمم و گفتارهای زبانم که برخلاف اراده‌ی تو و یا برخلاف کناره‌ی حدّ
محبت تو باشد توبه می‌کنم و به سوی تو باز می‌گردم، بازگشتی و
توبه‌ای که بر اثر آن، یکایک اعضا و جوارح به طور جداگانه و
مستقل از عقوبت‌های تو سالم بماند و از سطوت‌ها و قهاریت‌های
دردناکت که بیدادگران از آن می‌هراسند ایمن گردد.

شرح و توضیح:

مقصود از «خطرات» که جمع «خَطْرَة» است آن چیزهایی است که در دل
خُطور می‌کند؛ خواه خطوری که بدون سابقه و ابتدائاً به دل برسد یا مطالبی که
سابقاً آنها را می‌دانسته و مجدداً به یاد آورده است و همین خاطره‌هاست که منشأ
افعال انسان می‌گردد. یعنی «خاطره»، دل را به هیجان می‌آورد و در آن میل و
شوق و اراده ایجاد می‌نماید و به دنبال آن، اعضای بدن به حرکت درآمده، کاری
نیک یا بد از وی صادر می‌شود.

الهام و وسواس

خاطرات قلبی انسان بر دو نوع است؛ یک نوع آن از سنخ «الهامات مَلَكِيَّة» است که آدمی را به سوی اعمال نیک سوق می دهد و نوع دیگر از سنخ وسواس شیطانیته است که منشأ اعمال زشت می گردد.

در حدیثی که از رسول خدا ﷺ نقل شده آمده است:

فِي الْقَلْبِ لَمَتَانِ. لَمَّةٌ مِنَ الْمَلِكِ؛ إِيعَادٌ بِالْخَيْرِ وَتَصْدِيقٌ بِالْحَقِّ. فَمَنْ وَجَدَ ذَلِكَ، فَلْيَعْلَمْ أَنَّهُ مِنَ اللَّهِ، فَلْيُحْمَدِ اللَّهَ وَ لَمَّةٌ مِنَ الْعَدُوِّ، إِيعَادٌ بِالشَّرِّ وَ تَكْذِيبٌ بِالْحَقِّ وَ نَهْيٌ عَنِ الْخَيْرِ. فَمَنْ وَجَدَ ذَلِكَ، فَلْيَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ. ثُمَّ تَلَا: الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ...^۱

در دل انسان دو نوع اندیشه است؛ اندیشه ای است از «مَلَك» که نوید به خیر می دهد و حق را تصدیق می کند. هر کس چنین اندیشه ای در خود یافت، بداند که از خداست و خدا را شکر کند و اندیشه ای است از دشمن که وعده ی شر می دهد و حق را تکذیب می کند و از خیر باز می دارد. هر کس چنان اندیشه ای در خود یافت، از شیطان به خدا پناه ببرد. آنگاه آن حضرت این آیه را تلاوت کرد که: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ...» شیطان شمارا از فقر می ترساند و به کار زشت وامی دارد...^۲

۱- المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۴۸.

۲- سوره ی بقره، آیه ی ۲۶۸.

قلب، گناهان مخصوص به خود دارد

در این تردیدی نیست که اخلاق رذیله و خوهای زشت که به صورت «ملکات» در نفس آدمی رسوخ می کنند - از قبیل: کبر، عجب، ریا، نفاق، بخل، سوءظن و حسد - در عالم آخرت موجب عذاب انسان می گردند. زیرا بر اثر این صفات خبیثه، قذارت و ظلمت خاصی در جوهر روح حاصل می شود که جز با عذاب الیم جهنم مُسانخت^۱ با چیزی دیگری در آن نمی ماند!

و این نیز روشن است که ملکات رذیله و صفات زشت راسخ در قلب از افعال مستقیم خود قلب است؛ آنچنان که سایر اعمال از افعال اعضاء و جوارح انسان است. چنان که قرآن کریم می فرماید:

...إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا^۲

...حقیقت آن که گوش و چشم و دل، تمامشان [در روز حساب]

مورد بازخواست قرار می گیرند.

و بدیهی است که مسئولیت جداگانه‌ی «دل» در ردیف گوش و چشم، مربوط به اعمال مخصوص به خود قلب است که همان اعتقادات سخیفه و اخلاق رذیله و نیت‌های نارواست که باز در آیه‌ی دیگر می فرماید:

...وَلَكِنْ يُوَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ^۳؛...

...خداوند، شمارا به آنچه دل‌هایتان کسب نموده است مؤاخذه می کند...

از این آیه‌ی کریمه نیز استفاده می شود که «دل»، مستقلاً دارای کسب و کار مخصوص به خود می باشد و آن همان تصمیمات قاطعه و صفات راسخه‌ی

۱- مسانخت: تناسب و سختیت.

۲- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۳۶.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۲۵.

در قلب است که با اختیار خود انسان در دل جایگزین می گردد و احیاناً منشأ صدور اعمال از اعضاء و جوارح می شود.

همچنین در جای دیگر گناه را نسبت به «قلب» می دهد و می فرماید:

«... وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ...»^۱

...شهادت [و گواهی بر حقوق مردم] را کتمان نکنید و هر کس آن را کتمان نماید قلبش گناهکار است...

حدیثِ نفس، مؤاخذه ندارد

چه بسا خواطر ناپسندی که بدون اختیار انسان در قلب پدید می آید و احیاناً به دنبال خود تولید میل و شوق و هیجان نیز می نماید ولی به مرحله‌ی اعتقاد قلب و یا تصمیم و اراده‌ی انجام عمل نمی رسد.

این نوع از خاطره‌ها که «حدیثِ نفس» نامیده می شوند، از آن نظر که از مرز اختیار انسان خارجند، استحقاق اخذ و عقاب برای انسان نمی آورند مگر این که از حدّ خطور محض بگذرند و به مرحله‌ی اعتقاد قلبی یا تصمیم عملی برسند و در جوّ اختیار انسان قرار بگیرند و در این صورت طبیعی است که انسان معتقد به یک مطلب باطل و یا مصمّم بر یک کار ناپسند، تحت سؤال و حساب و عقاب باید قرار گیرد.



کلمه‌ی «لَحْظَات» جمع «لَحْظَة» است و لحظه به معنای مطلق نگاه کردن است یا نگاه کردن مخصوصی است که انسان با گوشه‌ی چشم به چپ و راست بنگرد و کلمه‌ی «حَکَايَات» جمع «حَکَايَة» است که به معنای نقل سخن یا بیان

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۸۳.

حال کسی یا داستانی است.

در این جمله از دعا، امام علیه السلام اشاره فرموده است به گناهان صادر از «چشم» و «زبان» که ممکن است بر اثر یک نگاه با گوشه‌ی چشم و یا با یک حرکت کوتاه زبان، فتنه‌ها به وجود آید و خون‌ها ریخته شود و نوامیس هتک گردد و شخصیت‌های محترم مورد تحقیر و اهانت قرار گیرند. از امام امیرالمؤمنین علیه السلام است که ضمن وصایای خود به امام مجتبی علیه السلام می‌فرماید:

أَيُّ بُنَى! كَمْ نَظْرَةً جَلَبَتْ حَسْرَةً وَ كَمْ مِنْ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً؛^۱
فرزندم! بسا نگاهی که حسرتی بار آورد و بسا گفتاری که نعمتی از دست انسان برآید.



«حیال» به معنای انفراد و جدا از دیگری بودن است.

در این جمله که امام علیه السلام می‌گوید: توبه‌ای می‌کنم که بر اثر آن هر یک از اعضا و جوارح به طور جداگانه از عقوبات تو سالم بماند. چنین به نظر می‌رسد که منظور آن حضرت، توبه‌ی عامّ و شامل نسبت به جمیع معاصی باشد که پس از آن دیگر از هیچ عضوی از اعضای بدن، گناهی صادر نشود؛ آنگونه که گویی توبه، منحصر به گناه مخصوص به آن عضو بوده و آن عضو، جدا از سایر اعضا اقدام به توبه‌ی از گناه مربوط به خود نموده است.



«تَبَاعَات» جمع «تَبِيعَة» است. در لغت می‌گویند:
التَّبِيعَةُ وَ التَّبَاعَةُ: مَا فِيهِ إِثْمٌ يُتَّبَعُ بِهِ؛^۲

۱- تحف العقول، ص ۶۵.

۲- لسان العرب.

تَبِعَهُ و تَبَاعَهُ چیزی است که در آن اثر شومی هست و به سبب آن
تحت پی گیری قرار می گیرد.

بنابراین، مراد از «تبعات» اعمال بدی است که به دنبال خود، عقوبات خدا را
می آورد. منتها در اینجا مجازاً به علاقه‌ی «سببیت» در خود «عقوبات» استعمال
شده و به خدا نسبت داده شده است.

هر چند در برخی از کتب لغت به معنای «شرّ» و آثار شوم عمل ذکر شده
است.^۱



(۲۳)

اَللّٰهُمَّ فَارَحِمْ وَحَدِّثْ بَيْنَ يَدَيْكَ وَوَجِبْ قَلْبِي مِنْ خَشْيَتِكَ
وَاضْطَرِّ اَبْوَكَانِي مِنْ هَيْبَتِكَ، فَقَدْ اَقَامْتُ فِيْ بَارِيْ دُنُوِيْ
مَقَامَ الْخَزْيِ بِفِئَاتِكَ، فَاِنْ سَكَتُ لَمْ يُنْطِقْ عَنِّيْ اَحَدٌ وَاِنْ شَفَعْتُ
فَلَسْتُ بِاَهْلِ الشَّفَاعَةِ.

بارالها، اینک بر تنهایی ام در پیشگاه تو و بر تبیدن قلبم از ترس تو و
لرزه‌ی اعضای بدنم از هیبت تو رحم کن؛ زیرا گناهانم [ای
پروردگار من] مرا در آستان تو در مقام ذلت و خواری به پا داشته
است. حال اگر سکوت کنم کسی در باره‌ام سخن نمی‌گوید و اگر به
جستجوی واسطه‌ای برخیزم [بر اثر نافرمانی‌های فراوان] سزاوار
شفاعت نمی‌باشم.

شرح و توضیح:

توبه‌ی کامل با خشیت قلب و ارتعاش بدن همراه است.

امام علی (ع) در این فراز از دعا به لزوم تواضع و خشیت و انکسار به هنگام توبه و
انابه‌ی انسان گنهکار اشاره فرموده است.

اگر بنده‌ی مُذنب^۱ عاصی توجّهی به عواقب شوم اعمال و اخلاق زشت خویشتن بنماید و صحنه‌ی هول‌انگیز روز حساب و جزا را به نظر بیاورد که چگونه همه از او دست کشیده و در محکمه‌ی عدل و حق تنهایش گذاشته‌اند؛ او مانده است و کوله‌باری سنگین از معاصی شرم‌آور آتشبار! اینجاست که احساس غربت و بی‌کسی کرده و قلبش فرو می‌ریزد و اعضای بدنش به ارتعاش در می‌آید و با اضطرابی تمام به استرحام^۲ از خداوند غفّار می‌پردازد.

در حدیث آمده است که به عیسای مسیح علیه السلام فرمودند:

یا عِیْسٰی، اُدْعُنِی دُعَاءَ الْغَرِیْقِ الَّذِی لَیْسَ لَهُ مُغِیْثٌ؛^۳

ای عیسی، آنچه مرا بخوان که انسان در حال غرق شدن که

فریادری ندارد مرا می‌خواند.

آری؛ دعا حال می‌خواهد و خُرَقَتْ^۴ جان و انقلاب درون. چه آن که ابتهال

و تَضَرُّع از سوز دل برمی‌خیزد که گفته‌اند:

آب کم جو تشنگی آور به دست	تا بجوشد آبت از بالا و پست
هر چه رویید از پی محتاج رُست	تا بیابد طالبی چیزی که جُست
هر که جو یا شد بیابد عاقبت	مایه‌اش درد است و اصل مرحمت

آیا انصافاً ما دارای چنین حالی هستیم؟

خدایا! نمی‌دانیم آیا ما حق داریم این فقرات از دعا و نظایر آن را به زبان بیاوریم

۱- مُذنب: گناهکار.

۲- استرحام: رحمت طلبی.

۳- تحف العقول، ص ۳۷۰.

۴- خُرقت: سوزش.

با آن که حقیقت آن را در خود نمی بینیم؟

آیا انصافاً در موقع خواندن خدا و التماس به درگاه خدا از خوف خدا اقلبمان می تپد و ارکان بدنمان می لرزد که می گوییم:

وَ جِيبَ قَلْبِي مِنْ خَشْيَتِكَ وَ اضْطِرَابِ اَرْكَانِي مِنْ هَيْبَتِكَ؛

و اگر چنین نیستیم پس چه می گوییم؟ آیا لفظی است خالی از معنا و یا

دروغی است روشن و رسوا؟ وَ نَسْتَجِيرُ بِاللّٰهِ مِنْ هَذَا!

ای خداوند مهربان، تو خود عنایتی فرما و این فراز از دعا را به گونه‌ی «نقل قول» از زبان امامان علیهم السلام و امید رسیدن به این مقام از ما بپذیر و توفیق نیل به این حال و مقام را به ما هم عنایت فرما.

إِنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَإِنَّكَ أَنْتَ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ؛

و آن تفضّل‌های جان افزای تو	آن سمیعِ تو و اِصْغای تو
عشوه‌ی جان بداندیش مرا	و آن نیوشیدن کم و بیش مرا
بس پذیرفتی تو چون نقدِ درست	قلب‌های من که آن معلوم تو است



(۲۴)

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَشَفِّعْ فِيْ خَطَايَايَ كَرَمَكَ وَعُدَّ عَلٰى
سَيِّئَاتِيْ بِعَفْوِكَ، وَلَا تَجْرِ فِيْ حُرَابِيْ مِنْ عُقُوبَتِكَ وَابْطُ عَلٰى طَوْلِكَ، وَ
جَلِّفِيْ بِسِرِّكَ، وَاَفْعَلْ بِفِعْلِ عَزِيْزٍ تَضَرَّعْ اِلَيْهِ عَبْدٌ ذَلِيْلٌ فَحَدِّثْهُ،
اَوْغْنِيْ نَعْرَضَ لَهُ عَبْدٌ فَقَبِّرْ نَعْسَهُ.

بار خدایا! بر محمد و آلش درود و رحمت فرست و کرمت را در
خطاهای من شفیع من گردان و به عفو و گذشتت درباره‌ی اعمال بدم
عنایت فرما و مرا به مجازاتی که سزاوار آن هستم [و آن عقوبت تو
است] مجازاتم مفرما و [دامن] احسان خود را بر من بگستران و مرا به
پرده‌ی [عفو و غفران] خویش ببوشان و با من رفتار شخص مقتدری
بنما که بنده‌ای ذلیل، تضرع کنان به درگاه وی شتافته و آنگاه آن
نیرومند عزیز، او را مورد رحمت خویش قرار داده یا همچون
توانگری که بنده‌ای فقیر رو به وی آورده و آنگاه آن توانگر غنی،
او را از خاک برداشته و رفع نیاز از وی نموده است.

شرح و توضیح:

امام علی (علیه السلام) در این قسمت از دعا، از خدا تقاضا می کند که با من به «فضل و کرم» معامله فرمای تا مورد عفو واقع شوم و به طریق «عدل» از من حساب مکش که محکوم به عقوبت می گردم.

فصل حق اگر شامل حال نگردد...

آری، تا باب فضل و احسان خداوندی به روی ما بندگان خطا کار و مجرم مفتوح نگردد و به میزان عدل اگر بخواهند درباره ی ما به تصفیه ی حساب بنشینند، دشواری ها بسیار است و گرفتاری های عظیم بس فراوان آنگونه که تخلص از عذاب به صورت قریب به مُحال به نظر می آید.

در دعا آمده است:

إِلَهِنَا! عَامِلُنَا بِفَضْلِكَ وَ لَا تُعَامِلُنَا بِعَدْلِكَ؛

خدای ما! با ما به فضلت معامله بفرما و به عدلت با ما معامله مفرما.

از برخی عارفان نقل است که یک تخلف از فرمان خدا کافی است که آدمی را مستحق عذاب بسازد تا آنجا که تمام حسنات وی با تمام کثرتش در مقابل آن به حساب نیاید.

زیرا گناه و طغیان بر خدا بدون هیچگونه شرطی مستتبع عقاب است. اما عفو و مغفرت خدا مشروط به توبه است و توبه هم موقوف بر قبول است و قبول هم بسته به خواست خداوند است؛ اگر بخواهد می پذیرد و گرنه که رد می کند.

حال اگر پذیرفت «تفضلاً» پذیرفته است و اگر رد کرد از روی «عدل و حق» رد کرده است؛ چه آنکه با ارسال رسول و اعطای عقل اتمام حجت فرموده است.^۱

۱- تلخیص الزیاض، ج ۲، ص ۳۴۷.

اما باب رحمت حق اگر گشوده شود و تفضل و احسان خدای اگر دامن بگستراند، دیگر مجالی برای اثرگذاری عصیان انسان باقی نمی ماند؛ تا آنجا که شیطان نیز در شمول آن رحمت درباره ی خویش طمع می ورزد! چنان که امام صادق علیه السلام جعفر بن محمد علیه السلام می فرماید:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَشَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَحْمَتَهُ حَتَّى يَطْمَعَ إِبْلِيسُ فِي رَحْمَتِهِ؛^۱

چون روز قیامت شود، خداوند تبارک و تعالی رحمت خود را گسترش دهد تا آنجا که شیطان نیز در رحمت او طمع نماید.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منقول است:

إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى مِائَةَ رَحْمَةٍ أَنْزَلَ مِنْهَا رَحْمَةً وَاحِدَةً بَيْنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ وَالْبَهَائِمِ وَالْهَوَامِّ. فَبِهَا يَتَعَاطَفُونَ وَبِهَا يَتَرَاحَمُونَ وَآخَرُ تِسْعًا وَتِسْعِينَ رَحْمَةً يُرَحِّمُ اللَّهُ بِهَا عِبَادَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛^۲

خدا را صد رحمت است، یک قسمت از آن صد رحمت را نازل فرموده و در بین جنّ و انس و بهائم و طیور و وحوش تقسیم نموده است و بر اثر همان [یک صدم] رحمت است که خلائق عالم به یکدیگر تعاطف^۳ می ورزند و با هم به مهربانی و رحمت تلاقی می نمایند و نود و نه قسمت آن را تا روز قیامت تأخیر انداخته است که با آن در آن روز به بندگان خود ترحم فرماید.

۱- بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۸۷، ح ۱، نقل از امالی صدوق، ص ۱۲۳.

۲- المحجة البيضاء، ج ۸، ص ۳۸۴ و تفسیر مجمع البیان، سوره ی فاتحه الكتاب، معنای بسم الله الرحمن الرحیم با اندکی تفاوت در نقل.

۳- تعاطف: عطف متقابل.

بشارت در ضمن یک حکایت

آورده‌اند: در یکی از میدان‌های جنگ در هوای داغ و سوزان، پسر بچه‌ای را دیدند روی ریگ‌های تفتیده‌ی صحرا ایستاده است. ناگهان زنی از میان خیمه بیرون دوید و با شتاب تمام خود را به آن بچه رسانید و او را در آغوش گرفت و خودش روی ریگ‌های داغ خوابید و بچه را به سینه‌اش چسبانید تا حرارت سوزان زمین به پای طفل نرسد و آنگاه دمیدم می گفت: پسر! پسر!

مردم از دیدن این صحنه رقت کردند و گریان شدند. رسول اکرم ﷺ باخبر گشت و از مشاهده‌ی آن جریان که نموداری از رحمت و عطوفت انسانی بود، اظهار مسرت نمود و سپس به مردم بشارت داد و فرمود:

أَعَجِبْتُمْ مِنْ رَحْمَةِ هَذِهِ لَابَنِيهَا؟!

آیا از مهربانی این زن نسبت به پسرش تعجب کردید؟

گفتند: آری یا رسول الله. فرمود:

فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَرْحَمُ بِكُمْ جَمِيعاً مِنْ هَذِهِ بَابْنِيهَا؛

حقیقت آنکه خداوند تعالی مهربان‌تر است نسبت به تمام شما از این

زن نسبت به پسرش.

مسلمانان از شنیدن این گفتار از رسول خدا ﷺ بشارتی عظیم به دست آوردند و خوشحالی فوق‌العاده شدید در قلب خویش احساس نمودند.^۱

سخنی پرمغز از یک فرد بیابانی!

مردی بادیه‌نشین از ابن عباس شنید که این آیه را تلاوت می‌کرد:

...وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا...^۱

...شما بر لب گودالی از آتش بودید، خدا از آن نجاتتان بخشید...

مرد اعرابی گفت:

وَاللّٰهُ مَا أَنْقَذَكُمْ مِنْهَا وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يُوقِعَكُمْ فِيهَا؛

به خدا سوگند، او که شما را از آتش رها کرده است، در این صدد

نبوده که مجدداً شما را به آتش بیفکند.

یعنی او اگر می‌خواست شما را در آتش بسوزاند، از اول شما را از آتش

بیرون نمی‌کشید. ابن عباس گفت:

خُذُّوْهَا مِنْ غَيْرِ فَقِيْهِ؛

بگیرید این کلام حکیمانه را که از فردی غیر فقیه استفاده شد.^۲



۱- سوره ی آل عمران، آیه ۱۰۳.

۲- المحجة البيضاء، ج ۸، ص ۳۸۶.

(۲۵)

اللَّهُمَّ لَا تُخَيِّرْ بَيْنِي وَبَيْنَكَ فَلَا تُخَيِّرْ بَيْنِي وَبَيْنَكَ وَلَا تُخَيِّرْ بَيْنِي وَبَيْنَكَ فَلَا تُخَيِّرْ بَيْنِي وَبَيْنَكَ
فَضْلَكَ ، وَقَدْ أَجَلْتُ فِي خَطَايَايَ فَلَبُّوْهُنِي عَفْوَكَ .

بار خدایا، مرا از [عقاب] تو پناهی نیست؛ پس عزّت تو باید پناهم
دهد و مرا به سوی تو شفیع نیست؛ پس فضل تو باید شفیع شود و
گناهانم مرا ترسانیده است؛ پس عفو تو باید در امانم دارد.

شرح و توضیح:

«خَفَارَت» به معنای حمایت کردن و پناه دادن است و «خَفِير» یعنی حمایت
کننده و پناه دهنده.

حصر شفاعت در خدا منافات با ثبوت شفاعت درباره ی اولیای خدا ندارد!

اینجا تذکر این نکته لازم است که اگر می بینیم امام علیه السلام در این فراز از دعا
«شفیع» و «خفیر» را منحصر به ذات اقدس حق - تعالی شأنه العزیز - ارائه فرموده
است، این، منافاتی با مسأله ی شفاعت اولیای خدا علیهم السلام که در جای خود تحقیقاً به
ثبوت رسیده است ندارد.

زیرا بدیهی است که منصب «شفاعت» درباره ی اولیاء علیهم السلام منصبی است که
از جانب خداوند متعال به آن بزرگواران اعطا شده است؛ چنانکه قرآن کریم
می فرماید:

...مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...^۱

...چه کسی بدون اذن او می تواند در پیشگاه او شفاعت کند...

...مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ...^۲

...بدون اذن خدا شفيعی نیست...

قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً...^۳

بگو: شفاعت تماماً [به جميع اقسامش] مربوط به خدا و در اختیار

خداست [به هر کس که بخواهد اعطا می کند]...

پس «شفيع» و «خفير» به معنای مالک و صاحب اختیار منصب «شفاعت» در واقع همان ذات اقدس حق است و بس و مقام «دعا» هم که مقام «انقطاع إلى الله» است، اقتضای طبعش همین است که بندهی خدا خوان، از جميع ماسوا، چشم و دل برکنده، رو به کانون اصل وجود و منبع کل کمال آورد که:

فَاتَا بِكَ وَ لَكَ وَ لَا وَسِيلَةَ لَنَا إِلَيْكَ إِلَّا أَنْتَ^۴

ما به ایجاد تو موجود گشته و از آن تو ییم و ما را به سوی تو جز تو

وسيله ای نیست. و لا حول و لا قوّة الا بالله

البتّه بنابراین معنا که بیان شد، خداوند متعال، اعطا کنندهی منصب «شفاعت» است؛ نه اینکه خود ذات اقدسش متّصف به شفاعت باشد؛ یعنی او - جلّ و علا - خودش شفيع نیست بلکه شفيع انگیز است.

ولی - مع الوصف - از برخی آیات قرآن و همین جمله از دعای مورد شرح

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۵.

۲- سوره ی یونس، آیه ی ۳.

۳- سوره ی زمر، آیه ی ۴۴.

۴- ضمن مناجات هفتم از مناجات خمس عشره، مفاتیح الجنان، ص ۱۲۳.

استفاده می‌شود که خداوند متعال علاوه بر اعطای منصب شفاعت به اولیای کرام علیهم‌السلام خود ذات اقدسش شفیع نیز نمی‌باشد. چنانکه می‌فرماید:

...لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ...^۱

...برای آنان جز او [خدا] سرپرست و شفاعت کننده‌ای نیست...

...مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ...^۲

...برای شما جز او [خدا] سرپرست و شفיעی نیست...

علامه طباطبایی صاحب تفسیر المیزان (رضوان الله علیه) برای شفیع بودن خدا معنای دقیق و لطیفی ذکر فرموده‌اند و آن اینکه:

بعضی از صفات خدا در ایصال فیض از ذات اقدس او به عالم خلق واسطه می‌باشد؛ مثلاً صفت «رحمت» و «مغفرت» بین خدا و بنده‌ی «مُذْنِب» در روز جزا شفیع واقع می‌شود و او را از عذاب می‌رهاند^۳ و واضح است که بنا بر این معنا شفاعت اولیای خدا علیهم‌السلام نیز از شئون شفاعت صفات علّیای الهیه خواهد بود.



۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۵۱.

۲- سوره‌ی سجده، آیه‌ی ۴.

۳- تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۱۶۳ و ج ۱۷، ص ۲۸۶.

(۲۶)

فَمَا كُلُّ مَا نَطَقْتُ بِهِ عَنْ جَهْلٍ مِنْ يَسْوَاءِ أَثَرِي، وَلَا نِسْيَانٍ لِمَا سَبَقَ مِنْ ذَمِيمٍ
 فَعَلِي الْكِنَ لَسَمْعَ سَمَائِكَ وَمَنْ فِيهَا، وَأَرْضِكَ وَمَنْ عَلَيْهَا مَا أَظْهَرْتُ
 لَكَ مِنَ النَّدِيمِ وَكِبَارِ الْإِيكَ فِيهِ مِنَ التَّوْبَةِ، فَلَعَلَّ بَعْضَهُمْ بِرَحْمَتِكَ
 يَرْحَمُنِي لِسَوْءِ مَوْقِفِي، أَوْ تَذَرِكُنِي الرِّقَّةُ عَلَى لِسْوَاءِ حَالِي فَيُنَالَنِي مِنْهُ بِدَعْوَةٍ
 هِيَ أَسْمَعُ لَدَيْكَ مِنْ دُعَائِي أَوْ شَفَاعَةٍ أَوْ لَدُنْكَ مِنْ شَفَاعَتِي تَكُونُ لِي نَجَاتًا مِنْ
 غَضَبِكَ وَفُوزًا بِرِضَاكَ.

حال، آنچه بر زبان آوردم [از ذات اقدس تقاضای عفو و تفضل نمودم] نه از آن جهت است که جهل به بدکرداری خود دارم و نه از روی فراموشی کارهای ناپسند پیشینم می باشد؛ بلکه بدین منظور است که آسمان تو و هر که در آن ساکن است و زمین تو و هر که بر روی آن است، ندامتی را که به پیشگاه تو اظهار نمودم و توبه ای را که در آن به تو پناه آوردم بشنوند. تا مگر برخی از آنها [به رحمت تو] به خاطر این که در موقف و موضع بدی [از جهت آلودگی به

گناهان [قرار گرفته‌ام، بر من ترحم کنند یا بر بدحالی و آشفتگی‌ام
 رقت آورند. آنگاه از جانب آنان دعایی به من رسد که از دعای من
 در نزد تو شنیدنی تر و به اجابت نزدیک تر باشد یا شفاعتی دست
 دهد که به نزد تو از شفاعت من استوار تر به شمار آید تا به وسیله‌ی
 آن، نجات من از خشم تو و دستیابی‌ام به خشنودی تو حاصل گردد.

شرح و توضیح:

عذرخواهی از این همه گستاخی در سخن!

انسان گنهکار آلوده‌ی به انواع معاصی، وقتی به قبح اعمال بدش پی بُرد و
 آنگاه از سطوت و قهاریّت حضرت الله - جلّ شأنه العزیز - آگاه گشت و
 صحنه‌هایی از عذاب‌های شدید و هول‌انگیز روز جزا برایش مجسم شد، طبیعی
 است که تشویش و نگرانی فوق‌العاده عظیم بر قلبش عارض می‌شود، تنش
 می‌لرزد و زبان در کامش می‌خشکد و از حرکت می‌ماند.

در این صورت از تضرّع و ابتهال به درگاه حق نیز عاجز می‌گردد و چاره‌ای
 جز دم فرو بستن نمی‌بیند؛ چنانکه در برخی دعاها آمده است:

اَللّٰهُمَّ اِنَّ كَثْرَةَ الذُّنُوْبِ يَكْفُوْهُ اَيُّدِيْنَا عَنِ اَنْبِسَاطِهَا اِلَيْكَ بِالسُّؤَالِ
 وَ الْمُدَاوِمَةِ عَلٰى الْمَعَاصِی تَمْنَعُنَا مِنَ التَّضَرُّعِ وَ الْاِبْتِهَالِ؛^۱

خدایا، زیادی گناهان، دست‌های ما را از این که به خواهش از
 درگاهت باز شوند، می‌بندد و تداوم بر معاصی، ما را از تضرّع و
 زاری به پیشگاهت باز می‌دارد.

۱- تلخیص الزیاض، ج ۲، ص ۳۴۹.

بنابراین جا برای این سؤال می ماند که پس چگونه انسان مجرم با تمام توجه به آن همه از گناهان و معاصی که اقرار کرده و می کند، توانایی این همه گفتار و تصرّح از خود به درگاه خدا نشان دهد؟ انسان گنهکار شرمسار کجا و این چنین زبان آوری ها کجا؟

لذا امام علیه السلام به عنوان اعتذار و پوزش از جرأت بر کلام می گوید: آری، نه چنان است که توجه به گنهکاری خویشتن ندارم و نه اینکه اعمال بد گذشته ام را فراموش کرده ام، از این روی این چنین داد سخن می دهم.

نه؛ بلکه از شدت بیچارگی و درماندگی است که چنین به فریاد آمده ام و از سوز دل و آشفته گی چنین ناله و افغان سر داده ام تا شاید از یک گوشه ای از زمین و آسمان، ندایی به ترخّم بر من برخیزد و دستی از یک سو به شفاعت من دراز شود.

آسمان و زمین و کلّ موجودات، دارای درک و شعورند

از این که امام علیه السلام موضوع «سمع» و «شنیدن» و هکذا «رحمت» و «دعا» و «شفاعت» را به آسمان و زمین و آنچه در آنهاست نسبت داده است، استفاده می شود که همه ی موجودات زمینی و آسمانی - اعمّ از جماد و نبات - دارای نیروی سمع و درک و شعور می باشند و بر اساس همین کمال، اهلیت «استرحام» و «دعا» و «شفاعت» را نیز واجدند. چنانکه بسیاری از صاحب نظران در فلسفه و روشندان از ارباب کشف و شهود نیز این عقیده را دارند که هر موجودی به میزان حظّ وجودی خویش، از حیات و علم و درک و کمالات دیگر برخوردار است؛ هر چند انسان از احاطه ی به نوع و چگونگی علم و درک آنها عاجز باشد.^۱

از آیات شریفه ی قرآنیّه نیز اشعار به این معنا به دست می آید. در این آیات

۱- اسفار صدر المتألهین علیه السلام، ج ۷، طبع جدید، ص ۱۵۰ و ۱۵۳.

تأمل فرمایید:

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...^۱

آسمان‌های هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند، همه تسبیح او می‌گویند و هیچ موجودی نیست مگر این که تسبیح و حمد او می‌گوید؛ ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید...

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ...^۲

آیا ندیدی [یعنی ندانستی] که تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند و [حتی] پرندگان بال و پر گشوده در هوا، تسبیح خدا می‌گویند. تمامشان [راه و رسم] دعا و تسبیح خود را می‌دانند [از کار خود آگاهند].

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ^۳

سپس به کار آسمان پرداخت در حالی که آن، دودی [یا بخاری یا به صورت گازی] بود. آنگاه به آن و به زمین فرمود: از روی رغبت یا کراهت، به فرمان من آیید. گفتند: آمدیم با رغبت و اطاعت فرمان. وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لَمْ شَهِدْكُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۴۴.

۲- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۴۱.

۳- سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۱۱.

شَئْءٌ...^۱

[کافران در روز جزا] به پوست‌های بدنشان [یا به فروجشان] گویند:

چرا علیه ما گواهی دادید؟ آنها گویند: آن خدایی که همه چیز را به

سخن آورده، ما را به سخن واداشته است.^۲

جمله‌ی ذرات عالم در نهان	با تو می‌گویند روزان و شبان
ما سمیعیم و بصیر و باهشیم	با شما نامحرمان ما خاموشیم
چون شماسوی جمادی می‌روید	محرّم جانِ جمادان کی شوید
از جمادی در جهان جان‌روید	غُلْغُل اجزاء عالم بشنوید
فاش تسبیح جمادات آیدت	وسوسه‌ی تأویل‌ها بزدایدت
اُسْتَنْ حَنّانه از هجر رسول	ناله می‌زد همچو ارباب عقول
نطق آب و نطق خاک و نطق گل	هست محسوس حواس اهل دل



۱- سوره‌ی فضلت، آیه‌ی ۲۱.

۲- راجع به نطق و تسبیح موجودات و سریان علم در جمیع اشیاء به تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۱۱۶ و ج ۱۷، ص ۴۰۵ رجوع شود.

(۲۷)

اَللّٰهُمَّ اِنْ يَكُنْ لَدُنْكَ تَوْبَةُ الْيَاسْرِ فَانَا اَنْدَمُ النَّادِيْنَ، وَاِنْ يَكُنْ التَّوْبَةُ لِمَعْصِيَتِكَ
اِنَابَةً فَانَا اَوَّلُ الْمُنِيْبِيْنَ وَاِنْ يَكُنْ اِلَّا سَتْفَارُ حِطَّةٍ لِلذُّنُوْبِ فَاِنِي لَكَ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِيْنَ.

خدایا! اگر پشیمانی، توبه و بازگشت به سوی توست، حال، من
پشیمان ترین پشیمان‌هایم و اگر ترک معصیت توبه و انابه است، حال،
من اولین توبه‌کنندگان و اولین مُنِیبِینم^۱ و اگر تقاضای مغفرت و
طلب آمرزش، سبب ریختن گناهان است، حال، من به درگاه تو از
مُستغفران و درخواست‌کنندگان آمرزشم.

شرح و توضیح:

توبه با تجلیات گوناگونش

معنا و حقیقت «توبه» در گذشته مشروحاً بیان شد. در اینجا به تناسب این
فراز از دعای شریف، به این نکته اشاره می‌شود که **توبه** در «قلب» به صورت
«ندامت» و پشیمانی از ارتکاب معصیت تحقق می‌یابد و در جوارح و اعضای بدن
به صورت «کفّ نفس» و خودداری از معصیت تجلّی می‌کند و در «زبان» به
صورت جمله‌ی استغفار آشکار می‌شود و لذا امام علی(ع) آن حقیقت را در هر سه

۱- مُنِیب: گرایش دارنده.

ناحیه از نواحی وجود خویش ارائه کرده و به پیشگاه خدا عرضه می‌دارد: خدایا من از حیث «قلب و جان»، نادم از گناهم و از حیث «اعضای بدن» تارک معصیتم و از جنبه‌ی «لسان و زبان» نیز استغفارکننده‌ام.

دو نکته:

۱- قضیه‌ی شرطیه در اینجا به معنای تحقق حتمی و قطعی «جزا» به کار رفته است، چنان که ارباب بیان نیز تجویز کرده‌اند.^۱

۲- اوّلیت در «اوّل المنیین» کنایه از سرعت در مقام امثال امر «توبه» است؛ یعنی بی‌درنگ دست به توبه می‌زنم و بی‌هرگونه توقّف و تأخیر رو به تو می‌آورم.



(۲۸)

اَللّٰهُمَّ فَكِّرْ مَا اَمَرْتُ بِالتَّوْبَةِ، وَصَيِّتُ الْقَبُولَ، وَحَدَّثْتُ عَلَى الدُّعَاءِ، وَوَعَدْتُ
اِلْجَابَةً، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ، وَاَقْبَلْ تَوْبَتِيْ، وَلَا تُرْجِعْنِيْ مَرْجِعَ الْحَبِيْبَةِ مِنْ
رَحْمَتِكَ، اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ عَلَى الْمَذْنِبِيْنَ، وَالْجَمُّ لِلْخَاطِئِيْنَ النَّبِيِّيْنَ.

بار الها! پس همچنان که امر به توبه فرموده و قبول آن را ضمانت کرده‌ای؛ و بر دعا تحریص و ترغیب نموده و وعده‌ی اجابت داده‌ای، حال، بر محمد و آل وی رحمت فرست و توبه‌ی مرا بپذیر و مرا با نو میدی از رحمتت باز مگردان. چه آن که تو [آری تو] بر گنهکاران نظر باز گشت به لطف و عنایت داشته و نسبت به خطا پیشگان توبه کار، رحیم و مهربان می‌باشی.

شرح و توضیح:

صفت تَوَّاب از جمله صفات الهیّه است

در قرآن کریم و لسان ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام هم چنان که بنده به صفت تَوَّاب وصف می‌شود که:

... اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوَّابِيْنَ...^۱

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۲۲.

...خداوند توبه کاران را دوست می‌دارد...

همچنین خداوند مَنان نیز به صفت «تَوَّاب» وصف می‌گردد و «توبه» به ذات اقدس او نیز نسبت داده می‌شود؛ چنان که در این آیات آمده است:

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَ
أَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ؛^۱

آیا ندانسته‌اند که خداوند [آری او] توبه را از بندگان می‌پذیرد و صدقات را می‌گیرد و این که خداوند [آری او] تَوَّاب رحیم [یعنی توبه‌پذیر مهربان] است.

...فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ؛^۲

...سپس [خداوند] توبه‌ی شما را پذیرفت؛ زیرا او تَوَّاب رحیم است.
...وَأَسْتَغْفِرُ لَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّاباً؛^۳

...و از خداوند طلب آمرزش کن، زیرا او تَوَّاب است.

توبه‌ی انسان محفوف به دو توبه از خداست.

نکته‌ی جالب اینکه خداوند رحیم بر اساس رحمت سابقه‌اش، در امر «توبه» نیز سبقت بر بنده می‌گیرد.

یعنی ابتدا خداوند مَنان نظر لطف و مرحمت به بنده‌ی مُذنب فرموده و او را موَفَّق به توبه‌ی از گناه می‌گرداند و سپس مجدداً توبه‌ی او را مقبول درگاه خود قرار داده، آن را می‌پذیرد و در نتیجه، توبه‌ی انسان میان دو توبه‌ی از خدا قرار

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۰۴.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۵۴.

۳- سوره‌ی نصر، آیه‌ی ۳.

می گیرد: توبه‌ای سابق بر توبه‌ی انسان که «توبه‌ی توفیق» است و توبه‌ای لاحق بر توبه‌ی وی که «توبه‌ی غفران» و عفو از گناهان است. منتها، توبه‌ی خدا به معنای بازگشت به رحمت است و توبه‌ی انسان به معنای بازگشت به عبودیت. در این آیه‌ی شریفه می فرماید:

...ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ؛^۱

سپس خداوند بر آنان [توفیق] توبه داد تا توبه کنند، چه آن که خداوند [آری او] تَوَّاب رحیم است.

آیه‌ی شریفه نشان می دهد که «توبه‌ی توفیق» از خدا آغاز شد تا متخلّفان از جهاد توبه آورند و در آیه‌ی دیگر می فرماید:

...ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ...؛^۲

...سپس به زودی توبه می کنند و همین ها هستند که خداوند توبه‌شان را می پذیرد...

اینجا توبه‌ی خدا را مترتب بر توبه‌ی مجرمان نشان می دهد، یعنی پس از این که گنهکاران توبه کنند، «توبه‌ی غفران» خدا به سوی آنان متوجّه گردیده، توبه‌ی آنها را می پذیرد.

آری؛ انسان بر اساس فقر و جودِ همه جانبه‌ای که دارد، هم در توفیق توبه و هم در پذیرش توبه، نیازمند رحمت شامله‌ی حضرت ربّ رحیم می باشد.^۳

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۸.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۷.

۳- نکته‌ی «محفوف» بودن توبه‌ی انسان به دو توبه‌ی از خدا از تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۲۵۳ و ۲۶۱ استفاده شده است.

تا که از جانب معشوق نباشد کششی

کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد

توبه‌پذیری از سوی خدا، تفضّل است

همچنان که تمام آنچه از جانب خداوند کریم به بندگان اعطا می‌شود، تفضّلی از تفضّلات کریمانه‌ی او و رَشحه‌ای از رشحات رحمانیه‌ی اوست، همچنین قبول توبه‌ی انسان مجرم نیز از سوی آن حضرت، تفضّل و احسان و انعام است، نه اینکه ذات اقدس او ملزّم و موظّف به قبول توبه‌ی انسان باشد، آنگونه که در صورت تخلف - العیاذ بالله - ظلم و جوری حاصل شده باشد. چرا که:

...لَهُ الْمُلْكُ...^۱

...سلطنت در سراسر عالم هستی از آن اوست...

...وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ^۲

...و خداوند آنچه بخواهد می‌کند.

لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ^۳

در برابر هیچ کاری که انجام دهد تحت سؤال و بازخواست قرار نمی‌گیرد؛ دیگرانند که باید در مقابل هر کارشان مورد پرسش و بازخواست واقع شوند.

و لذا حقّ اوست که توبه‌ی هیچ مجرمی را نپذیرد و دعای هیچ دعاکننده‌ای را مستجاب نگرداند و ما جز این که کلام لطف‌آمیز خودش را از خودش گرفته و

۱- سوره‌ی تغابن، آیه‌ی ۱.

۲- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۲۷.

۳- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۲۳.

با تذلل و تضرع به درگاهش به جنابش عرضه کنیم و از آن منبع فضل و کرم تقاضای عفو و رحمت و مغفرت بنماییم، حق و وظیفه‌ی دیگری نداریم؛ هم‌چنان که امام ماعلی^۱ در این فراز از دعا یادمان داده است که بگوییم:

پروردگارا، خود ذات اقدس ما را امر به توبه فرموده‌ای که:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا...^۱

ای گروه مؤمنان، سوی خدا توبه کنید، توبه‌ای نصوح^۲ [که پس از

آن، باز گشت به معصیت در کار نباشد]...

...و تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ^۳؛

...همگی به سوی خدا باز گردید، توبه کنید ای مؤمنان، باشد که

رستگار شوید.

و سپس خود را به عنوان «گناه‌آم‌رز و توبه‌پذیر» معرفی فرموده‌ای: «...غَافِرِ

الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ...»^۴؛ و پذیرش توبه‌کنندگان را ضمانت کرده‌ای که:

وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ...^۵؛

او کسی است که توبه‌را از بندگانش می‌پذیرد و از گناهان درمی‌گذرد...

هم‌امر به دعا فرموده و هم وعده‌ی اجابت داده‌ای که: «...أُدْعُونِي أَسْتَجِبْ

لَكُمْ...»^۶؛ ...مرا بخوانید؛ اجابت می‌کنم دعای شما را... و هم ساخت اقدس خود را

منزه از خُلف و وعده توصیف فرموده‌ای که: «...إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ»^۷؛ ...خداوند

۱- سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۸.

۲- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۱.

۳- سوره‌ی مؤمن، آیه‌ی ۳.

۴- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۵.

۵- سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۶۰.

۶- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹.

از وعده‌ی خود تخلف نمی‌کند.

آری؛ ما به حکم همین آیات شریفه‌ی قرآنت، دست به دامن فضل و احسانت می‌زنیم و فریاد بر می‌آوریم که:

لَيْسَ مِنْ صِفَاتِكَ يَا سَيِّدِي أَنْ تَأْمُرَ بِالسُّؤَالِ وَ تَمْنَعَ الْعَطِيَّةَ؛^۱

این از صفات تو نیست ای آقای من که امر به خواستن نموده و آنگاه از عطا کردن استنکاف فرمایی.

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اقْبَلْ تَوْبَتِي...؛



۱- جمله‌ای از دعای ابو حمزه ثمالی است.

(۲۹)

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَمَا هَدَيْتَنَاهُ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
كَمَا اسْتَفَدَيْتَنَاهُ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلَاةً تَنْفَعُ لَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهَيِّئْ
الْفَأْةَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَهُوَ عَلَيْكَ يَبْرُ.

بارالها، بر محمد و آل او رحمت فرست، همچنانکه به وسیله او، ما
را [به راه حق] هدایت کردی و بر محمد و آل او رحمت فرست،
هم چنان که به سبب او ما را [از جهل و ضلالت] رهایی بخشیدی و بر
محمد و آل او رحمت فرست، آنچنان رحمتی که ما را در روز
رستخیز و در روز نیازمندی به تو شفاعت نماید. چه آن که تو بر هر
چیز، توانا هستی و آن بر تو آسان است.

وظیفه‌ی امت، عرض ادب به آستان اقدس رسول خدا ﷺ و آل اطهار ﷺ
از امام صادق علیه السلام منقول است که هرگاه آن حضرت، سخن از رسول
خدا ﷺ به میان می آورد (در مقام تجلیل از آن جناب) می فرمود:
يَا بِي وَ أُمِّي وَ قَوْمِي وَ عَشِيرَتِي! عَجَبٌ لِلْعَرَبِ كَيْفَ لَا تَحْمِلُنَا
عَلَى رُؤُوسِهِمَا! وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا
حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا. فَبِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَقْدُوا! ۱

۱- تفسیر نورالتقلین، ج ۱، ص ۳۷۸، ذیل آیه ی ۱۰۳ از سوره ی آل عمران، نقل از روضه ی کافی.

پدر و مادرم و قوم و عشیره‌ام فدای تو باد! شگفتا که قوم عرب، ما را بر سر خود حمل نمی‌کنند! در صورتی که خداوند عزوجل در کتاب خود می‌فرماید: شما در لب گودالی از آتش بودید که او [خدا] شما را از آن نجات بخشید. آری؛ به سبب رسول خدا ﷺ رهایی یافتند.

این گفتار شریف، اشاره به حقّ عظیم رسول خدا ﷺ است بر امت اسلامی که باید در مورد ذریه‌ی آن حضرت تا حدّ امکان و اجازه‌ی شرع مقدّس رعایت شود که:

الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وَلَدِهِ؛^۱

پاس حرمت مرد در مورد فرزندانش باید نگهداری شود.

به‌خصوص اهل بیت مطهر آن حضرت و ائمه‌ی هدی (علیهم‌السلام) که عرض موّدت به آستان اقدسشان در قرآن کریم به عنوان «اجر رسالت» معرفّی گردیده و تنها راه نجات از ضلالت و نیل به قرب خدا ارائه شده است.

اللّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُعْتَرِفِينَ بِحَقِّهِمْ وَ الدّٰبِّينَ عَنْهُمْ؛

از رسول خدا ﷺ نقل شده است:

أَنَا عِنْدَ الْمِيزَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. فَمَنْ ثَقُلَتْ سَيِّئَاتُهُ عَلَى حَسَنَاتِهِ، جِئْتُ بِالصَّلَاةِ عَلَى حَتَّى أُثْقَلَ بِهَا حَسَنَاتِهِ؛^۲

من در روز قیامت در کنار میزان هستم، هر کس سیئاتش بر حسناتش سنگینی کند، من صلوات بر خودم را [که در دنیا فرستاده است]

۱- ضمن خطبه‌ی شریفه‌ی حضرت صدّیقه‌ی طاهره (علیها‌السلام) از رسول خدا ﷺ نقل شده است.

۲- بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۵۶، ح ۳۱، نقل از ثواب الاعمال صدوق.

می آورم و به سبب آن، حسناش را سنگین می کنم.

و نیز فرموده است:

الصَّلَاةُ عَلَى نُورِ الصِّرَاطِ وَمَنْ كَانَ لَهُ عَلَى الصِّرَاطِ مِنَ النُّورِ
لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ النَّارِ؛^۱

صلوات بر من، نور صراط است و هر کس بر روی صراط دارای
بهره‌ای از آن نور باشد، از اهل آتش نخواهد بود.

و از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام منقول است:

مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى مَا يُكْفِّرُ بِهِ ذُنُوبَهُ، فَلْيُكْثِرْ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ. فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَدْمًا؛^۲

هر کس توانایی این را ندارد که کفاره‌ی گناهانش را بپردازد،
صلوات بسیار بر محمد و آل او بفرستد که صلوات، اساس و پایه‌ی
گناهان را ویران نموده و آن را درهم می ریزد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَاةً كَثِيرَةً تَكُونُ لَهُمْ رِضًى
وَ لِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ آدَاءً وَ قِضَاءً بِحَوْلٍ مِنْكَ وَ قُوَّةٍ يَا رَبَّ
الْعَالَمِينَ؛

ختم کتاب و نیایش به درگاه خدا

اینجا شرح دعای شریف به پایان رسید و سخن با ذکر مبارک «صلوات»
اختتام پذیرفت.

حال ای خداوند کریم، به حرمت محمد و آل محمد علیهم السلام مخصوصاً به

۱- بحار الانوار، جلد ۹۴، ص ۶۴.

۲- همان، ص ۴۷، ح ۲.

حرمت صاحب این دعا امام سید الساجدین زین العابدین علیه السلام که بدین وسیله، سر به آستان اقدسش نهاده و دست توسّل به دامن اطهرش زده، رو به درگاهت آمده‌ام، این بنده‌ی روسیاه بینوا را بپذیر و از گناهانم درگذر و مرا در زمره‌ی «توابین» محسوب بدار.

اَللّٰهُمَّ اَحْيِنِي حَيَاةَ مُحَمَّدٍ وَ ذُرِّيَّتِهِ. وَ اَمْتِنِي مِمَّا تَهُمُّ. وَ تَوَفَّنِي
عَلَىٰ مِلَّتِهِمْ وَ احْشُرْنِي فِي زُمْرَتِهِمْ. وَ لَا تُفَرِّقْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ
طَرَفَةَ عَيْنٍ اَبَدًا فِي الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ؛

و خوب می‌دانی - ای خداوند منان - که در هر دو جهان وسیله و دستاویزی جز ولاء و محبت آن بزرگواران ندارم و به همین نعمت دلگرمم و از همین راه انتظار کرم و امید عفو و رحمت و مغفرت را دارم.

ای خدا زین رتبه‌ام عاری مکن	سعی بسیارم چو بیگاری مکن
هر سگی چندی که در طوفِ دری	طوقِ ذلّت را خرید از بدسری
از ته‌ته مانده و پس مانده‌ی	سایر سگ‌های آن در لقمه‌ای
گاه و بیگاهی ز صاحبخانه‌اش	از کرم آخر شدی در کاسه‌اش
چون شود کاین لقمه را در کاسه‌ام	بالعیان بینم ز صاحبخانه‌ام
تا شود آسان مرا جان دادنم	هان که من هم یک سگی زین خانه‌ام
گرچه بودم زشت فعل و بد خصال	لیک صاحبخانه‌ام بس با جلال

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَوَّلًا وَ اٰخِرًا وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِهِ الطّٰهَرِيْنَ؛

شب جمعه، پنجم ماه صفر، سال ۱۴۰۴ هجری قمری

برابر با بیستم آبان ۱۳۶۲ هجری شمسی

سید محمد ضیاء آبادی